

سید حسن ابطحی

پاسخ بر مشکلات جوانان



پاسخ به مشکلات جوانان

نوشتہ:

سید حسن ابطحی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ

سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ



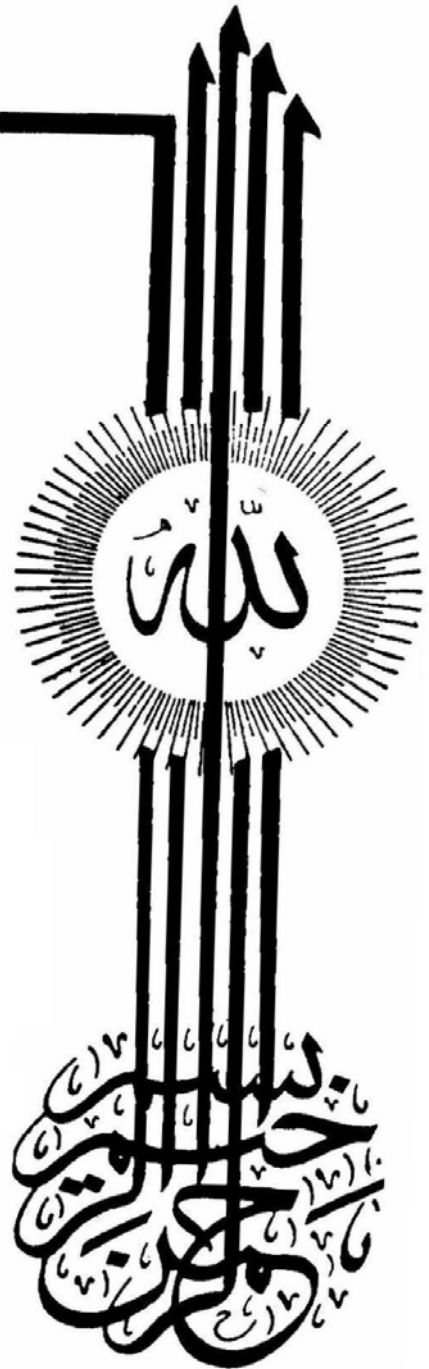
مقدمه‌ی چاپ دهم

بدون تردید امروز لازمترین مشکلی که باید در جامعه‌ی ما حل شود مسأله‌ی لزوم دین برای زندگی بشریت در جهان است آیا دین می‌تواند قوانین سعادت‌مندان‌های را در زندگی انسان‌های امروز به مردم ارائه دهد که مردم از سائر قوانین مستغنی باشند و همه در رفاه و آسایش زندگی کنند و به حقوق حقه‌ی خود برسند.

«کانون بحث و انتقاد دینی» که سی و یک سال در این راه تجربه دارد ثابت کرده که دین مقدس اسلام عهده‌دار پاسخ این سؤال است.

کتاب حاضر که جلد سوم کتاب «پاسخ ما» است نمونه‌ای از پاسخ سؤالات مختلفی است که در مسائل گوناگون پرسش شده و در طی سال‌های طولانی پاسخ داده است.

«کانون بحث و انتقاد دینی» تا توانسته بدون اعمال تعصب در مدت سی و یک سال که از عمرش می‌گذرد همه روزه جلساتی برای ارائه‌ی حقایق اسلام و فلسفه‌ی احکام و



معارف دین و قوانین سعادت‌مندان‌هی بشری تشکیل داده و دهها هزار سؤال مردم مسلمان و غیر مسلمان را جواب گفته و اثبات کرده که دین مقدس اسلام می‌تواند رهبر جوامع بشری چه در مسائل اقتصادی و چه در مسائل سیاست و چه در مسائل اجتماعی و عبادی باشد.

در یکی از جلسات «کانون بحث و انتقاد دینی» در سال ۱۳۴۹ شمسی که دانشمند بزرگ آقای «م — ه» شرکت کرده بود می‌گفت: به قدری از این جلسه لذت بردم که به وصف نمی‌آید زیرا نه شعار مذهب خاصی و نه تعصب نسبت به دینی مخصوص و نه کلمه‌ای برخلاف حق و دور از عقل و منطق در مجلس شما اظهار می‌شد، همه‌ی افراد حتی طرفداران مذاهب غیر اسلامی نیز می‌توانستند در مجلس حضور داشته و در آن جز سؤال و جواب و قضاوت عقل و منطق چیز دیگر دیده نمی‌شد.

آقای «سید حسین حبشی» که یکی از دانشمندان بزرگ شیعه در «اندونزی» بود و در سال ۱۳۵۴ از طرف «کانون بحث و انتقاد دینی» پذیرائی می‌شد می‌گفت: من برای پیشرفت افکار اجتماع تصمیم گرفته‌ام برنامه‌ای مانند برنامه‌ی شما در «اندونزی» تشکیل دهم و افکار را آزاد بگذارم تا شبهات و اشکالات مردم بخصوص جوانان حل شود.

لذا «کانون بحث و انتقاد دینی» طبق آنچه در گذشته نشان داده است جز تحری حقیقت و اثبات حقایق و بیان مطالب علمی مقصود دیگری نداشته و در لابلای این کتاب گمشده‌های علمی و مذهبی جوانان را قرار داده شاید توشه‌ی آخرت و سبب آرامش وجدان ما گردد.

پاسخ سئوالات

دین حضرت عیسی (علیه السلام) و بنی اسرائیل

سؤال شده: آیا حضرت «عیسی» (علیه السلام)

مخصوص بنی اسرائیل مبعوث شده یا برای همه؟

پاسخ ما:

پیامبران دو نوعند: اولوالعزم و غیر اولوالعزم.

دین پیامبران اولوالعزم جهانی بوده و به جمعیت خاص و منطقه مخصوصی وابسته نبوده بلکه برای همه مردم مبعوث شده‌اند. ولی پیامبران دیگر برای خویشتن یا خانواده و یا قریه‌ای و یا حیانا شهر و ناحیه‌ی مخصوصی برانگیخته می‌شده و دینشان محدود به مکان معینی بوده است و چون وسیله‌ی ارتباط بسیار مشکل یا محال بوده و پیامبر غیر اولوالعزم قدرت بسط دین خود را به تمام جاها نداشته دین این پیامبران تحت الشعاع دین پیامبر اولوالعزم بوده و خداوند احکامی که بر آنها نازل می‌کرده مطابق همانهایی بوده که به پیامبر اولوالعزم فرو می‌فرستاده است. مثلاً حضرت «عیسی» (علیه السلام) از پیامبران اولوالعزم است که دین آن حضرت همه‌جایی بوده و به بنی اسرائیل یا قوم خاص دیگری وابستگی نداشته است.

ولی جهانی بودن و همگانی بودن آن تا زمانی بوده که پرتو فروزان اسلام طالع نشده و چهره‌ی درخشان آن آشکار نگشته بود؛ با آمدن اسلام که کاملترین و جامعترین ادیان آسمانی است؛ تمام دینهای گذشته نسخ شده و فروغشان به تاریکی گراییده است.



بنابراین اگر حضرت «عیسی» (علیه السلام) برای همه جهان در همه زمانها مبعوث شده باشد می‌بایست دین آن حضرت هم برای همیشه باقی باشد و راهنمای تمام جوامع گردد. در حالیکه ما می‌بینیم کتاب آن حضرت دستخوش تحریف و دگرگونی شده و تناقض فراوانی در آن دیده می‌شود و احکامی در آن است که حتی با عقل و وجدان نیز مخالف است. دین مسیحیت تا زنده بودن حضرت «عیسی» (علیه السلام) دارای بهترین و عالی‌ترین دستوراتی بود که مردم آن روز را به صلح و صفا و محبت و کناره‌گیری از اشتغالات زیاده از حد به دنیا؛ و امثال اینها دعوت می‌کرد؛ ولی پس از عروج آن حضرت به آسمان، و ناپدید شدنش پیروان و شاگردان او هر یک کتابی نوشتند و به فکر خود آنچه از آن حضرت به یاد آنها بود؛ به نام کتاب مقدس و آسمانی بین مردم رواج دادند. به قدری انجیلها زیاد شد و این کتابهای آسمانی تکثیر گردید که خود مسیحیان دچار حیرت شدند و به ناچار چهار کتاب برگزیده‌ی آن را انتخاب کردند که به نام: «لوقا، یوحنا، متی، مرقس» معروف است؛ که متأسفانه همین‌ها نیز با یکدیگر اختلاف دارد یا در هر یک تناقض بسیاری دیده می‌شود که با عقل سلیم مخالف است.

مستشرقین و اسلام

سؤال شده: چرا مستشرقینی که کتابهایی درباره‌ی اسلام نوشته‌اند مسلمان نشده‌اند؟

پاسخ ما:

مستشرقینی که درباره‌ی اسلام کتابی نوشته‌اند از دو حال خارج نیستند یا از دیدگاه سیاسی و مادی به قوانین اسلام نظر کرده و دستورات سیاسی و اقتصادی اسلام را بهترین قوانین می‌دانند؛ طبیعی است که این افراد به ایمان و معنویات کاری نداشته و چون مطالعات و توجهشان به حقائق معنوی اسلام نبوده طبعاً مسلمان نشده‌اند. و یا در کتابهای خود اسلام را بهترین ادیان دانسته و از نظر معنوی و حقایق روحی کامل‌ترین مذاهب آسمانی شناخته‌اند که این؛ خود اقرار به حقانیت اسلام است. و مسلم کسی که این اقرار را به زبان جاری کند مسلمان بوده تا چه رسد به آنکه آن را در کتاب بنویسد و در بین مردم جهان منتشر نماید.

اسلام و مراکز آلوده

سؤال شده: نظر اسلام درباره‌ی سینما و سائر مراکز

آلوده چیست؟

پاسخ ما:

اسلام با اصل هنر به هیچ وجه مخالف نیست ولی ممکن است با سینما بخاطر سه چیز که در آن است ممکن است مخالف باشد.

۱- اسلام با هر گونه هوسرانی و کار بیهوده مبارزه کرده و از انجام کارهای خلاف عفت به شدت جلوگیری می‌نماید.

مفاسد بی‌شماری که از این راه به آلودگی نسل جوان کمک می‌کند، و ضررهای جبران ناپذیری که به جامعه‌ی انسانیت وارد می‌سازد، بر هیچ عاقلی پوشیده نیست.

بسیاری از جوانان برای ارضای خواهشهای نفسانی و جبران محرومیت‌های کاذب جنسی خود به مراکزی پناهنده می‌شوند که در اثر ورشکستگی اخلاقی و بدآموزیهای محیط و فقدان راه صحیح ارضای غرائز و خود باختگی در برابر افرادی که هستی اخلاقی و موجودیت حیاتی ملت‌ها را با اعمال کثیفشان لگدمال می‌کنند؛ و نبود نیروی محرکی در وجود آنها که بتواند به خواسته‌هایشان پاسخ گوید؛ تحت تأثیر آنها قرار گرفته و ناچار می‌شوند برای کامجویی‌های بدلی و تسکین دروغین امیال نفسانی خویش وسیله‌ای بجویند، و این است که اسلام برای دفع این ضررها و حفظ جوانان



از این آتش فساد و دور نگه داشتن آنها از این بدآموزیها و جنایات؛ شرکت در هرگونه مجمعی که دارای این نتایج باشد حرام دانسته است.^۱

۲- نواختن و گوش کردن موسیقی به هر عنوان در اسلام تحریم شده و بخاطر مضرات بسیاری که به جسم و روان وارد می‌کند، اسلام آن را ممنوع ساخته است. قرار گرفتن در محیطی دور از حقیقت، و عالمی بی‌واقعیت، با نواختن موسیقی‌های هیجان‌انگیز و رعب‌آور؛ منجر به ضعف قوای عصبی، و تحلیل نیروهای مغزی، و کاهش تفکر گردیده و در نتیجه کنترل اندیشه و فکر را از انسان می‌گیرد. تحقیقات دانشمندان فیزیولوژی حاکی از اثرات سوئی است که موسیقی بر روان و اعصاب می‌گذارد، و سرنوشت مردم رابه دست نگرانی و بی‌ارادگی و رکود فکر می‌دهد و در روحیه‌ی سالم و پاک آنها اثری بس عمیق گذارده و آینده‌ی جوانان را که امید و نیروی هر کشورند به خطر می‌اندازد و آنها را به دره‌ی سقوط فکری و معنوی نزدیک می‌کند. بنابراین سینماها بخاطر نواختن موسیقی ممکن است تحریم شود.

۳- اسلام با افرادی که برای پر کردن جیب‌های خود به آتش فحشاء و منکرات دامن می‌زنند، مبارزه کرده و شرکت در مکانهای فساد را ممنوع ساخته است.^۲ تبلیغات مسموم و فریبنده از یک طرف، فشار زندگی ماشینی از طرف دیگر؛ احساس عقده‌ی حقارت از طرفی؛ جوانان را به محیط‌های فساد می‌کشاند؛ و بگمان خود وسیله‌ای برای آرامش پیدا می‌کنند؛ در صورتی که بزرگترین جنایت را به نسل خود و آینده نموده و موجهای وسیعی از تبهکاری و بی‌عفتی و فساد اخلاق در جامعه می‌گسترانند.

زندگی سراسر ساختگی و نقش‌های کاملاً بی‌اساس افراد هوسرانی که فقط به خاطر استفاده‌های مادی به این اعمال کثیف دامن می‌زنند؛ الگوی سازنده‌ی شخصیت؛ و روش زندگی افرادی است که در این مراکز شرکت کرده و اراده و اندیشه‌ی آنها را

۱- و تردیدی نیست که اکثر سینماها به این آلودگیها مبتلا می‌باشند.

۲- مطالب فوق قبل از انقلاب نوشته شده و منظور سینماهای آن زمان است.



تمدن منحط غرب تسخیر کرده و آنها را برده فکری خود نموده و طوق عبودیت خویش را بگردن آنها افکنده است.

اگر مکانی دور از این مفاسد؛ و عاری از هرگونه گناه وجود داشته و در آن زن و مرد مختلط نباشند و فیلم‌های صنعتی؛ کشاورزی؛ تفریحی؛ علمی؛ بدون موسیقی و بدون نشان دادن صحنه‌های شهوت انگیز؛ و زنان عریان و نیمه عریان و بدون هر نوع بدآموزی و انحراف، تشکیل شود؛ و هدف آنها بالا بردن سطح فکر و معلومات جوانان باشد شرکت در آنها مانعی ندارد.

و چه بهتر که مسلمانان غیور و با ایمان؛ از این صنعت؛ در راه هدفهای اصیل و ارزنده و آموزنده استفاده کرده؛ و با این وسیله در ترویج و تبلیغ احکام و معارف اسلام که متضمن «عالی‌ترین برنامه‌های سازنده است» بکوشند.

تبلیغ اسلام

سؤال شده: آنها که از اسلام دور افتاده‌اند و دسترسی به تحقیق از حقایق دین ندارند؛ چه کنند؟ و آیا وظیفه‌ی مسلمانان نیست که اسلام را به همه جا برسانند؟

پاسخ ما:

اسلام دین جهانی است و دستوراتش متضمن سعادت تمام جوامع؛ در همه‌ی زمانها است. اگر نظری به پیشرفت سریع اسلام؛ و راه گسترش آن بنمائیم؛ در می‌یابیم که اسلام در اثر جذابیت خاص خود و تطبیق با فطرت و نهاد هر انسان، به هر که در هر جا می‌رسد «و معارف آن بدون تعصب و غرض به هر کس عرضه می‌شود» بدون تأمل پذیرفته شده و شیفته‌ی آن می‌گردند.

نفوذ عجیب اسلام در گذشته در اندک مدتی در سراسر نقاط جهان، بیان کننده‌ی عملی حقایق این دین و منطبق بودنش با سرشت و فطرت انسان است. تبلیغات رسا و دامنه‌دار «پیامبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) و مسلمانان مجاهد صدر اسلام؛ موجب شد که نه تنها سرزمین عربستان؛ بلکه ایران و روم و چین و اسپانیا و سایر ممالک نیز از این سرچشمه‌ی آب حیات بهره‌مند گردیده و به این نور درخشان، منور شوند.

عده‌ای که اسلام به گوش آنان خورده و آن را شناخته‌اند، ولی در اثر از دست دادن منصب و مقام یا مال و ثروت ناحق خود، آن را نپذیرفته‌اند! مسئولیت شدید داشته و خداوند، آنان را مؤاخذه‌ی سختی خواهد کرد.



اما اگر به هیچ وجه اسلام به آنها نرسیده باشد، مثلاً در قلب جنگلها یا اعماق دره‌ها و بیشه‌ها زندگی کنند و امکان ارتباط با مناطق دیگر برای آنها وجود نداشته باشد، در اصطلاح اسلامی «جاهل قاصر» بوده و مسئولیتی ندارند، ولی پس از مرگ، خداوند متعال وسائل آزمایش و امتحان آنها را در همان عالم فراهم کرده و میل به خوبی و بدی را آن چنانکه در آنها بوده باقی نگه می‌دارد و وسائل نیل به کمالات یا سقوط در حیوانیت و وحشیگری را نیز برای آنها مهیا می‌سازد، اگر در امتحان پیروز شدند و راه حق را انتخاب کردند به بهشت، و گرنه به دوزخ می‌روند.

اما وظیفه‌ی مسلمانان

امر به معروف و نهی از منکر بر همه‌ی مسلمانان با شرایطی که در اسلام مقرر شده واجب است و همه به نسبت امکان و قدرت خود باید این دو وظیفه‌ی مهم را انجام دهند.

آنانکه با غیر مسلمانان در تماس‌اند، یا تجار و بازرگانانی که به خارج، مسافرت می‌کنند، یا افرادی که وسائل ارتباطی و تبلیغاتی را در اختیار دارند، باید اسلام را به هر جا می‌توانند گسترش داده و روح حقیقت‌گوئی و واقع‌طلبی این دین مبین را به جهان معرفی کنند.

اکثر پیشرفت اسلام مرهون خدمات آنهائی بوده که در ضمن تجارت و مسافرت، به نشر این دین می‌پرداخته و در ترویجش می‌کوشیده‌اند.

آن چنانکه تاریخ نشان می‌دهد یک نفر مسلمان که در اثر طوفانی شدن دریا و شکسته شدن کشتی، با زحمت فراوان به یکی از کشورهای بزرگ وارد می‌شود و کم‌کم با تبلیغات مؤثر و پی‌گیر موفق به مسلمان کردن عده‌ی زیادی از آنجا می‌گردد و به این طریق اسلام را آنجا بسط می‌دهد.

گرچه تبلیغات کنونی اسلام، بسیار ناچیز و غیر قابل مقایسه با تبلیغات سرسام‌آور دنیاپرستان روز است، ولی به نسبت زیادتر از هر دینی، مردم به این آئین پاک گرویده و به حقیقت می‌رسند.



«همچنان که ما در مشهد شاهد اسلام آوردن بیش از ۲۵۰ تن خارجی بوده‌ایم که قصد عبور از ایران به افغانستان را داشته و با مختصر سخنی پیرامون حقانیت اسلام، با علاقه‌ی عجیبی مسلمان شده و صمیمانه به عمل کردن به دستورات آن پرداخته‌اند.»

به فضل خدا مجموعه مباحثات و مناظراتی که با آنها نموده‌ایم همراه عکس و شرح حال آنها در کتابی جداگانه به چاپ خواهیم رساند.



تفسیر آیاتی از قرآن

آقای «مهدی وطنی» سؤال کرده‌اند که:

پروردگار عزیز، در سوره‌ی انعام آیه‌ی ۵۹ می‌فرماید:

((وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ)) یعنی: هیچ تر و خشکی نیست مگر در

کتاب، آشکارا یادآوری از آن شده.

مسلم مراد از کتاب مبین همان قرآنی است که در دست ما مسلمانان است در

صورتی که باز در سوره‌ی نساء آیه ۱۶۴ خدای متعال فرموده:

((وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ)). یعنی:

سرگذشت پیامبرانی را هم برای تو یادآور نشده‌ایم.

آیا جمع بین این دو آیه چگونه ممکن است؟ توضیح آنکه در آیه‌ی اول، پروردگار

عزیز می‌فرماید: هیچ تر و خشکی نیست مگر در قرآن (نام آن برده شده) با آنکه در

آیه‌ی دوم فرموده: قصه‌ی جمعی از پیامبران را به تو نگفته‌ایم پس در قرآن هم نام آن

عده برده نشده است بنابراین جمع بین این دو آیه غیر ممکن است.

پاسخ ما:

اولاً چنانکه از تفاسیر و سیاق آیه‌ی شریفه استفاده می‌شود مراد از (کتاب مبین) یا

احاطه‌ی علمی پروردگار به موجودات است و یا علمی است که ذات اقدس حق، در

بعضی از موجودات به ودیعه گذارده مثل علم امام و یا لوح محفوظ و مانند اینها



(چنانکه روایت مؤید این معنی است) پر واضح است که اگر هر کدام از این معانی را انتخاب کنیم منافاتی با آیه‌ی ۱۶۴ سوره‌ی نساء ندارد.

و اما بنا به آنچه بعضی از مفسرین گفته‌اند اگر مراد از (کتاب مبین) قرآن باشد و چنانکه از این آیه و آیه‌ی ۸۹ سوره‌ی نحل استفاده می‌شود همه چیز در قرآن یادآوری شده باشد باز با آیه‌ی مذکور جمعش کاملاً آسان است زیرا اگر گفته می‌شود که در قرآن همه چیز وجود دارد و یا بیان هر موضوعی در آن به طور کامل شده مسلماً مراد موضوعاتی است که با هدف قرآن سازش داشته باشد شکی نیست که قرآن برای هدایت بشر نازل شده و هدفش تعیین برنامه‌ی زندگی فردی و اجتماعی افراد بشر است.

و پر واضح است که اگر کتابی برای مقصودی نوشته شد (مثلاً کتابی در طب و بهداشت تألیف گردید) و صاحب کتاب در پیرامون اهمیت نوشته‌ی خود بگوید همه‌ی موضوعات و مطالب را در این کتاب گنجانیده‌ام آیا هیچ عاقلی از این جمله استفاده می‌کند که لابد در کتاب طب مثلاً مطالب علم فیزیک و شیمی و امثال آن هم درج شده مسلماً جواب منفی است پس به حکم وجدان باید بگوئیم مراد مؤلف همه‌ی مطالبی است که مربوط به علم طب و بهداشت است.

بنابراین اگر ما در قرآن بخوانیم که پروردگار می‌فرماید: همه چیز در این قرآن بیان شده باید به حکم عقل و وجدان معتقد شویم، مراد همه‌ی موضوعاتی است که در راه هدایت بشر بکار می‌رود و سعادت او را تأمین می‌نماید زیرا قرآن برای هدایت معنوی بشر نازل شده و می‌فرماید: «هدی للمتقین» روی این اصل اگر نام زید و عمر و بکر در قرآن برده نشده باشد با آیه‌ی ((وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ)) و آیه‌ی ((وَوَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيِينًا لِكُلِّ شَيْءٍ)) منافات ندارد.

۱- قوله تعالی: ((وَوَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيِينًا لِكُلِّ شَيْءٍ))



اما سرگذشت انبیاء (علیهم السّلام) به تصریح قرآن فقط برای هدایت بشر و عبرت گرفتن دیگران نقل شده و شکی نیست که سرگذشت بعضی از پیامبران الهی مفصل‌تر و جهات هدایتی آن برای بشر بیشتر از بعضی دیگر از پیامبران است مثلاً ممکن است بگوئیم قصّه‌ی حضرت یوسف ده جنبه‌ی هدایتی را دارا است و حکایت حضرت «ذوالکفل» بیشتر از یک جنبه از همان ده جهت را عهده‌دار نمی‌باشد. بنابراین اگر همه‌ی جهاتی که منظور از نقل سرگذشت است در قصّه‌ی حضرت یوسف بیان شده و در حکایت حضرت ذوالکفل جز عشری از آن جهات وجود ندارد باز هم قصّه‌ی ذوالکفل با تفصیل نقل شود مسلم این عمل از پروردگار حکیم بیجا و عبث خواهد بود و از عظمت و ارزش قرآن کاسته خواهد شد و اگر حتماً بگوئیم به حکم این دو آیه‌ی شریفه باید همه‌ی مطالب و سرگذشتهای انبیاء در قرآن یادآوری شود باز با آیه‌ی «ورسلا قد قصصناهم علیک من قبل» منافات ندارد چون ممکن است که قبل از نزول این آیه بعضی از قصّه‌های انبیاء، در قرآن ذکر نشده باشد ولی در مجموع قرآن (بعد از نزول آیه‌ی شریفه) به طور صریح و یا رمز، قصص همه‌ی انبیاء ذکر شود کلمه‌ی «من قبل» شاهد بر این مدّعی است.

۱- ((لَقَدْ كَانَتْ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ)) (سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۱۱۱).

بخشش گناه با گریه بر حضرت سید الشهداء (علیه السلام)

آقای «طیب‌زاده» سؤال کرده‌اند:

آیا صحیح است که هرکس بر حضرت «حسین»
(علیه السلام) گریه کند گناهانش آمرزیده می‌شود؟

پاسخ ما:

پر واضح است که معصیت و گناه اقسامی دارد و به همان مناسبت توبه‌ی از گناهان نیز مختلف است مثلاً ظلم، توبه‌اش استرضاء از مظلوم است و مال مردم خوردن پشیمانیش رد کردن آن مال است به صاحبش و ترک فریضه‌ی الهی اگر قابل جبران باشد باید تلافی شود ولی گناهانی که بین او و خالقش انجام شده و حق کسی از بین نرفته و قابل جبران هم نیست و راهی برای آمرزش آن گناه جز عفو پروردگار ندارد و گناهکار کاملاً از کرده‌ی خود پشیمان است و تصمیم دارد که دیگر این گناه را انجام ندهد می‌تواند به چند وسیله کردار گذشته‌ی خود را جبران کند و عفو و رحمت پروردگار را به خود جلب نماید.

۱- تصمیم جدی بر ترک آن عمل و گفتن کلمه‌ی استغفار که اگر در حین طلب مغفرت تصمیم جدی بر ترک معصیت نداشته باشد استغفارش استهزای به پروردگار محسوب می‌شود و خود این عمل معصیت بزرگی خواهد بود.



۲- محبت و علاقه به خاندان عصمت و طهارت که در اثر ایمان قلبی بوجود آمده و این عمل از نظر پروردگار بسیار ارزنده است و برای خدا مانعی ندارد که او را برای همیشه مورد عفو و رحمت خود قرار دهد.

۳- گریه بر حضرت «سیدالشهداء» (علیه السلام) که در اثر رقت قلب و علاقه به آن حضرت انجام می شود.

این عمل اگر چه فوائد طبّی زیادی دارد ولی آنچه از روایات استفاده می شود این است که چون «حسین بن علی» (علیه السلام) محبوب خدا است و گریه کردن بر مصیبت او علامت محبت به خدا است و مسلم دوستدار خدا مورد عفو و رحمت پروردگار قرار می گیرد پس گریه کننده ی بر حضرت «سیدالشهداء» (علیه السلام) مورد عفو پروردگار واقع خواهد شد و لذا دین مقدّس اسلام این عمل را وسیله ی آمرزش گناهان دانسته و مردم را به آن تحریص نموده است.

گریستن کفار بر حضرت حسین بن علی (علیه السلام)

آقای «صفدریان» سؤال کرده‌اند که:

آیا گریستن کفار و یا افرادی که معرفتی به مقام شامخ حضرت «حسین» (علیه السلام) ندارند برای آنان نافع است یا خیر؟

پاسخ ما:

شکی نیست که صفت بشردوستی بهترین حالات انسانی است و مسلم کسی که دارای این خصلت است مسلمان باشد یا کافر مورد عنایات پروردگار قرار خواهد گرفت بنابراین اگر افراد غیرمسلمان هم به منظور نودوستی و علاقه‌ی به آن حضرت گریه کنند نزد خدا بی‌اجر نخواهند بود و البته اجر مناسبی به آنان داده خواهد شد.

اثرات حرام در روح و بدن انسان

آقای «عبدالله دادگر» سؤال کرده‌اند که:

آیا خوردن حرام در روح و بدن انسان چه تأثیری دارد؟

پاسخ ما:

مسلم است که پروردگار عادل حکیم هر چه را برای بشر حرام کرده و مردم را از خوردن آن نهی فرموده است در روح یا بدن انسان اثر می‌گذارد و کسالت‌های روحی و یا جسمی برای او ایجاد می‌کند.

مثلاً اگر اسلام گوشت خوک را حرام کرده به منظور ضررهای بسیاری است که برای انسان دارد امروز دانشمندان بزرگ درباره‌ی تحریم گوشت خوک همان را می‌گویند که اسلام در چهارده قرن قبل می‌گفت.

دکتر «آلبرت دویچ» در مقاله‌ی مفصلی که درباره‌ی زیانهای گوشت خوک نوشته، می‌گوید:

«این حقیقت را بدانید: از هر شش آمریکائی^۱ یک نفر

مبتلا به مرض (تریکنوز) است که در نتیجه‌ی خوردن

۱- در آمریکا از همه‌ی ممالک بیشتر گوشت خوک مصرف می‌شود.

گوشت خوک مبتلا می‌شوند. زیرا گوشت خوک پر از کرم (تریشین) زنده‌ای است که از این گوشت به داخل بدن انسان رفته به میان عضلات او راه پیدا می‌کند و رفته رفته موجب دردها و ناتوانی‌ها و بالاخره مرگهای فجیع می‌گردد».

و دهها گفتار از دانشمندان بزرگ جهان در زیان گوشت خوک در نظر دارم که وقت مجلس اقتضای نقل آنها را ندارد.

و همچنین سایر محرمات الهی کم و بیش ضررهائی برای بشر دارند که در اثر پیشرفت فرهنگ و دقت کامل انسان می‌تواند به آن ضررها تا حدی پی ببرد و ما به خواست خدا به مناسبتهایی که پیش می‌آید به زیانهای آنها در مجلّات بعد اشاره خواهیم کرد.

بنابراین هر چه را اسلام حرام کرده مسلم ضررهای زیادی برای بشر دارد و هر چه را حلال کرده اگر به شرایط آن عمل شود البته پرنفع و بی‌ضرر خواهد بود.

و گاهی می‌شود که یک خوردنی ذاتاً حرام نیست ولی چون به سرقت و یا به ظلم و یا مانند اینها تهیه شده، خوردنش حرام می‌شود این مال حرام اگر چه از نظر ظاهر در بدن انسان اثرات سوئی ندارد ولی در روح اثرات عمیقی خواهد گذاشت.

توضیح آنکه مثلاً شخص مسلمان و معتقد به خدا وقتی مال دیگری را به ظلم می‌گیرد و می‌داند که پروردگارش او را از این عمل نهی کرده تنها اثر روشنی که در روح او می‌گذارد جرأت بر مخالفت مولا و خالق خود است این تجرّی اگر به حال خود باقی بماند او را به سرحد بدبختی و شقاوت می‌کشاند و در اثر افسار گسیختگی مرتکب صدها جنایات بزرگ و بی‌اعتقادی به خدا و بی‌دینی می‌شود.

بنابراین اگر خوردن حرام تنها اثرش همین موضوعات باشد انسان عاقل نباید مرتکب آن گردد و دست به طرف آن دراز کند.

آیا چشم زخم صحیح است؟

سؤال: به ما گفته‌اند: دین مقدّس اسلام از خرافات دور است ولی در آیات و روایات زیادی می‌بینم که فرموده‌اند با فلان دعا خود را از چشم زخم حفظ کنید، آیا برای این مسأله پاسخی دارید یا خیر؟

پاسخ ما:

یکی از علوم متداول امروز که در کشورهای متمدنی دنیا ثابت شده علم مانیه‌تیزم و هیپنوتیزم است این علم می‌گوید: حسّ بینائی که وسیله‌ی آن چشمها است مهمترین و کامل‌ترین حواس بدن انسان و حیوانات دیگر است.

چشم بالأخره آثار بسیاری دارد که از زمانهای قدیم بشر به نیروی آن پی‌برده و در موقع معین بخصوص در تداوی روحی و معالجات بیماریهای روانی از آن استفاده کرده است امروز با نیروی چشم می‌توان بعضی حرکات بسیار قوی را متوقف کرد.

اثراتی در موجودات زنده و بلکه در جمادات گذاشت.

این علم می‌گوید: در حسّ بینائی هر کسی به مقدار ضعیفی از این نیرو وجود دارد که می‌توان با تقویت چشمها این نیرو را تقویت کرد منظور از تقویت چشمها عبارت از مژه نزدن و عادت به نگاه تیز مغناطیسی است که از نظری خیلی سهل و ساده است ولی کسی که می‌خواهد چشمها را تقویت کند باید طوری کند که در موقع بیداری مژه بر هم نگذارد که این خود دستور و تمرینی دارد و ما در مقام بیان آن نیستیم، فقط منظورمان این است که بگوئیم گاهی انسان با تمریناتی حسّ بینائی خود را تقویت



می‌کند و با آن نیرو، موجوداتی را تحت تأثیر قرار می‌دهد و ضمناً فایده دیگری که تقویت حسّ بینائی دارد این است که این نیرو را تحت کنترل خود قرار می‌دهد و می‌داند که بوسیله‌ی نگاه چه عملی را انجام می‌دهد، در اینجا علمای این علم می‌گویند: گاهی این نیرو مانند سایر غرائز انسان در بعضی از افراد خودبخود با قدرت فوق‌العاده‌ای ظاهر می‌شود این موضوع یا علت خارجی دارد آن چنانکه شهوت گاهی بوسیله‌ی دیدن مناظر شهوت‌انگیز ظهور می‌کند نیروی بینائی هم با دیدن یک نعمت فوق‌العاده پر اهمیت که به کسی داده شده با قدرت زیادی متوجّه صاحب نعمت می‌شود و یا علت داخلی دارد که ناخودآگاه یا آنّا تقویت شده چنانکه حسّ حسادت و یا کوتاه‌نظری خود انسان نعمتهای مردم را زیاد فکر کرده و این نیرو در او ظاهر گردیده است و یا نیروی بینائی و تمرکز ذاتا در یک فرد قوی است مانند آنهایی که شهوت جنسی ذاتاً در آنها فوق‌العاده قوی است و چون این نیرو در این دو دسته بی‌اختیار ظاهر شده بی‌اختیار هم اعمالی انجام می‌دهد.

مثلاً ممکن است چیزی جلب توجه او را بکند و او با نگاه، آن چیز را تحت تأثیر خود قرار دهد آن وقت انسانی را مریض کند، جمعی را متفرّق نماید، مالی را ضایع نماید و خلاصه اثرات نامطبوع در طرف بگذارد و ضمناً زیاد دیده شده که مریض را به این وسیله نیز معالجه کرده‌اند گوینده را از سخن باز داشته و ضعف و بی‌حالی در طرف ایجاد کرده‌اند و حتّی با نگاه، حیوانات را بی‌جان و جمادات را از حرکت باز داشته‌اند لذا حضرت «رسول اکرم» (صلی الله علیه و آله) فرموده: «إِنَّ الْعَيْنَ حَقٌّ تَنْزَلُ الْحَالِقِ» یعنی: نیروی چشم حق است گاهی موجودی را از مکان مرتفع، به پایین پرت می‌کند.

و فرمود: «إِنَّ الْعَيْنَ لَتَدْخُلُ الرَّجُلَ الْقَبْرَ» یعنی: نیروی چشم گاهی انسان را می‌کشد و وارد قبر می‌کند.

قرآن وقتی قصّه‌ی «یعقوب» و فرزندانش را نقل می‌کند از قول یعقوب به فرزندانش می‌گوید:



ای پسرانم از یک در همه وارد نشوید بلکه از درهای متعدّد وارد گردید.^۱
 شیخ طوسی در شرح این آیه می گوید: یعقوب ترسید فرزندانش را چشم بزنند که
 گفت از یک در وارد نشوید زیرا هر یازده نفر آنها از یک پدر، زیبا، خوش اندام و با
 کمال بودند.

حال که ثابت شد چشم اثراتی دارد اسلام برای جلوگیری از ضررهای غیر مترقبه‌ی
 این نیرو، دستوراتی داده تا آن کسی که خود را می شناسد و می داند حسادت باطنیش
 گاهی در نگاه او اثر گذاشته و ممکن است دیگران را تحت تأثیر قرار دهد به آن وسیله
 از نیروی چشم خود جلوگیری کند و یا کسی که کار فوق العاده چشم گیری انجام داد و
 می داند که محسود حسودها واقع می شود و ممکن است آنها با نگاه، او را تحت تأثیر
 نامطلوبی قرار دهند محفوظ بماند که در کتب ادعیه آن دستورات ذکر شده است.

۱- ((يَبْنِي لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَأَدْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ)) سوره یوسف،
 ط

معنی خلیفه الله چیست؟

سؤال شده: معنی «خلیفة الله» که پروردگار متعال در قرآن در خصوص انسان فرموده است چیست؟

پاسخ ما:

این لفظ خلیفه در قرآن و روایات مکرر بر انسان اطلاق شده و به معنی کسی است که جانشین فرد قبلی و قائم مقام او گردد که از آن جمله این آیات است. ای داود ما تو را خلیفه در روی زمین قرار دادیم.^۱ و قرار می‌دهم در روی زمین خلیفه. که ظهور اولی‌هی این آیات همان گونه که در متن سؤال عنوان شد «خلیفة الله» است.

یعنی جانشین خدا، قائم مقام خدا، کسی که صفات افعال الهی در او ظاهر شود تخلّق به اخلاق الله پیدا کند اگر خدا رَحْمَن و رَحِيم است و دهها صفات و اخلاق پسندیده دارد انسان هم لیاقت ایجاد آن اخلاق را در خود خواهد داشت. درست است که خدا در صفات ذات یکتا است ولی در صفات افعال، اول است و تنها بشر می‌تواند ثانی خدا باشد از همین جهت او را «أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» مهربانترین

۱- ((يَدَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ)) (سوره ص، آیه ۲۶)

۲- ((إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً)) (سوره بقره آیه ۳۰).



مهربانها و «أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» بهترین خالقها و «خَيْرُ الرَّازِقِينَ» نیکوترین روزی دهنده‌ها و ... گفته‌اند.

در کتاب «علل الشرایع» از حضرت «امیرالمؤمنین» (علیه السلام) نقل شده که در تفسیر آیه‌ی ((إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً)) فرمود:

انسان را حجّت خود در روی زمین، بر خلقم قرار می‌دهم ملائکه گفتند: در روی زمین کسی را که مانند گذشتگان فساد و خونریزی کند قرار می‌دهی آن چنانکه آنها با یکدیگر حسد ورزیدند و با هم دشمنی کردند این خلافت را به ما لطف فرما زیرا ما حسادت و کینه‌توزی و خونریزی نمی‌کنیم بلکه تسبیح و تحمید و تقدیس تو را می‌نمائیم، خدا فرمود: من می‌دانم آنچه را شما نمی‌دانید من می‌خواهم خلقی را به قدرت خودم خلق کنم و در ذریّه و فرزندان او پیامبران و بندگان صالح و پیشوایان راهنمای خلق قرار دهم و آنها را خلفا و جانشینان خودم بر خلق در روی زمین قرار دهم که خلقم را به اطاعت و بندگی من دعوت کنند و از معصیت من جلوگیری نمایند.

بنابراین همه‌ی افراد بشر بالقوه و انبیاء و ائمه (علیهم السلام) بالفعل «خليفة الله» هستند زیرا صفات افعال الهی در آنان ظاهر شده و در سایر افراد بشر با راهنمائیهای انبیا و پیشوایان دین ظاهر می‌گردد و معنی «خليفة الله» این است.

فرزندان کفار

یکی از هزارها سؤالی که از روز قیامت و وضع آن روز پرسیده‌اند این است که: آیا شما درباره‌ی فرزندان کفار در روز قیامت که قبل از بلوغ از دنیا رفته‌اند چه می‌گوئید آنها در قیامت معذبند و یا بدون عمل شایسته به بهشت می‌روند؟

پاسخ ما:

از نظر اسلام ثابت است که دنیا مانند جلسه‌ی امتحانی است که بشر باید در آن جلسه حضور یابد زیرا پروردگار متعال می‌فرماید: «خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» یعنی: خدا مرگ و زندگی را آفرید تا به شما خبر دهد که کدامیک از شما فرمانبردارترید.

پس همچنان که یک دانش‌آموز اگر با عذر موجهی نتوانست در جلسه‌ی امتحان حاضر شود عدل و انصاف ایجاب می‌کند جلسه را برای او تجدید کنند و یا در مرحله‌ی ثانی بدون امتحان او را قبول نمایند همین طور افرادی که قبل از بلوغ از دنیا رفته‌اند و یا دیوانه و لال و کر بوده‌اند و یا یک عذری دیگر از نظر خلقت در وجودشان بوده است و یا زمان و مکان، مانع آنها از رسیدن به حق گردیده مانند کسانی که دستشان به پیامبران نرسیده و یا محلّ زندگی آنها مانع از حرکت و تحقیق از



وجود مذهب حق شده که نام آنها مستضعف و یا جاهل قاصر است. بعد از این جهان در عالم ارواح و برزخ برای آنها جلسه‌ی امتحانی تشکیل می‌شود. چنانکه «زراره» که یکی از بزرگان اصحاب حضرت «امام باقر» (علیه السلام) است می‌گوید:

وقتی روز قیامت شود خدا بر پنج دسته از مردم احتجاج می‌کند (یعنی دوباره آنها را بر سر جلسه‌ی امتحان حاضر کرده و آنان را آزمایش می‌نماید).

اوّل: طفل و خردسالی که قبل از بلوغ از دنیا رفته باشد. دوّم: کسی که پس از وفات پیامبری متولّد شده و قبل از ظهور پیامبر دیگر بمیرد و معذور باشد که به قوانین پیامبر زمان خود عمل نماید.

سوّم: کسی که زمان پیامبر را درک کند ولی او را نشناسد.

چهارم: دیوانه و ابله که نتواند حقایق را بشناسد. پنجم: کر و لال که بر هر یک از اینها خدا پس از اعطای عقل و رشد احتجاج می‌کند به این ترتیب که پیامبری بر آنها مبعوث می‌نماید و او آتشی می‌افروزد و به آنها دستور می‌دهد که خود را در آتش بیاندازند اگر آنها اطاعت کردند آتش سرد و سالم بر آنها می‌شود و اگر سرپیچی نمودند جهنمی خواهند بود.^۱

۱- «اذا كان يوم القيامة احتج الله عز وجل على خمسة على الطفل والذى مات بين النبیین صلوات الله عليهم والذى ادرك النبى و هو لا يعقل والابله والمجنون الذى لا يعقل والاصم والابكم فكل واحد منهم يحتج على الله عز وجل قال فيبعث الله اليهم رسولا فيوجب لهم نارا فيقول لهم ربكم يا مرکم ان تثبوا فيها فمن وثب فيها كانت عليه بردا و سلاما و من عصى سبق الى النار».

سؤال: آیا این برنامه برای فرزندان مردم مسلمان هم که قبل از بلوغ می‌میرند خواهد بود؟

پاسخ ما:

خیر زیرا از آیه‌ی ۲۱ سوره‌ی طور که می‌فرماید: ((وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ

بِإِيمَانٍ الْحَقْنَاهُمْ ذُرِّيَّتَهُمْ))

یعنی: کسانی که ایمان آورند فرزندان آنها در ایمان از آنها تبعیت کرده و ما ملحق می‌کنیم به آنها فرزندانشان را.

و این به خاطر لطف و عنایتی است که پروردگار به مؤمنین دارد.

سؤال: اگر این جواب صحیح است پس چرا حضرت

نوح درباره‌ی قومش می‌گوید: «وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فِاجِرًا كَفَّارًا»

یعنی: فرزندان آنها جز فاجر و کافر متولد نمی‌شوند؟

جواب: از کلمه‌ی فاجر کاملاً استفاده می‌شود که منظور حضرت نوح این است که محیط و وضع اخلاقی آنها به قدری فاسد شده که فرزندانشان هم در این محیط جز فاجر و کافر تربیت نمی‌شوند نه آنکه بگوئیم حضرت نوح می‌خواسته بگوید اصل و نطفه‌ی آنها خراب شده و فرزندان آنها از شکم مادر شقی و کافر متولد می‌شوند.

سؤال: اگر فرزندان کفار به پدرانشان در جهنم ملحق

نمی‌شوند پس معنی روایت شیخ صدوق که در کتاب

«من لایحضره الفقیه» می‌گوید: حضرت «صادق» (علیه

السّلام) فرمود که: پدرانم از حضرت «علی بن ابی‌طالب»

(علیه السّلام) نقل کرده‌اند که فرمود: «اولاد المشرکین مع

ابائهم فی النار و اولاد المؤمنین مع ابائهم فی الجنة» یعنی:

فرزندان مشرکین با پدرانشان در جهنم‌اند و فرزندان مؤمنین

با پدرانشان در بهشت‌اند چیست؟



پاسخ: این روایت و روایاتی که نظیر این روایت است یا حمل بر تقیّه می‌شود و یا می‌گوئیم طبق قانون وراثت و علم ژنتیک چون در کسانی که از پدر و مادر مشرک متولد شده‌اند اقتضای شرک و کفر بیشتر است و اکثر آنها طبعاً مشرک و کافر می‌شوند از باب تغلیب فرموده است همه‌ی آنها نزد پدران خود در جهنّم خواهند بود.

سؤال: اگر فرزندان کفّار تابع پدرانشان نیستند چرا آنها

را نجس می‌دانید؟

جواب: دلیلی جز شهرت فتوایی بر نجاست اولاد کفّار نداریم امّا روایت حفص بن

غیاث که می‌گوید:

حضرت «امام صادق» (علیه السلام) درباره‌ی مردی که در جنگ با مسلمانان قبل از

پیروزی مسلمانان بر آنها مسلمان شد می‌گوید:

«اسلام این مرد اسلام است برای خودش و هم برای

اولاد کوچکش و همه‌ی آنها آزادند و مسلمانان نمی‌توانند

آنها را به بردگی بگیرند و فرزندان و اموال و بردگانش مال

خود او است و امّا فرزندان بالغ او اگر قبل از پیروزی

مسلمانان، مسلمان نشدند متعلّق به مردم مسلمان خواهد

بود.^۱

پس واضح است که این روایت نجاست اولاد کفّار را اثبات نمی‌کند بلکه تبعیّت

آنها را در بردگی و آزادگی فی الجمله ثابت می‌کند.

بلکه باید گفت حکم نجاست بر کفّار و مشرکین وارد شده و تا کودک از خود

اظهار کفر نکرده حکم نجاست بر او بار نمی‌شود بخصوص که اگر فطرت او را ملاک

قرار دهیم که فرموده‌اند:

۱- «اسلامه اسلام لنفسه و لولده الصغار و هم احرار و ولده و متاعه و رقیقه له فاما ولد

الکبار فهم فی للمسلمین الا ان یكونوا اسلموا قبل ذلک».



«هر کودکی که متولد می‌شود بر فطرت اسلام و توحید است مگر آنکه پدر و مادر، او را یهودی یا نصرانی کنند»^۱.

لذا علمای اسلامی مانند صاحب کتاب جواهر می‌گویند: اگر فرزندان کفار به حد بلوغ برسند مشغول تحقیق از ادیان گردند تا هنوز دینی را برای خود انتخاب نکرده‌اند پاک‌اند.

زیرا تبعیت که از نظر جمعی سبب نجاست فرزندان کفار می‌شود با بلوغ قطع می‌گردد و طبق اصل باید حکم به طهارت آنها کرد.

بنابراین چون دلیل قاطعی بر تبعیت و در نتیجه اثبات نجاست فرزندان کفار نداریم اصل سؤال منتفی می‌شود.

۱- «کل مولود یولد علی الفطرة الا ان ابواه یهودانه او ینصرانه».

هدایت و ضلالت

سؤال شده که: اگر معنی آیه‌ی «يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» صحیح است پس ما از خود قدرتی نداریم و هر که را خدا بنخواهد هدایت می‌کند و هر که را بنخواهد گمراه می‌نماید پس اختیار سعادت و شقاوت دست ما نیست.

پاسخ ما:

هدایت بر دو قسم است: یکی ارائه طریق یعنی راهنمایی و نشان دادن راه؛ مثلاً کسی از انسان مکانی را آدرس می‌گیرد و او آدرس می‌دهد راهنمائیش کرده و طریق وصول به مقصود را به او نشان داده است.

دوم: «ایصال الی المطلوب» یعنی شخصی را که آدرس می‌خواسته دستش را گرفتن و او را برای آنکه مبادا از راه منحرف شود به مقصود رساندن است هر دوی اینها هدایت است ولی در اولی اگر چه ممکن است هدایت کامل باشد اما احتمال خطر و انحراف نیز وجود دارد ولی در هدایت قسم دوم به هیچ وجه در آن احتمال خطر و انحراف راه ندارد.

بدون شک خدای تعالی همه‌ی افراد بشر را بوسیله‌ی انبیاء و اولیاء مساوی هدایت کرده و کتاب آسمانی برای همه نازل فرموده است. و درباره‌ی «پیغمبر اسلام» (صلی



اللّه عليه و آله) می گوید: ((وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ))^۱ یعنی: ما نفرستادیم تو را مگر آنکه رحمت برای جهانیان باشی.

و نیز می فرماید: ((رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى))^۲ یعنی: خدای من کسی است که خلقت هر چیزی را به او عطا فرموده و سپس او را هدایت کرده است.

بنابراین تردیدی نیست که هدایت قسم اول، همگانی است و منظور هدایت همه‌ی مردم بسوی سعادت است و این همان ارائه طریقی است که در مقدمه‌ی همین مطلب ذکر شد و لذا اگر در بعضی آیات و روایات هدایت به جمع خاصی نسبت داده شده منظور این قسم از هدایت نیست.

ولی بدون تردید اگر کسی به این قسم از هدایت اهمیت داد و راهنمائیهای پروردگار را کاملاً توجّه نمود و ارائه طریقی الهی را سرمشق زندگی خود قرار داد به صریح قرآن از هدایت قسم دوم که ایصال الی المطلوب باشد برخوردار خواهد شد زیرا پروردگار در قرآن فرموده: ((وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا))^۳ یعنی: کسانی که در راه اطاعت و بندگی و فرمان‌برداری ما کوشش کنند ما آنها را به راه خودمان هدایت می‌کنیم.

بدون تردید این هدایت همان هدایت قسم دوم است زیرا تا هدایت قسم اول به فردی نرسد و امر و نهی الهی را نداند فرمان‌برداری و کوشش در اطاعت و بندگی برای او مفهومی نخواهد داشت و وقتی این عمل انجام شد خدا او را هدایت خواهد کرد.

۱- (سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۱۰۷).

۲- (سوره‌ی طه، آیه‌ی ۵۰).

۳- (سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۶۹).



به عبارت واضح‌تر هیچ عاقلی کاری را بدون علت انجام نمی‌دهد مثلاً انسان عاقل یکی از دو گمشده را بدون علت و خصوصیتی که در او باشد راهنمایی کند و دیگری را اعتنائی ننماید.

پس چگونه بر خدای حکیم این معنی روا باشد؟ لذا ممکن نیست بگوئیم بدون علت عقلانی خدا هر که را بخواهد هدایت می‌کند و هر که را بخواهد گمراه می‌نماید؛ پس هدایت و ضلالت علت دارد اگر کسی به راهنمایی‌هایی که خدا بوسیله‌ی پیامبرانش دستور فرموده توجه کرده و آنها را به کار بست و به هدایت قسم اول عمل نمود خدای تعالی بوسیله‌ی ایصال الی المطلوب که همان هدایت قسم دوم است او را به سعادت می‌رساند و الا اگر به راهنمایی‌های الهی توجه نکرد بلکه نسبت به انبیاء و اولیاء و آمرین به معروف و قرآن بی‌اعتناء بود خدا او را طبعاً در ظلمت جهل بدون نور هدایت باقی می‌گذارد و هر قدمی که در این ظلمتکده بردارد به طرف بدبختی برداشته و رفته‌رفته خودبخود از جاده‌ی مستقیم منحرف می‌شود تا جائی که حتی ممکن است وجدانش را هم از دست بدهد این است معنی آیه‌ی شریفه‌ی «يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» که مکرراً در آیات قرآن دیده می‌شود.^۱

۱- آنچه در این قسمت ذکر شد خلاصه‌ی استنباطی است که از دهها آیه و صدها روایت و حکم عقل بدست آمده است.

علم غیب

سؤال: غیب چیست و چگونه علم غیب را جز خدا کسی نمی‌داند؟

پاسخ ما:

تردیدی نیست که غیب به معنی پنهان است لذا به آنچه از حواس و یا از دانش بشر پنهان باشد غیب می‌گویند. بنابراین غیب یک معنی اضافی است که نسبت به افراد مختلف فرق می‌کند زیرا بسیاری از چیزها از نظر جمعی غیب است که همانها از نظر دیگران غیب نیست مثلاً پشت دیوار برای کسی که این طرف ایستاده است غیب است و حال آنکه برای کسی که آن طرف دیوار قرار دارد غیب نیست میکرب برای افراد بشر غیب است و حال آنکه همان میکرب از نظر چشم مسلح پنهان نیست.

چگونه علم غیب را جز خدا کسی نمی‌داند؟

در قرآن متجاوز از پنجاه و شش موضع، ماده‌ی غیب به الفاظ مختلف ذکر شده که آنچه مربوط به خدا و علم او از غیب است بطور کلی مربوط به علم خدا از آینده است زیرا علم به گذشت و آنچه از مخلوق فعلاً وجود دارند برای پروردگار تحت عنوان شهود قرار دارد.

در کتاب «معانی الأخبار» از حضرت «امام صادق» (علیه السلام) نقل شده که وقتی از آن حضرت سؤال شد که:

منظور از آیهی «عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ» چیست؟ حضرت فرمود: «الغیب ما لم یکن والشَّهَادَةُ ما قد کان» یعنی: آنچه خلق شده و وجود دارد برای خدا شهادت است و آنچه هنوز ایجاد نشده غیب است و خدا عالم بر غیب و شهادت است.

بنابراین علم غیبی که مخصوص خدا است و کسی از افراد بشر به خودی خود از آن اطلاع ندارد آن چیزهایی است که خلق نشده و وجود خارجی پیدا نکرده است ولی آنچه در گذشته خلق شده و آنچه فعلاً وجود دارد جزء علم غیب الهی نیست ولی نسبت به افراد بشر ممکن است بعضی از آنها غیب باشد و نیز ممکن است اگر انسان توسعه‌ی علمی فوق‌العاده‌ای داشته باشد و متّصف به صفات الهی در افعال شده باشد همه‌ی آنها برای او مشهود باشد.

اما آیا بشر می‌تواند از علم غیب الهی (یعنی آنچه هنوز خلق نشده) اطلاع پیدا کند یا خیر؟

در پاسخ می‌گوئیم:

بشر از دو طریق ممکن است از آینده‌ای که خلق نشده اطلاع حاصل کند اول از طریق اسباب، مثلاً شما در اتومبیل خود نشسته و راه، کاملاً بی‌مانع است با سرعت صد کیلومتر در ساعت از شهر حرکت می‌کنید می‌دانید که یک ساعت بعد در صد کیلومتری شهر خواهید بود. این علم غیبی است که مخصوص خدا است ولی شما از طریق اسباب آن را دانستید و شما هر مقدار به اسباب و طبیعت اطلاعات بیشتر باشد از این دانش بیشتر برخوردارید تا جایی که ممکن است یک بشر تا آخر عالم آنچه واقع می‌شود بداند.

ولی این مطلب در صورتی است که جریان طبیعی عالم بی‌تخلّف باشد اما با آنکه دست خدا باز است و هر آن ممکن است خدا آنچه را که طبق جریان طبیعی باید انجام شود تغییر دهد نمی‌توان صددرصد به این دانش اعتماد کرد بلکه نام آن را نمی‌توان علم گذاشت.



حضرت «علی» (علیه السلام) می گوید: اگر نبود آیهی شریفه **((يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّطُ وَعِنْدَهُ رُؤُوسُ الْكُتُبِ))** یعنی: (خدا محو می کند از جریان طبیعی که خود خالق او است چیزی را و به جای او دیگری را، ثابت می نماید و در نزد او ام کتاب است یعنی همان علم به موجودات آینده، چه طبق جریان طبیعت باشد و چه برخلاف جریان طبیعی) من بوسیلهی علم اسباب و طبیعت به شما خبر از آینده و گذشته و آنچه که هست می دادم.

قصه‌ی حضرت عیسی (علیه السلام)

شیخ «صدوق» در کتاب امالی نقل می‌کند که حضرت «صادق» (علیه السلام) فرمود: روزی حضرت عیسی بر جمعی عبور کرد که آنها به جشن و سرور می‌گذرانند حضرت عیسی از حواریین سؤال کرد که: اینها چه می‌کنند؟ عرض کردند: فلان دختر را به فلان پسر می‌دهند و همین امشب آنها عروسی می‌کنند.

فرمود: آنها امشب خوشحالند ولی فردا عزا دارند یکی از حواریین سؤال کرد: چرا؟ فرمود: برای آنکه فردا عروس می‌میرد، دوستان گفتند آنچه خدا و پیامبر او بگویند راست است ولی دشمنان گفتند فردا نزدیک است، فردا معلوم می‌شود.

وقتی روز بعد فرا رسید دیدند عروس مانند روز قبل هیچ بلائی به سرش نیامد و به حال خود باقی است حواریین به حضرت عیسی گفتند: یا روح‌الله آنکه فرمودید فردا می‌میرد زنده است حضرت عیسی فرمود: خدا آنچه را بخواهد انجام می‌دهد برویم ببینیم چه شده که او نمرده است آنها رفتند و در را زدند شوهر عروس بیرون آمد حضرت عیسی فرمود: اجازه از زوجهات بگیر تا من وارد منزل شوم.

آن جوان وارد منزل شد و به زوجه‌اش گفت: حضرت عیسی با جمعی در خانه است و می‌خواهند به منزل تو بیایند عروس چادر پوشید و اجازه داد حضرت عیسی با حواریین وارد شدند، حضرت عیسی به عروس گفت: دیشب از کارهای خیر چه کردی؟ عرض کرد: شب جمعه بود فقیری عادت داشت که هر شب جمعه در منزل ما می‌آمد و ما به او چیزی می‌دادیم ولی دیشب چون ما مشغول جشن و برگزاری برنامه‌های عروسی بودیم او آنچه سؤال کرد کسی توجه ننمود ولی من به طوری که کسی مرا نشناسد حرکت کردم و به او چیزی دادم حضرت عیسی فرمود: از جای خود حرکت کن وقتی برخاست دیدند زیر رختخواب او افعی بزرگی حلقه زده حضرت عیسی فرمود به خاطر صدقه‌ای که دادی بلا از تو رفع شد.

ملاحظه فرمودید که حضرت عیسی طبق علم به اسباب و طبیعت، از آینده اطلاع داشته و سخن گفته بود ولی از اراده‌ی الهی که علمش دست خدا است اطلاع نداشت. پس این نحوه اطلاعات از آینده را علم نمی‌گویند زیرا صددرصد نیست و اختیارش دست خدا است.

در قرآن آمده که یهود گفتند: دست خدا بسته است دستشان بسته باد با این گفته‌شان لعنت و نفرین خدا بر آنها باد بلکه دستهایش باز است و هر کاری را که بخواهد انجام می‌دهد.^۱

دوّمین راهی که ممکن است انسان از علم غیب الهی اطلاع پیدا کند از طریق خبر دادن خدا است بندگان را و آن بر سه قسم است یا «وعده» است یعنی نعمت و لطفی از طرف خدا به بندگان وعده داده شده مثل بهشت برای مؤمنان که طبق آیه‌ی

۱- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۶۶.



شریفه‌ی ((إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ))^۱ (خدا خلف وعده نمی‌کند) که هرگز تخلف‌پذیر نیست و می‌توان اسم این اطلاع را علم گذاشت و یا «وعید» است یعنی خدا از عقاب خود خبر داده مثل جهنم برای گناهکاران که این قسم ممکن است مشمول عفو واقع شود پس صددرصد نیست و باز نام آن را علم نمی‌توان گذاشت و قسم سوّم نه وعده است نه وعید؛ گاهی فقط از یک جریان طبیعی و یا غیرطبیعی به بندگان خود خبر داده ولی اگر تخلف کرد مانعی ندارد. آنچه خدا بخواهد به قدرت خود انجام می‌دهد و از آنچه می‌کند پرسش نمی‌شود.^۲

بنابراین هر چیزی که خلق شده و از حواس ظاهری یا باطنی انسان دور باشد برای انسان غیب است و ممکن است در عین حال انسان از آن اطلاع داشته باشد ولی برای خدا غیب نیست بلکه مشهود است و تحت عنوان «عالم الشهادة» قرار می‌گیرد و آنچه خلق نشده هم برای بشر غیب است و هم برای خدا؛ ولی بشر به هیچ وجه نمی‌تواند علم به آن پیدا کند مگر با رضایت و عنایت پروردگار و خدا عالم به آن خواهد بود. خدای تعالی می‌فرماید: خدا دانا به غیب است یعنی «غیب مطلق» و کسی را بر غیب مطلق خود، آگاه نمی‌سازد مگر پیامبرانی که به رسالت و نبوت آنها رضایت داده باشد.^۳

۱- سوره آل عمران، آیه ۹ و سوره رعد، آیه ۳۱.

۲- ((لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ)) سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۲۳.

۳- ((عَلِمَ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ)) سوره‌ی

جن، آیات ۲۶ و ۲۷.

توحید یعنی چه؟

سؤال شده توحیدی که در روایات و آیات قرآن با عظمت یاد شده و همهی سعادت را متعلق به آن می‌دانند چیست؟

پاسخ ما:

توحید به معنی یکی کردن و یکی دانستن است به عبارت واضح‌تر توحید به معنی یکی کردن خدایانی که اوهام در فکر انسان بوجود می‌آورد و اعتقاد به یکتائی او در نتیجه‌ی یکی کردن روشها و اعمال و حرکات خود زیر سایه‌ی خداشناسی است.

در روایات زیادی وارد شده که پیشوایان اسلام فرموده‌اند:

خلقت انسان بر اساس توحید بنا شده است و کسی که به این فطرت بماند تا بمیرد اهل بهشت خواهد بود؛ در صحیحی زراره حضرت «امام صادق» (علیه السلام) در تفسیر آیه‌ی «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» نقل شده که فرمود: فطرهم علی التوحید (خلقت خدا که مردم را طبق آن ایجاد نموده) یعنی بر توحید خلق کرده است.

«پیامبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) فرمود: التوحید ثمن الجنة (ثمن بهشت توحید است) و نیز فرمود: فبا التوحید حرم اجساد امتی علی النار (به سبب توحید اجساد امت من بر آتش جهنم حرام می‌شود).

آیا تنها منظور از توحید اعتقاد به یکتائی خدا است که در نتیجه بدون قید و شرط انسان به بهشت وارد شود و آتش جهنم بر او حرام گردد یا شرایطی دارد؟



طبعاً به نظر می‌رسد که توحید تنها شامل قلب نشود بلکه باید تمام اعضا و جوارح انسان را احاطه کند تا توحید کامل که خلقت انسان بر اساس آن ساخته شده حقیقت پیدا کند.

توضیح آنکه توحید قلب، یکی کردن خداهای وهمی و فکری است و توحید اعضا و جوارح عمل به دستورات آن خدای واحدی که قلب انسان او را گواهی کرده است، می‌باشد اعتقاد به یکتائی خدا اگر چه فطری است ولی چون بشر در اثر تماس با مادیات اوهام زیادی به او هجوم آورده و خدا را با وهم خود می‌سازد باید از تذکرات پیشوایان دین و صراط مستقیمی که آنها سر راه بشر گذاشته‌اند استفاده کند و معرفت خود را نسبت به خالق خود تنظیم نماید همچنین همین افکار در اعضا و جوارح ممکن است اثر بگذارد لذا پس از تنظیم افکار پیشوایان دین باید به تنظیم اعمال پردازند و اگر بشر از فرمان‌برداری آنها سرپیچی کند از توحید فکری و عملی خارج است لذا حضرت «علی بن موسی الرضا» (علیه السلام) فرمود:

پدرانم از حضرت «رسول اکرم» (صلی الله علیه و آله) نقل می‌کنند که فرمود خدا می‌فرماید:

من خدائی هستم که خدائی جز من نیست یکتایم،
بندگان من مرا عبادت کنید و بدانند کسی که مرا ملاقات کند
و در حال شهادت به لا اله الا الله خالصاً باشد به حصار
محکم من وارد شده و از عذاب من ایمن است شنوندگان
آن حدیث گفتند: اخلاص در شهادت خدا چیست؟ فرمود:
اطاعت خدا و رسول او و ولایت اهل بیت او است.^۱

۱- «انی انا الله لا اله الا انا وحدی یا عبادى فاعبدونى وليعلم من لقينى منكم بشهادة ان لا اله الا الله مخلصا بها انه قد دخل حصنى و من دخل حصنى امن عذابى قالوا يابن رسول الله و ما اخلاص الشهادة لله قال طاعة الله و رسوله و ولاية اهل بيته عليه السلام».



از این روایت کاملاً استفاده می‌شود که توحید تنها اعتقاد به وحدانیت خدا نیست بلکه باید دامنه‌ی توحید از قلب به اعضاء و جوارح نیز کشیده شود؛ تحت فرمان الهی درآید. عملش، گفتار و اعتقادش را تصدیق کند همان گونه که همه‌ی عظمتها قدرتها، خدایانی که اوهام برای او ساخته‌اند، شخصیتها و ریاستهای مادی و ظاهری را به دور می‌اندازد همچنان در اعمال، غیر خدا را اطاعت نکند و از دیگران که در راه خدا نیستند فرمان نبرد.

اینها تمام توحید فردی است که یک نفر صرف‌نظر از اجتماع باید در خود بوجود بیاورد.

اما توحید اجتماعی عبارت است از پیروی همه‌ی مردم در عقاید و در اهداف و در اعمال از پیشوائی که بی‌خطا و اشتباه باشد. او فرمان بدهد، سایرین فرمانبردارند، او امر کند، دیگران اطاعت کنند، او ارشاد کند، مردم در عقاید و اهداف موثق شوند.

وقتی حضرت «علی بن موسی الرضا» (علیه السلام) وارد شهر نیشابور شد و اصحاب حدیث اطراف محملش اجتماع کرده بودند و تقاضای حدیثی از آن حضرت نمودند در اجتماع عجیب مردم فرمود: از پدرم حضرت «موسی بن جعفر» (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: از پدرم حضرت «محمد بن محمد» (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: از پدرم حضرت «محمد بن علی» (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: از پدرم حضرت «علی بن الحسین» (علیه السلام) شنیدم که او می‌فرمود: از پدرم حضرت «سیدالشهداء» (علیه السلام) شنیدم که او می‌فرمود: از پدرم حضرت «امیرالمؤمنین» (علیه السلام) شنیدم که می‌گفت: از حضرت «رسول اکرم» (صلی الله علیه و آله) شنیدم فرمود: شنیدم جبرئیل می‌گفت: که خدا فرمود:

«لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی».

(لا اله الا الله حصار من است کسی که در حصار من وارد شود از عذاب من ایمن است، وقتی که وسیله‌ی سواری حضرت حرکت کرد ما را صدا زد و فرمود: «بشروطها و انا من شروطها» یعنی: تنها کلمه‌ی لا اله الا الله کافی نیست شروطی دارد و من از شروط آن هستم).



کاملاً واضح است که حضرت «علی بن موسی الرضا» (علیه السلام) برای توحید فردی و اجتماعی میزانی تعیین فرموده که حتماً باید طبق آن میزان فکر و اعمال فردی و اجتماعی و بلکه خود اجتماع تنظیم شود.

اگر این میزان و این شرط که از جانب خدا برای توحید نصب شده وجود نمی‌داشت توحید فکری اجتماعی وجود پیدا نمی‌کرد توحید در هدف، توحید در کلمه، توحید اعمال بین مسلمانان نبود زیرا فکر و اعتقاد و شناسائی پروردگار باید از راهنمائیهای فکری امام معصومی که از منبع وحی الهی الهام گرفته تنظیم شود تا از اوهام فارغ گردد.

گاهی ممکن است فردی منحصر خدا را بپرستد و موحد باشد ولی چون با شرط توحید و میزان واقعی آن تطبیق نمی‌کند این توحید از او پذیرفته نشود امام (علیه السلام) فرمود: هر چه با اوهام خود تشخیص دهی آن خدا نیست بلکه مخلوق تو است و تو او را بوجود آورده‌ای.

و اگر تمام مسلمانها افکار خود را با این میزان تطبیق کنند همه‌ی افکار یکی خواهد شد و در نتیجه توحید اجتماعی در عقائد و عاقبت توحید در عمل و وحدت کلمه که بزرگترین ایده و آرزوی ملل جهان است ایجاد شده است بنابراین توحید چه فکری و عملی و چه اجتماعی و هدفی باشد باید با میزان وحی و افکار و دستورات فرماندهی کل و امام معصوم که شرط توحید صحیح است تطبیق کند تا جهان مدینه‌ی فاضله گردد و دنیا از زیر بار ظلم و ظالم نجات یابد.

اسلام برای آنکه این مسأله یعنی توحید اجتماعی در بین مسلمانها عملی شود فرمان داده که همه به طرف یک قبله با یک زبان در مرحله‌ی اول به جماعت نماز بخوانند و مهمترین عمل عبادی خود را با اتحاد عجیبی انجام دهند و حتی قبور مردگان‌شان همه به طرف قبله باشد تا آثار توحید حتی از قبرستان‌شان ظاهر باشد.

این بود معنی توحید یا یکی کردن خدایانی که وهم و خیال برای انسان بوجود آورده و یکی شدن افکار و اعمال مسلمانها و بوجود آمدن توحید و اتحاد واقعی.



نجاست سگ

چرا اسلام سگ را نجس قرار داده و حال آنکه او در
وفا و عاطفه از سایر حیوانات بهتر است؟

پاسخ ما:

تردیدی نیست که پروردگار متعال برای مصالحی در سگ صفات نیکوی
فوق‌العاده‌ای قرار داده که یکی از آنها وفا است هیچگاه صاحبش را فراموش نمی‌کند،
عاطفه از بارزترین صفات او است که غیرقابل کتمان است در این باب از این حیوان
قصّه‌ها و حکایات زیادی ذکر شده که این جزوه گنجایش نقل آنها را ندارد.
این دو صفت در هر موجودی باشد محبوبیت خود را در قلوب ایجاد می‌کند حتی
دانشمندان روانشناسی در اکثر کتب اخلاقی و روانی در دستورات دوست‌یابی و اتحاد
و دوستی نوشته‌اند که: «اگر می‌خواهید همیشه در قلوب دیگران جای داشته باشید
صفت وفا و عاطفه را فراموش نکنید» این دو صفت از بزرگترین وسائل دوست‌یابی و
رمز موفقیت است سگ در این دو صفت به قدری فوق‌العاده است که اگر کسی
کوچکترین معاشرتی با او داشته باشد دلش مملو از محبت او خواهد شد.



خدای تعالی این صفات را در این حیوان برای حفظ اجتماع و برای رفاه حال بشر ایجاد کرده ولی چون می‌داند اگر بشر را در معاشرت با او آزاد بگذارد این حیوان با داشتن این صفات آنچنان خود را در قلوب مردم جای می‌دهد که بعضی از افراد دائماً با او زندگی می‌کنند او را از فرزند خود بیشتر دوست می‌دارند چنانکه در ممالک غیر اسلامی این حیوان همین موقعیت را در بین مردم دارد حتی در یکی از مجلات نوشته بود که وقتی از شخصی سؤال کردند که: چرا سگت را از فرزندت بیشتر دوست داری؟ در پاسخ گفت: چون وفای او بیشتر است.

لذا پروردگار متعال برای آنکه در اثر معاشرت و کثرت علاقه به این حیوان خوی حیوانی پیدا نکند و او را شریک زندگی خود ننماید و از ترقی و تعالی و مقامات انسانی باز نماند و یا از آلودگیهای میکروبی و ایجاد امراض مختلف محفوظ بماند جز در موارد خاصی از نگهداری و معاشرت دوستانه با این حیوان نهی فرموده و بدن او را نجس قرار داده تا انسان نتواند بیشتر از ضرورت با او معاشرت نماید.

معنی امر به معروف و نهی از منکر

سؤال شده که: معنی امر به معروف و نهی از منکر چیست؟ و چرا به کارهای خوب در اسلام معروف و به کارهای بد منکر گفته‌اند؟

پاسخ ما:

امر و نهی در لغت عرب از بزرگ به کوچکتر است یعنی هیچگاه کسی که پست‌تر است به بزرگتر از خود امر و نهی نمی‌کند بلکه از او سؤال می‌نماید. و بدون تردید از نظر اسلام امتیازات، منحصر به تقوی و علم است هر کس علم و تقوایش بیشتر باشد بزرگتر است پس کسی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کند، باید از آنکه منکر را انجام داده و یا معروف را ترک کرده است داناتر و پاکدامن‌تر باشد.

در اینجا ممکن است اشکال شود که اگر این معنی صحیح است پس شخص فاسق نمی‌تواند دیگران را امر به معروف و نهی از منکر نماید و آن مطلب پوچ «رطب خورده منع رطب چون کند» تحقق می‌یابد در پاسخ می‌گوئیم: شخصی که فاسق است و بلکه تمام اعمالش جز فسق و گناه چیز دیگری نیست در وقتی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کند در آن حال مطیع خدا است و دارای برتری موقتی است و طرف



مقابل او اگر چه در سایر اوقات زندگی مرد باتقوایی باشد ولی در این موقع چون مشغول انجام گناه و یا ترک واجبی است معصیتکار و پست است. بنابراین امر کننده به معروف بر این معصیتکار برتری موقتی خواهد داشت پس کلمه امر به معروف و یا نهی از منکر بر او صادق است.

کلمه‌ی معروف

«معروف» یعنی: شناخته شده، اعمال صالحه را اسلام معروف گفته یعنی شناخته شده به آنکه آنها جزء قوانین اسلام است، سعادتبخش است به رسمیت شناخته شده است وجدان هر کسی آنها را برای تأمین حیات جاودانی خود می‌شناسد.

کلمه منکر

«منکر» یعنی: انکار شده، اسلام کارهای زشت و گناه را منکر نامیده و برای مقام مقدس انسان آنها را نشناخته و انکار کرده است، گناه را جزء قوانین خود نمی‌داند آن را مفید برای سعادت بشر نمی‌شناسد.

شیطان چیست؟

سؤال شده: معنی شیطان چیست؟ و آیا اعتقاد به شیطان

از مسائل خرافی نیست؟

پاسخ ما:

کلمه‌ی شیطان در لغت بر موجودی که از حقیقت دور و سبب از بین بردن سعادت و خوشبختی است اطلاق شده، ابوعبیده می‌گوید: شیطان اسم موجود موذی از انسانها و اجنه و حیوانات است.^۱

در قرآن هم می‌فرماید: ((شَيْطَانِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ))^۲ (شیاطین انسی و جنی) و حتی بعضی از صفات ناپسندیده که انسان را اذیت می‌کند در روایت شیطان گفته‌اند. «پیامبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) فرمود: «الحسد شیطان والغضب شیطان» یعنی: غضب، شیطان است و حسد، شیطان است. شاعر عرب گفته: «ما ليلة الفقير الا شیطان» یعنی: شب فقیر جز شیطان چیزی نیست.

بنابراین واژه‌ی شیطان که شامل تمام معانی و موارد استعمال آن در روایات و آیات قرآن بشود به معنی موجود موذی است که سعادت انسان را در خطر بیاندازد و آسایش را از او بگیرد و یا او را از مسیر حق و مستقیم دور نماید و از همین جهت ابلیس را

۱- فی مفردات الراغب قال: ابوعبیده الشیطان اسم لكل عارم من الجن والانس والحيوانات.

۲- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۱۲.



شیطان می‌گویند و اکثر روایاتی که از شیاطین نام برده معنی لغوی آن را قصد کرده است پس هیچ مانعی ندارد که کلمه‌ی شیطان بر انسان و حیوان و حتی میکروبهای مضر و صفات ناپسندیده‌ی بشری اطلاق شود همچنان که بر ابلیس صدق می‌کند.

ولی تردیدی نیست که در اکثر آیات قرآن و احادیث، منظور از شیطان ابلیس است و ابلیس همان موجودی است که خدا وصف او را به این شرح در قرآن ذکر کرده و هیچ جنبه‌ی خلاف عقل و خرافی ندارد.

قرآن می‌گوید:

ابلیس از اجنه است در میان ملائکه مشغول عبادت بود وقتی به ملائکه امر شد که آدم را سجده کنند او سرپیچی کرد به این علت فاسق شد و کفر ورزید و خدا او را از درگاه رحمت خود مردود کرد او تقاضا نمود که در مقابل عبادتهای گذشته‌اش او را تا قیامت زنده بدارد خدا فرمود: تا وقت معین زنده خواهی بود. او گفت: چون مرا مطرود کرده‌ای من بندگان را از راه مستقیم منحرف می‌کنم خدا در جواب گفت: من هم تو و هر کس از تو پیروی کند به عذاب جهنم مبتلایش می‌نمایم.

و چون در حقیقت منشأ جمیع انحرافات و الگوی شرارتها ابلیس است او را شیطان نامیده‌اند.

اعتقاد به شیطان جزء جمیع مذاهب عالم است یهودیت و مسیحیت مانند اسلام ابلیس را یک مخلوق موذی و انحراف دهنده می‌دانند زرتشتیها او را خالق شر و بدی به نام «اهریمن» می‌شناسند، هندوها نیز او را شریک خدا و ایجاد کننده‌ی بدیهای طبیعت به نام «ایکمش» معرفی می‌کنند.

متصوفه اهل سنت او را سرهنگ دربار الهی و عاشق دلباخته‌ای که حاضر نشد بر آدم سجده کند چون به خدا سجده کرده است می‌شمارند چنانکه شیخ محمود شبستری در کتاب «درس دین» گفته:

که میدانم نمیدانی بسامان	زمن بشنو بیان حال شیطان
کنون ابلیس نامندش بتبدیل	ملک بود اوّل نامش عزازیل
بمعنی دگر گفتند و در خر	ولی بسار دیگر نام دیگر



یکش بیچاره ملعون ازل خواند
یکی آگاهش از اسرار حق گفت
یکی او را غیور عشق خواند
چنان هستی خود در عشق او باخت
نگردانید روی از حق بلعنت
چنان با لعنت حق خوی دارد
زلعنت کردن، او را نیست رنجی
اگر چه کافر است امروز شیطان
از اوّل گرچه آمد شرّ مجمل
چو بیرون از حد حکم قدر نیست
عجب مردی که چندی در جهان ماند
که شیطان طرفه موجودی چنان است
بصورت گرچه راندندش ز حضرت
در لعنت بر او هر چند باز است
اگر چه لعنتش حق کرده حالی
سؤالی هست اینجا نیک دریاب
اگر از خویش ترک امر حق کرد
که داده انتظارش تا قیامت؟
چرا بی واسطه با حق سخن راند؟
مرا حالی جوابی در دل آمد
چو از غیرت بدین حد خیره سر شد
از این وضعش دگرگون گشت اوضاع
اگر چه بر ملا کارش تبه کرد
ولیکن در نهان کاری دگر بود
مثالی گویمت بینوش آن را

یکی وی صاحب طول امل خواند
یکش سرگشته‌ی پرگار حق گفت
که حق بگزید وز آدم رو بگرداند
کز او بر سجده‌ی آدم نپرداخت
خرید از این سبب لعنت بمنت
که دیگر یادی از رحمت نیارد
که دشنام حبیبش به ز گنجی
شود فردا دگر باره مسلمان
ولی آخر شود خیر مفصل
چگونه قدرتی بس معتبر نیست
که از سیلی شیطان در امان ماند
که دست رد بی پروانگان است
سرآید وقت این حرمان و حسرت
زلعنت در سرش بسیار ناز است
خود این لعنت ز سرّی نیست خالی
جوابی گوی اگر دانی در این باب
چرا با او دگر بار این نسق کرد؟
مر او را از چه این مهلت کرامت؟
اگر باطل دگر باقی چرا ماند؟
بگویم گرچه قولی مشکل آمد
که حال و روز او وضع دگر شد
بدو حق داد دنیا را باقطاع
ز خود رأیش، رویش را سیه کرد
که خلقی زان حکایت بی خبر بود
که نشنیده دگر ره گوش آن را



هر آن شاهی که «شاهی» نیک داند	یکی سرهنگ را بر در نشاند
که تا نامحرمان را دور دارد	که شه در خلوت است و سور دارد
یکی باید که نیک و بد بداند	در آرد نیک را و بد بداند
نبود این مصلحت کس را در این راه	بجز شیطان ز سرهنگان درگاه
چو شیطان خود سگ بیگانه گیر است	که بیگانه؟ در این خانه گیر است
حقیقت؛ کار شیطان در میان نیست	زلعنت کردنش چندان زیان نیست
چو جمع مال را از خیل او کرد	بحبّ مال جمعی میل او کرد
بجز اغوا خدو باری ندارد	ولی با خاصگان کاری ندارد
تو خود را خاص کن تا راه یابی	که تا عامی، ز شیطان در عذابی
تو تا در دست نفس خود زبونی	منال از دست شیطان برونی
از اوّل نفس خود میکن مسلمان	پس از آن لعن کن بر نفس شیطان
چو میدانی بمعنی «لعن» دوری است	بدل زو دور شو، لعن زبان چیست
تو نفس خویش را لعنت کن ای دوست	که دشمن تر، تو را از دشمنان اوست
چو موسی باز می گردید از طور	در آن وادی سیاهی دید از دور
چو نزدیکش بیامد، بود شیطان	که نالیدی ز بعد و لعن عصیان
به شیطان گفت موسی: ای تبه کار	چرا سجده نکردی تا شدی خوار؟
بگفتا: زان سبب سجده نکردم	که ترسیدم مبادا چون تو گردم
بگفتا: من چه، با شأن نبوت	بگفتا: اوفتادی از فتوت
بگفتا: چون فتا دستم بیان کن	عیانم نیست، این بر من عیان کن
بگفتا: خواستی از دوست دیدار	چرا دیگر نظر کردی بکھسار
چو روی از وی بگردانی ندانی	بمانی در جواب «لن ترانی»
چو خود بودم بعشق او یگانه	چنانم آزمود این بد بهانه
کنون گو از همه سر ناامیدم	ولی زین امتحان من روسپیدم
سیه رویم و گری آبرویم	نجستم غیر او را و نجویم
ز عشقش سجدهی آدم نکردم	که تا او، سوی دیگر کس، نگردم



بغیر او دگر چیزی ندانم اگر نزدیک؛ اگر دورم همانم
بگفت: این راز و از موسی جدا شد ندانستش، چه افتاد و کجا شد
ما این اشعار را از اوّل تا به آخر نقل کردیم تا اعتقاد خرافی این عدّه درباره‌ی
شیطان واضح شود.

دانشمندان و مفسّرین قرآن میدانند افکار و تخیل این مرد، مخالف آیات صریح
قرآن است و هیچ دلیلی بر این اعتقاد در مدارک اسلامی وجود ندارد.
علی اللّٰهی‌ها شیطان را موجود مقدّس و لازمه‌ی خلقت می‌دانند. اما آنچه در این
زمینه می‌توان گفت همان مطلبی است که قرآن فرموده و وجود او را این چنین باید
تصوّر کرد تا با عقل و منطق منافات نداشته باشد.

او مخلوق و جسم لطیفی است که قدرت علمی او بر کره‌ی زمین احاطه دارد و در
قلوب و افکار بشر و سوسه‌هائی داشته و به انسان گناه و معصیت را تلقین می‌کند و
کسی جز با اراده‌ی قوی و بندگی خالص خدا از سوسه‌ی او رهائی ندارد.
و فرق بین هوای نفس و ابلیس این است که نفس تنها انسان را به راحتیهای بدنی
و فکری سوق می‌دهد ولی ابلیس به هر وسیله‌ای که بتواند می‌خواهد انسان را از
سعادت دور نماید.

بنابراین گناهایی که دارای مشقّت و زحمت است از ابلیس است و گناهایی که به
منظور استراحت و آسایش مانند ترک تکالیف از انسان سر می‌زند از نفس و شیطان
خواهد بود.

روز بیستم جمادی الثانی ۱۳۹۴ سالروز میلاد مسعود
حضرت «فاطمه زهرا» (سلام الله علیها) برای بحث و گفتگو
با آقای «آرناود کاذنو» دانشمند بزرگ و فضانورد فرانسوی
در هتل «رز» مشهد دعوت شدیم.

تقدیر و سرنوشت

آقای کاذنو می‌خواست از حقایق اسلام تحقیق کند، اسلام را بشناسد و اشکالاتی
که به نظرش رسیده پرسش نماید لذا تمام سؤالات و اشکالات خود را در دفترچه‌ای
نوشته بود و مطلب خود را از اینجا شروع کرد:

شنیده‌ام و از کتب اسلامی استفاده کرده‌ام که اسلام و
دانشمندان مسلمان معتقد به قضا و قدرند و سرنوشت را در
زندگی بشر مؤثر می‌دانند و معتقدند که در کارها از طرف
خدا مجبورند، اگر این چنین است پس چرا به ثواب و
عقاب و جهنم و بهشت عقیده دارند؟

پاسخ ما:

ما در پاسخ این سؤال گفتیم: اسلام معتقد است که تمام امور را خدا تقدیر کرده و همه چیز، سرنوشتی دارد، تقدیر و سرنوشت هر چیز طبق مصالح واقعی خود تنظیم شده و از آن هیچ موضوعی تخلف نمی‌کند پروردگار قبل از خلقت موجودات، نظم مخصوص عالم تکوین از آسمانها و زمین و موجوداتی که طبق مصلحت باید به تدریج ایجاد شوند تقدیر فرموده و با اختیار و قدرت کامله‌ی خود بدون آنکه موجودی را در آن دخالت دهد هر چیزی را به وقت خود و در زمان لازم بدون آنکه کوچکترین تخلفی داشته باشد ایجاد کرده است.

این قسمت از تقدیرات را تقدیرات تکوینیه می‌نامند و جبر محض و تنها اراده‌ی پروردگار در آن مؤثر است و هیچ مخلوقی در آنها کوچکترین تأثیری ندارد.
قسمت دوّم:

امور تشریحیه است یعنی آنچه مربوط به افعال مخلوق می‌شود باز برای آنها تقدیر و سرنوشتی طبق مصلحت تنظیم شده ولی چون اختیار انجام آنها در دست مخلوق است، گاهی از نظام خود تخلف می‌کند مثلاً خدا تقدیر کرده همه‌ی مردم حلالزاده متولد شوند؛ همه دارای اعضای سالم باشند، همه عاقل بوده و ناقص‌الخلقه نباشند، ولی چون اختیار این اعمال را بدست بشر داده گاهی تخلف می‌شود.

مثلاً شهوت بر انسان غلبه کرده و یا زیر بار دستورات الهی نرفته بر خلاف مسیر صحیح اعمال زناشوئی را انجام می‌دهد، زنا می‌کند، فرزند شرور و یا ناقص‌الخلقه از او متولد می‌شود پدر و مادر الکلی در ایجاد فرزند اثر می‌گذارد و تقدیر الهی را بر هم می‌زند.

خدا برای همه‌ی افراد، اعمال خوب و شایسته و مسیر حق و صحیح را تقدیر کرده و حتی در قرآن فرموده است: **((وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ))**^۱. یعنی: خدایت فرمان داده که جز او را عبادت نکنید.

۱- سوره‌ی اسراء آیه‌ی ۲۳.



ولی بشر با اختیاری که خدا به او داده از این تقدیر و سرنوشت سرپیچی می‌کند و اطاعت پروردگارش را نمی‌کند قضا و قدر الهی را تغییر می‌دهد.

بنابراین تقدیر و سرنوشت در همه‌ی چیزها وجود دارد ولی وقتی آنها را نسبت به خود مقایسه می‌کنیم در قسمت مهمّ از تکوینیات ما هیچ دخالتی نداریم یعنی چه بخواهیم و یا نخواهیم ماه، زمین و خورشید و ستارگان با نظم معینی در حرکتند که

فرموده است: ((ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ)).^۱

یعنی: این حرکت خورشید تقدیر خدای عزیز و دانا است.

ولی در تشریحات خدا طبق مصالح دستورات مؤکّدی صادر فرموده و متخلفین را مؤاخذ و مطیعین را اجر و پاداش وعده داده و چون اختیار انجام آن را بدست بشر گذاشته بشر گاهی آن را از مسیر صحیح خود منحرف می‌کند.

در این قسمت به هیچ وجه جبر و الزام عملی از جانب خدا وجود ندارد و وجدان انسان گواه است که در این امور اختیار کامل دارد می‌تواند طبق تقدیر و خواست الهی و نظام دستورات پروردگار عمل کند و هم می‌تواند بر خلاف تقدیر و خواست او کارهایی را انجام دهد.

شاعر فارسی زبان می‌گوید:

اینکه گوئی این کنم یا آن کنم خود دلیل اختیار است ای صنم

علمای اسلام در کتب اسلامی می‌گویند: کسی که معتقد به جبر و یا وحدت وجود باشد کافر است و از دایره‌ی مردم مسلمان خارج است.

حضرت «امام صادق» (علیه السلام) پیشوای ششم مردم مسلمان فرموده: «رجل زعم ان الله تعالى اجبر الناس على المعاصي فهذا قد ظلم الله تعالى في حكمه فهو كافر» یعنی: مردی که گمان می‌کند خدا مردم را در گناه مجبور کرده در قضاوت ظلم به خدا نموده و او کافر است.

۱- سوره‌ی انعام آیه‌ی ۹۶، سوره‌ی یس آیه‌ی ۳۸.



حضرت «علی بن موسی الرضا» (علیه السلام) پیشوای هشتم مردم مسلمان فرموده: «والقائل بالجبر کافر» یعنی: کسی که قائل به جبر باشد کافر است. این است که عقیده‌ی مردمان مسلمان درباره‌ی قضا و قدر و سرنوشت که منافاتی با اختیار ندارد.

زن و علم

آقای ارناود کاژنو سؤال دوم را پرسید که: چرا اسلام زنها را از مردها ضعیف‌تر می‌داند؟

پاسخ ما:

ما در جواب گفتیم: مگر شما تردید دارید که زنها از نظر جسمی و قوای بدنی ضعیف‌تر از مردها هستند.

گفت: کلیت ندارد.

گفتم: ولی اگر به طور کلی نوع زنها را با مردها بسنجیم زن از جهت قوای جسمی ضعیف‌تر از مرد است.

گفت: قبول دارم ولی من در کتب اسلامی مطالعه کرده‌ام که اسلام معتقد است زن از نظر عقلی و روانی نیز ضعیف‌تر از مرد است.

گفتم: چون طبق وجدان خارجی این چنین بوده است، اسلام از آن خبر داده است مگر در جهان امروز که زنها دوش به دوش مردها می‌خواهند فعالیت کنند صدی نود اختراعات و اکتشافات را مردها انجام نداده‌اند؟

گفت: چون در گذشته زنها آزادی نداشتند طبعاً از رشد و ترقی فکری عقب افتاده‌اند.

گفتم: آزادی از زنها در چه زمانی گرفته شد؟



گفت: من نمی‌دانم ولی مسلّم قبل از ظهور اسلام این آزادی از آنها گرفته شده بود و در زمان اسلام زنها از آن بدبختی نجات یافتند ولی در عین حال اسلام هم آن آزادی را به آنها نداد که همدوش مردها در علم و دانش قدم بردارند.

گفتم: اولاً اگر اسلام فرموده زنها از نظر عقل و روحیات ضعیف‌تر از مردانند وضع فعلی آنها را پس از سلب آزادی و رکود فکر آنها به هر وسیله‌ای که شده خبر داده و به ذات و خلقت آنها کاری نداشته است.

و ثانیاً: چگونه اسلام زنها را در تحصیل علم و دانش آزاد نگذاشته و حال آنکه اولین دختری که در خانه‌ی خود حضرت «پیامبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) تربیت شده (که امروز سالروز میلاد او است) یعنی حضرت «فاطمه‌ی زهرا» (سلام الله علیها) دانشمندترین زنهای جهان است.

دختر حضرت «علی بن ابیطالب» (علیه السلام) زن شماره‌ی دوّم اسلام حضرت «زینب» (سلام الله علیها) دوّمین زنی است که حتّی در بین مردها کسی مانند او در شهامت و شجاعت و علم و دانش بعد از پیشوایان اسلام یافت نمی‌شود.

اسلام علاوه بر آنکه مانع از تحصیل علم زنها نشده بلکه آنها را فوق‌العاده به علم و دانش تشویق هم کرده و این دو نمونه دختر دانشمند را به عنوان الگو و پیشوا، یکی از جانب حضرت «پیامبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) و دیگری از طرف خلیفه‌ی اوّل پیغمبر اسلام حضرت «علی بن ابیطالب» (علیه السلام) در رأس تربیت زنها قرار داده است اسلام تحصیل علم و معارف دینی را برای زنها واجب دانسته و در تمام دستوراتی که به مردها داده زنها را نیز با همان چشم نگاه کرده و فرقی در تکالیف بین آنها و مردها نگذاشته است.

شما اگر مختصری در آیات و احکام اسلام دقّت کنید می‌بینید که اسلام به هیچ عنوان فرقی بین زن و مرد در تشویق به تحصیل علم و دانش و رشد فکری نگذاشته و می‌خواسته آنها هم در معارف و علوم اسلامی مانند مردها به پیش بروند.



آقای کاذنو گفت: البته این سؤال من بی مطالعه بود و با این تذکرات به یادم آمد که حق با شما است و علت الغاء این شبهه در فکرم، عمل مسلمانان است که می بینیم زنها را در تحصیل علم آزاد نمی گذارند.

گفتم: در این موضوع هم بی مطالعه سخن گفتید زیرا اکثر علماء و مسلمانان واقعی دختران خود را دانشمند تربیت کرده و اکثر آنها مجتهده و فاضله بوده اند ولی مطلبی که هست مسلمانان، معتقدند که زنها باید با پاکی و عفت درس بخوانند و در ضمن تحصیل، به گناه و فساد آلوده نگردند لذا گاهی که موانعی برای زنها ایجاد می کنند به خاطر آلودگی هائی است که در راه تحصیل ممکن است دامنگیر آنها شود.

مارکسیسم و کمونیسم

آقای کاذنو گفت: چرا اسلام با مکتب مارکسیسم و

کمونیسم مخالف است؟

گفتم: اسلام از نظر معنوی معتقد به خدا و روح و عالم پس از مرگ و ثواب و عقاب و جزا است و امور ماوراءالطبیعه را تا حدی قبول دارد و بلکه این مسائل جزء ارکان و اصول دین مقدس اسلام است.

ولی کمونیسم به آنها معتقد نیست و بلکه فلسفه ی کمونیسم منکر ماوراءالطبیعه است لذا اسلام با این مکتبها تباین کلی دارد.

و از نظر مادی و اقتصادی، مکتب اسلام می گوید: برای دستگیری ضعفا، کمک به کارگر و مهار کردن ثروتها و تساوی حقوق، اول باید ایمان به خدا و روز جزا را در انسان بوجود آورد و سپس با تعیین ثوابها و ایجاد حسن نوع دوستی و فواید اخروی جود و سخاوت، تعاون به کارها و خدمات اجتماعی و مساوات بلکه مواسات را بوجود آورد.



بنابراین فرق بین مکتب کمونیسم و اسلام این است که اسلام با فضیلت و رضا و رغبت مواسات را بوجود آورده ولی مکتب کمونیسم با فشار و ظلم این هدف را می‌خواهد تعقیب کند.

اسلام می‌گوید: حاتم طائی به خاطر سخاوتش اگر چه مسلمان نبوده نزد خدا مأجور است حضرت «پیامبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) دست کارگری که بر کف دست آبله دارد می‌بوسد و دست فقیر و این کارگر را دست خدا می‌داند و می‌گوید: اگر ثروتمندی به دست او چیزی بدهد با خدا مصافحه کرده ولی مکتب کمونیسم این چنین نیست در آنجا اگر وجدان (که آن هم در افراد غیر مسلمان کمتر ظاهر می‌شود) انسان را به کمک به دیگران وادار کرده ممکن است با رضایت تعاونی انجام شود و الا با فشار و زور سر نیزه باید آن را ایجاد کرد.

لذا تا به حال دیده نشده که یکی از معتقدین به مکتب کمونیسم خود را در فشار گرسنگی و فقر قرار دهد برای آنکه دیگران در رفاه و آسایش باشند برادرش را با سایرین در تقسیم بیت‌المال مساوی قرار دهد و اگر او بخواهد مختصری بیشتر تقاضا کند، با آهن گداخته او را متنبه نماید، سه شبانه روز چیزی نخورد که مسکین و یتیم و اسیری را سیر کند، اشک بچّه‌ی یتیم، او را از پا درآورد، ناله‌ی زن بیوه و مظلوم او را بیچاره کند، خود را در تمام لحظات زندگی طرفدار مظلوم و خصم ظالم بداند و طبق آن عمل کند و حاضر نباشد به مقدار سوختن شمعی در چند لحظه به بیت‌المال مسلمانها صدمه وارد شود، ولی تمام اینها در پیشوای مسلمانان جهان حضرت «علی بن ابیطالب» (علیه السلام) وجود داشت، کارگران و فقراء غیر مسلمان را حضرت «امام صادق» (علیه السلام) نیمه‌های شب بدون آنکه خود آنها متوجه شوند نان و غذا می‌داد و می‌فرمود که اگر اینها مسلمان می‌شدند در تمام شئون زندگی با ما مساوی بودند اینها نمونه‌هایی از صدها سرگذشت و فداکاریهای مسلمانان واقعی و پیشوایان حقیقی اسلام بود که به عرضتان رساندیم.

آقای کاذنو گفتند: متشکرم.

آقای کاذنو گفتند: سؤال دیگری دارم اجازه می‌فرمائید بپرسم.



گفتم: بفرمائید.

گفت: چرا مردم مسلمان طبق برنامه‌ی مردم دنیا با تاریخ میلادی برنامه‌های خود را تنظیم نمی‌کنند؟ و چرا مسلمانان دو نوع تاریخ دارند.

گفتم: اسلام از نظر ما مردم مسلمانان کاملترین ادیان جهان است و در تمام شئون زندگی و احکام باید مستقل باشد بخصوص در مقابل ادیانی که درباره‌ی آنها معتقد است که تحریف شده و از کتاب آسمانی آنها مطلب قابل اطمینانی باقی نمانده است مثلاً درباره‌ی همین تاریخ میلادی اگر طبق گردش قمر به دور زمین تنظیم شده بود شاید حضرت «پیامبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) آن را امضاء می‌کرد و ما مردم مسلمان معتقد می‌شدیم که آن از جانب خدا است ولی الان نمی‌توانیم به این مسأله معتقد باشیم و از همین جهت هم حضرت «پیامبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) آن را امضاء نکرده است.

گفت: مگر گردش ماه به دور زمین چه خصوصیتی دارد که دلیل بر صحت تنظیم تاریخ طبق آن می‌باشد.

گفتم: مسأله‌ی وقت‌شناسی مخصوصاً برای کسانی که پابند به مذهبی هستند و می‌خواهند به دستورات آن عمل کنند باید طوری تنظیم شود که از آن استفاده کنند حتی افراد بی‌سوادی که دور از همه‌ی وسائل وقت‌شناسی علمی هستند لاقلاً از شناختن حدود اوّل و وسط و آخر ماه بهره‌مند گردند و برنامه‌های زندگی و دینی خود را با آن تنظیم کنند.

و این موضوع بدون آنکه ماههای قمری را برای تنظیم سال و میزان تاریخ قرار دهیم نحوه‌ی دیگری ممکن نیست زیرا این ماهها است که طبق مجرای طبیعی تنظیم شده و همه کس می‌تواند از آن استفاده کند حتی یک فرد بی‌سوادی اگر در جایی که دور از وسائل علمی زندگی می‌کند بخواهد از وقت استفاده کند کافی است که شب به ماه نگاه کند اگر هلال را در اوّل شب دید اوّل ماه است که خدا درباره‌ی روزه‌ی رمضان



در قرآن فرموده: ((فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ))^۱ یعنی: کسی که از شما ماه را دید روزه بگیرد. و نیز می‌فرماید:

((يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ^ط قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ))^۲ یعنی: سؤال می‌کنند از تو هلالها را که این برای چیست؟ بگو تعیین وقت است برای مردم و نیز برای تعیین وقت حج است. و اگر شب ببیند ماه تمام است متوجه می‌شود که اواسط ماه است و اگر ماه را هلال وار مشاهده کند که در اواخر شب بیرون آمده باشد می‌داند که اواخر ماه می‌باشد و من مکرر بعضی از مسلمانان بی‌سوادی که پابند به انجام وظایف مذهبی بوده‌اند و از وسائل روز برای وقت‌شناسی چیزی در اختیار نداشته‌اند دیده‌ام که آنچنان از کمال و نقص ماه تمام شبهای ماه را تشخیص می‌دهند که تقویم به آن خوبی نمی‌تواند آنها را مشخص کند.

شما در اسلام ملاحظه می‌فرمائید که تمام اعمال اسلامی را طبق ماههای قمری تنظیم فرموده و این بر اساس مجرای طبیعی است و معنی دین برای همه این است که در این مذهب مقدس مقرر فرموده است.

بنابراین باید معتقد شد که اسلام چون یک مذهب همگانی است باید ماهها را طبق قانون طبیعت تنظیم کند و با گردش قمر به دور زمین وقتها را تعیین نماید و هم بخاطر حفظ استقلال خود مبدأ تاریخ اسلامی را از بزرگترین حوادث تاریخ اسلام یعنی هجرت حضرت «رسول اکرم» (صلی الله علیه و آله) و ابتدا تحوّل عظیم اسلامی شروع کند و این عمل صحیح خود را روش کامل و پایرجا می‌داند که در قرآن فرموده:

((إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ

وَالْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ^۳ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ))^۳ یعنی: عدد ماهها نزد خدا در کتاب

۱- سوره بقره، آیه ۱۸۵.

۲- سوره بقره، آیه ۱۸۹.

۳- سوره توبه، آیه ۳۷.



خدا روزی که آسمانها و زمین را خلق کرد دوازده ماه بوده که چهار ماه آن محترم است این است دین پابرجا و مستقیم.

و اما اینکه فرمودید: چرا مردم مسلمان دو نوع تاریخ دارند؟

در پاسخ می‌گوئیم: مردم مسلمان سال و ماه شمسی را برای تنظیم اعمال مذهبی خود قبول نکرده‌اند بلکه تنها مسلمانان ایرانی که قبل از اسلام با سالهای خورشیدی سروکار داشته‌اند و سال و ماه خود را با آن تنظیم می‌نمودند خواستند با حفظ آن زیر سایه‌ی اسلام باشند و مبدأ تاریخ خود را همان هجرت حضرت «رسول اکرم» (صلی الله علیه و آله) قرار دادند و از اوّل فروردین، سال شمسی را آغاز نمودند. آقای کاذنو گفت: متشکرم.

در اینجا آقای کاذنو دهها سؤال و مطالب پر اهمیتی از خدانشناسی و اعجاز قرآن و قیامت و حالات پیشوایان اسلام و عصمت پیامبران پرسش نمودند که ما در شماره‌های قبلی «پاسخ ما» به آنها جواب داده‌ایم و لازم نمی‌دانیم دوباره آنها را متذکر شویم. آقای کاذنو پس از شش ساعت بحث و مناظره درباره‌ی متجاوز از سی سؤال، فرمودند: من درباره‌ی اسلام هیچ اشکالی ندارم و معتقدم که دین مقدس اسلام کاملترین ادیان بزرگ جهان است سپس در مسائل فرعی و کیفیت خواندن نماز سؤالاتی به میان آمد که این جزوه مقتضی نقل آنها نیست.

نجاست کفار

در شب ۲۱ جمادی الثانی ۱۳۹۵ به دعوت آقای گیلانی جلسه‌ی بحث و مناظره‌ای با آقای حسین گیلانی برای تحقیق از مذهب اسلام و روشن شدن بانو لیلی که اهل آمریکا و مسیحی بودند و می‌خواستند پس از تحقیق و ثبوت حقانیت اسلام مسلمان شوند سؤالات و مطالبی پرسش نمودند که سبب تشرّف بانو لیلی به دین مقدّس اسلام گردید که منجمله از آن سؤالات این بود:

چرا اسلام یک نفر غیر مسلمانی که به تقلید پدر و مادر به بی‌دینی یا به دین باطل باقی است نجس می‌داند ولی مسلمانی را که آن هم به تقلید از پدر و مادر مسلمان است و از حقیقت، تحقیق نمی‌کند پاک می‌شمارد و حال آنکه هر دوی آنها از نظر واقعیت مساوی هستند هر دو نسبت به حقیقت بی‌توجه‌اند یا باید هر دو پاک باشند و یا هر دو نجس باشند.



پاسخ ما:

ما در پاسخ این سؤال گفتیم: اسلام درباره‌ی کسی که حقیقت را شناخته و به آن معتقد است کمال احترام را قائل شده و او را عالم ربّانی می‌داند و کسی که در راه یاد گرفتن و تحقیق از حقیقت است چه پدر و مادرش مسلمان و چه غیر مسلمان ولو اینکه هنوز مذهبی را برای خود انتخاب نکرده اسلام او را پاک و بلکه اگر با جدّیت کامل در راه هدف خود کوشا باشد اجر و پاداش بسیاری برای او در نظر گرفته است و اگر او با همین حال بمیرد شهید مرده است و صدها اجر و ثواب دیگر دارد که نقل آنها سبب طولانی شدن عرائض خواهد شد.

و اما کسی که بی تفاوت است و در پی تحقیق از حقیقت و مذهبی نیست، گوش دارد ولی حقایق را نشنیده گرفته و نمی‌شنود، چشم دارد ولی حقیقت را نمی‌بیند، عقل دارد ولی تعقل نمی‌کند و آن را به کار نمی‌اندازد نه می‌داند، نه پی آن است که بداند و در جهل مرکب ابدالدهر می‌ماند آن را از حیوانات پست تر می‌داند که فرموده: ((إِنَّ شَرَّ

الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ))^۱

یعنی: بدترین حیوانات در نزد خدا آن انسانی است که حقایق را نمی‌شنود و از بیان آن گنگ است و تعقل نمی‌کند و نیز فرموده: ((هُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَهُمْ

أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ

أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ))^۲

یعنی: آنها دل دارند ولی نمی‌فهمند و چشم دارند ولی حقایق را نمی‌بینند و گوش دارند ولی دلائل حقّه را نمی‌شنوند اینها مانند حیوانات بلکه گمراه‌ترند آنها افراد عاقل و بی‌توجه و نسبت به کسب حقایق بی تفاوت‌اند.

۱- سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۲۲.

۲- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۷۹.



حضرت «علی بن ابیطالب» (علیه السلام) این دسته از مردم را گاهی کف روی آب که از خود اختیاری ندارد و هر کجا آب برود آن هم می‌رود و گاهی به پشه و حشراتی که در جو مشغول پروازند و هر لحظه باد آنها را به جانبی می‌برد تشبیه کرده و امتیاز انسانی را به عالم و متعلمی که در طریق حق قدم بر می‌دارد داده است.

بنابراین اگر شما این دسته را یعنی مردم بی‌اعتناء را چه مسلمان زاده باشند و چه غیر مسلمان زاده تنها مسلمان نمی‌دانید اسلام علاوه بر آنکه آنها را مسلمان نمی‌داند انسان هم ندانسته بلکه از حیوانات هم پست تر می‌داند و بین مسلمان زاده و غیر آن هم از نظر باطن فرقی نگذاشته است (چرا از نظر ظاهر به خاطر احترام پدر و مادرشان و آنکه مبادا عسر و حرجی پیش آید آنها را تا وقتی تظاهر به بی‌دینی نکرده‌اند و نسبت به احکام الهی توهینی ننموده‌اند موقتاً جسم ظاهری آنها را پاک می‌داند) ولی مسلمانان ضعیف را جدا از معاشرت با آنها جلوگیری کرده و در این میان و این دسته، جمعی هستند که مستضعفند یعنی یا از نظر زمان و مکان و یا از نظر فکر، نمی‌توانند حقیقت را درک کنند که حکم آنها حکم فرزندان کفار است که بحث آن در همین کتاب گذشت.

تنها دسته‌ای که باقی می‌مانند آنهایی هستند که از اسلام تحقیق کرده و حقیقت برای آنها کشف شده ولی لجاجت می‌کنند و به اصطلاح کفر می‌ورزند و زیر بار حقایق نمی‌روند آنها بدون تردید از نظر عقل و دین مطرودند و قطعاً باید مردم مسلمان روابط را با آنها قطع کنند لذا اسلام هم آنها را نجس دانسته و فرموده: **((إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ))** یعنی: کسانی که برای خدا شریک قرار می‌دهند نجس‌اند. و همان تعبیری که درباره‌ی دسته‌ی بی‌تفاوت و غافل فرموده بود درباره‌ی اینها کرده و

می‌گوید: **((إِنْ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ))**^۲

۱- سوره‌ی توبه آیه‌ی ۲۸.

۲- سوره‌ی انفال آیه‌ی ۵۵.



یعنی: بدتر از حیوانات نزد خدا کسانی هستند که حق را می‌پوشانند و ایمان نمی‌آورند.

بنابراین دو دسته از این چهار دسته اهل بهشت و مورد احترام دین مقدس اسلام‌اند یکی علماء ربّانی که حقیقت همان کسانی هستند که از معارف اسلام تحقیق نموده و یقین و علم به حَقانیت اسلام پیدا کرده‌اند.

دوّم متعلّمی که با کمال جدّیت برای انتخاب مذهبی می‌کوشد ولو آنکه هنوز در راه است ولی مورد احترام اسلام قرار گرفته و اگر بمیرد شهید مرده و اهل بهشت خواهد بود.

ولی دسته‌ی سوّم و چهارم بدون تردید مطرود اسلام و عقل‌اند مسلّم شما اعتراف می‌کنید که این عمل اسلام کاملاً طبق عقل و منطق است و اگر برخلاف می‌بود مورد اشکال می‌شد.

بانو لیلی بوسیله‌ی شوهرش از مطالب دیگری هم تحقیق کرد که ما اکثر آنها را در شماره‌های قبلی «پاسخ ما» نوشته‌ایم در این موقع مراسم تشرّف ایشان به دین مقدّس اسلام برگزار شد و جلسه خاتمه یافت.

درسهائی که در دانشگاه حسینی آموختیم

در ۳۰ مارس ۱۹۷۵ مطابق با ۱۰ / ۱ / ۱۳۵۴ بنا به دعوت علما و شیعیان هندوستان که در طی سالهای ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۳ از کانون بحث و انتقاد دینی دیدن کرده و مایل بودند در کنفرانسهای مهمی که در شهرهای مختلف هندوستان از طرف شیعیان تشکیل می شود شرکت کنیم.

دعوت آنها را جواب گفتیم و در تاریخ فوق به دهلی نو وارد شدیم و مورد استقبال عده‌ای از شیعیان هند قرار گرفتیم.

در ظرف مدت هفده روز که در این مملکت عجایب به سر می بردیم به تقاضای علما و شیعیان آنجا در دوازده کنفرانس مهم اسلامی سخنرانی کردم (که در ضمن شماره‌های آینده‌ی پاسخ ما شاید به اکثر آنها اشاره شود).

جلسه‌ای که از نظر کیفیت فوق‌العادگی داشت در شهر «جامو» کشمیر بود.

در این جلسه که روز یکشنبه ۲۳ فروردین تشکیل شده بود علما و دانشمندان و نمایندگان مذهب هند و شخصیت‌های بزرگ سیکها و علمای بزرگ اهل سنت و دانشمندان باعظمت شیعه و نمایندگان اقلیتهای مذهبی هندوستان حضور داشتند این جلسه از طرف شیعیان هندوستان به نام «یوم الحسین» تشکیل شده بود در این کنفرانس همه آزادانه درباره‌ی حضرت «حسین بن علی» (علیه السلام) می توانستند سخنرانی کنند حتی انتقاد از آن حضرت بی مانع بود.

هشت ساعت این جلسه برنامه داشت ریاست این جلسه را آقای کاظمی که یکی

از شیعیان فعال «جامو» است به عهده داشت.



جمعیت شیعیان در این شهر بزرگ بیشتر از صدوپنجاه نفر نبودند ولی همت عالی این جمعیت هزارها نفر را از شهرهای مختلف با دعوت قبلی جمع‌آوری کرده و در این کنفرانس مهم حسینی شرکت داده بود، میدان بزرگ این شهر را با متصل کردن چادرها به یکدیگر برای پذیرائی از این جمعیت فوق‌العاده آماده نموده بودند از ساعت ۸ تا ۱۲ ظهر و از ساعت ۴ تا ۸ بعدازظهر گویندگان مذاهب مختلف پشت تریبون قرار می‌گرفتند و درباره‌ی عظمت و شخصیت حضرت «حسین بن علی» (علیه السلام) و قیام مردانه‌ی حضرت «حسین بن علی» (علیه السلام) و سیاست حسینی و غیره سخنرانی می‌کردند.

خوب به یاد دارم که آقای «سندلردار سردار سنت» رهبر و بزرگترین مرد روحانی سیکها در حالی که موی سر و صورت مخلوط شده بود و محاسن تا روی ناف کشیده و حتی ابروها هم سفید شده بود و شمشیری که جزء لوازم و تشریفات سخنرانی سیکها است در دست داشت درباره‌ی (حسین درس آزادی به بشریت داد) سخنرانی می‌کرد و می‌گفت: آن حضرت تنها رهبر و امام مردم مسلمان نیست بلکه او تمام جهانیان را رهبری کرده و به سعادت رسانیده است و در این باره تقریباً پنجاه دقیقه داد سخن داد.

وزیر دارائی استان کشمیر که یک مرد نسبتاً متعصب سنی بود درباره‌ی قیام حضرت «حسین بن علی» (علیه السلام) علیه ظلم و تجاوز و بیدادگری حدود ۴۵ دقیقه با شور عجیبی سخنرانی کرد و خلاصه یکی پس از دیگری طرفداران مذاهب مختلف درباره‌ی حضرت «حسین بن علی» (علیه السلام) کنفرانسها دادند و حدود ساعت ۶ بعدازظهر آقای دکتر کلب صادق شخصیت علمی و دانشمند بزرگ شیعه پانزده دقیقه به عنوان معرفی ما، در آن اجتماع باشکوه سخن گفتند، در این موقع کاملاً احساس می‌شد که مردم حاضر در جلسه مایلند به سخنان ما توجه کنند من پشت تریبون قرار گرفتم و گفتم:



بسم الله الرحمن الرحيم

من نمی‌توانم با دیدن این جلسه که امروز در مرکز استان با عظمت کشمیر تشکیل شده و دانشمندان مذاهب مختلف هندوستان در آن اجتماع کرده‌اند دیگر حضرت «حسین بن علی» (علیه السلام) را تنها متعلق به شیعه و رهبری او را مخصوص برای جمعیت مسلمان جهان بدانم.

(در اینجا جمعیت حاضر در جلسه با شور عجیبی که مخصوص اهل هندوستان است با گفتن کلمه‌ی «واه واه واه و سبحان الله» و تکان دادن دست به عنوان احترام و تأیید عرائض را تصدیق نمودند).

زیرا دانشگاهی که حسین بن علی (علیه السلام) به روی بشریت باز کرد باید از تمام جهان دانشجو بپذیرد در تمام رشته‌ها کلاسهای مخصوصی داشته باشد اساتید بزرگ در این دانشگاه برای دانشجویان مختلف برنامه داشته‌اند شعبات این دانشگاه در تمام دنیا تا پایان جهان هر روز برای دانشجویان خود مشغول تدریس باشند که یکی از آن شعبات این کنفرانس بزرگی است که امروز در شهر «جامو» تشکیل شده است (واه واه سبحان الله سبحان الله).

۱- استاد بزرگ دانشگاه حسینی حضرت «علی اکبر» (علیه السلام) برای جوانان جهان درس کلاس خود را از اینجا شروع می‌کند.
«اولسنا علی الحق ... اذن لانبالی بالموت».

یعنی: بزرگترین راز موفقیت و خوشبختی برای تأمین سعادت دنیا و آخرت دو چیز است: اول تشخیص دادن هدف، چه می‌کند، حق است یا باطل، لازم است یا خیر، چه نتایج دارد، می‌شود به این وسیله بشریت را از بدبختی نجات داد، سعادت مردم را تأمین کرد، وجدان را راضی نمود، دست ظالم را قطع کرد، انقلاب فکری بوجود آورد، بشریت را از خواب غفلت بیدار نمود، وقتی هدف مشخص شد انسان دانست که به سوی حق می‌رود هدفش حق است و از همه‌ی نتایج فوق برخوردار است، مسأله‌ی دوّم به میان می‌آید و آن استقامت است از پا ننشستن، اراده‌ی فولادین داشتن، تا سرحدّ مرگ کوشش نمودن و در این راه از مرگ باک نداشتن حضرت «علی اکبر»



(علیه السلام) وقتی پدر را در حال گفتن استرجاع می‌بیند می‌گوید: پدرم مگر هدف ما صحیح نیست. مگر به سوی حق و حقیقت نمی‌رویم پدر در جواب بگوید: چرا پسر، علی اکبر عرض کرد: بنابراین از مرگ باکی نداریم به خدا قسم اگر این درس را جوانان؛ سیاستمداران، قدرتمندان، رهبران اجتماع، زمامداران ممالک جهان، همه و همه از دانشگاه حسینی از کلاسی که حضرت «علی اکبر» (علیه السلام) درسش را عهده‌دار است می‌آموختند دنیا مدینه‌ی فاضله و جهان یک پارچه حق و حقیقت و عدالت می‌شود (واه واه واه سبحان الله سبحان الله).

۲- استاد دیگر این دانشگاه حضرت «ابوالفضل العباس» (علیه السلام) است که درس‌هایی در این دانشگاه داده و مطالب پر ارزشی به بشریت تعلیم داده است کلاس وفاداری، کلاس حمایت از دین، حمایت از ولایت، کلاس تعاون و انسان‌دوستی، کلاس بیزاری و تبری از خائنین، ظالمین، قدرتمندان جنایتکار، آنجا که می‌گوید:

والله ان قطعتم یمنی
و عن امام صادق الیقین
انی احامی ابداء عن دینی
نجل النبی الطاهر الامینی

به خدا قسم اگر دست راستم قطع شود بلکه اگر مرا قطعه قطعه کنند هیچگاه دست از هدف، روش، دین و مذهبم بر ندارم و در همه حال از دینم، از امامم آن امامی که از روی یقین راست است و از فرزندان پیامبر پاک و امین است.

حضرت عباس در این کلاس دو درس به انسانها آموخته اول درس حمایت از حق و حقیقت، حمایت از مردان حق، درس طرفداری مظلوم، و خصم ظالم بودن که پدرش حضرت «علی بن ابیطالب» (علیه السلام) به او تعلیم داده بود و فرموده بود:

«کونا للظالم خصما و للمظلوم عون» یعنی: خصم ظالم و کمک مظلوم باشید.

از حق طرفداری کنید و باطل را منکوب سازید حضرت «عباس» (علیه السلام) می‌گوید: من در همه حال حامی پاکدامنی و پاکدامنان و صدق و راستی هستم و این روش را با دلی هدایت یافته و سیراب شده از سرچشمه‌ی حقیقت اتخاذ کرده‌ام در حال جنگ رجز می‌خواند و این معنی را در ضمن رجز اظهار می‌دارد.



اقاتل القوم بقلب مهتدی اذب عن سبط النبی احمد
اضربکم بالصارم المهند حتیّ تحیدوا عن قتال سیدی
انی انا العباس ذوالتودد نجل علی المرتضی المویّد

درس دوّمی که حضرت «ابوالفضل العباس» (علیه السّلام) در این کلاس به بشریّت داده و در ضمن هر دو رجز به آن اشاره فرموده است توجّه و حمایت و پیروی از رهبر راستگو و پاکدامن و دارای اصل و نسب پاک است بدون تردید هر جمعیت و دسته‌ای که فرمانده و رهبر صادق و امینی نداشته باشند هر مقدار قدرتمند باشند سقوط می‌کنند سرباز در جبهه‌ی جنگ باید تحت فرمان فرماندهی امینی باشد تا به وطن خیانت نکند زمامداران باید عادل باشند و راستگو تا رعیت در صراط مستقیم قرار گیرند.

که فرموده‌اند: «الناس علی دین ملوکهم» یعنی: مردم بر روش زمامداران خود خواهند بود.

حضرت «ابوالفضل العباس» (علیه السّلام) در این کلاس می‌خواهد بگوید اجتماع صالح آنهایی هستند که فرماندهشان معصوم باشد و کوچکترین خطا و اشتباهی نکند، امین و راستگو باشد و مورد تأیید الهی قرار گیرد. و فرمانبردارشان به وظیفه‌ی خود تا سرحدّ جان عمل کند و آنی از فرمان سرپیچی نکند. و پیشوای مردم مورد اطمینان مردم باشد و مردم گوش به فرمان پیشوا باشند امام عادل باشد تا مأموم خصم ظالم گردد، رهبر راستگو باشد تا پیرو از جان و دل خدمت کند این دو درس را حضرت عباس فقط در کلاسی که از روی اسب در حال جنگ با دشمنان انسانیت، با بشریّت سخن می‌گفت بیان فرمود. (واه واه سبحان الله سبحان الله) در کلاس دیگری که آن حضرت تشکیل داد درس وفاداری داده می‌شد.

وارد شریعه‌ی فرات شده پس از آن همه زحمات چند روز است آب نخورده دست زیر آب برد تا سردی آب، نفس او را به آشامیدن آب تشنه‌تر کند که به نفس خود خطاب کرد و گفت:



یا نفس من بعدالحسین هونی فبعده لا کنت ان تکونی
 هذا حسین شارب المنون و تشر بین بار دالمعین
 هیئات ما هذا فعال دینی و لا فعال صادق الیقین

یعنی: ای نفس بعد از حسین زنده نباشی او شربت مرگ می نوشد و تو مایلی آب سرد و گوارا بنوشی ابا این کار من نیست، با دینم سازش ندارد، از مثل منی که راست می گویم و تردیدی در کارم ندارم سر نمی زند.

حضرت «ابوالفضل العباس» (علیه السلام) با این کلمات کنار شریعه‌ی فرات درس خلوص و وفاداری و صمیمیت و فداکاری به انسانها آموخت درس اتحاد و یگانگی، اخوت و برادری حقیقی دور از چاپلوسی تعلیم داد خود را آنچنان فانی در فرمانده و امام خود دید که نتوانست قطره‌ای آب بخورد چون برادر و امامش تشنه بود.

آه که اگر مردم دنیا این درس را نسبت به رهبر و امام و مرجع تقلید دینی خود عملی می کردند هیچگاه دشمنی بر آنها غلبه نمی کرد و بدخواهان بشریت و جنایتکاران دنیا در میدان شرارت تاخت و تاز نمی کردند.

ولی متأسفانه علاوه بر آنکه مردم دنیا عمل نکرده‌اند مسلمانها هم به این مسأله توجه نمودند و ستمگران را بر خود مسلط کردند (واه واه واه سبحان الله سبحان الله). در کلاس سوّمی که حضرت «ابوالفضل العباس» (علیه السلام) در کربلا درسش را عهده‌دار بود مسأله‌ی تبرّی و بیزاری از ستمگران مطرح بود او معتقد بود به هیچ وجه نباید دست به دست ستمگر بدهد حتی نباید روی خوش به او نشان داد اگر چه او اظهار محبّت و صمیمیت بکند این درس را روز تاسوعا عنوان کرد که شمر بن ذی‌الجوشن امان‌نامه برای او و برادرانش می‌آورد در کنار حضرت «حسین» (علیه السلام) نشسته بود صدای بیدادگری به محبّت نسبت به او برخاست.

که «این بنو اختی عبدالله و جعفر و عباس و عثمان» حضرت «ابوالفضل العباس» (علیه السلام) خوب به صدا دقیق شد دانست که صدای شمر است ابروها را درهم کشید و پاسخ او را نداد، او مرد کافر و شرور و ستمگر است لیاقت ندارد با انسانی



کامل مانند حضرت «ابوالفضل العباس» (علیه السلام) هم سخن شود، هیچ او را جواب نگفت حضرت «حسین بن علی» (علیه السلام) فرمود: جواب او را بدهید اگر چه فاسق است حضرت «ابوالفضل العباس» (علیه السلام) برای آنکه اطاعت از رهبر و امام خود کرده باشد از جا برخاست و از خیمه بیرون آمد او گفت: من برای شما از طرف امیر امان نامه آورده ام شما می توانید خود را از کشته شدن نجات دهید و این محبت و خدمت را برای نسبتی که بین من و شما است انجام داده ام.

حضرت «ابوالفضل العباس» (علیه السلام) فرمود: «تبت یداک و لعن ماجئت به من امانک یا عدو الله اتأمرنا ان نترک اخانا و سیدنا الحسین بن فاطمه (علیه السلام) و ندخل فی طاعه الغناء و اولاد اللخنا اتؤمننا و ابن رسول الله لا امان له».

یعنی: دو دستت بریده باد ای دشمن خدا و لعنت بر امان نامه ات باد تو دستور می دهی که ما آقا و رهبر و برادرمان حسین پسر فاطمه را ترک کنیم و به زیر بار فرمان فاسق فاجر زنازاده ای برویم آیا ما را امان می دهی و پسر «پیامبر» (صلی الله علیه و آله) را امان نیست.

این است و با این مطالب می خواست برنامه های زندگی بشریت را تعیین کند که نباید انسان زیر بار ظالم برود اگر ظالم موقتاً اظهار محبت کرد و خواست به این وسیله فضیلت را آسانتر زیر پا بگذارد متوجه باشد و او را راه ندهد.

آیا من در این وقت کم می توانم برنامه های درسی هر یک از هفتاد و دو شهید بنام، اصحاب حسین را شرح دهم آیا توانستم فقط آنچه این دو شهید به بشریت درس داده اند برای شما تشریح کنم ابداً آیا می دانید که حضرت «حسین بن علی» (علیه السلام) تنها از آوردن طفل شیرخوارش به میدان چه بهره ها برداشت حضرت «حسین بن علی» (علیه السلام) وقتی زمینه را برای توجه لشگر «عمر سعد» فراهم کرد طفل شیرخوارش را روی دست بلند نمود تا همه ببینند علاوه با کلماتش مسأله را روشن می سازد: «یا شیعه آل ابی سفیان ان لم ترحمونی فارحموا هذا الرضيع» یعنی: اگر مسلمان نیستید و به فرزند پیغمبرتان و امام زمانتان محبت نمی کنید و او را احترام نمی نمائید



بیائید به این طفل شیرخوارش رحم کنید یعنی بشر باشید، انسان با وجدان باشید، که اگر انسان می‌بودند به آن طفل ترحم می‌نمودند.

حضرت «حسین بن علی» (علیه السلام) به این وسیله به بشریت فهماند که من با مسلمانها، انسانها، جنگ نمی‌کردم بلکه جمعی که حتی وجدان انسانی در وجود آنها یافت نمی‌شد در رأس حکومت و خلافت اسلام قرار گرفته و آنها را کسی نمی‌شناخت، نمی‌دانستند که آنها چه درندگانی هستند، برای معرفی آنها، برای بیداری مسلمانها، برای هشدار از وضع خطر آتیه امت اسلامی، حضرت «حسین بن علی» (علیه السلام) به این وسیله یعنی با نشان دادن وضع عجیب طفل که از تشنگی، جانش به لب آمده و همه آن حالت را در سیمای او می‌دیدند به جهانیان فرمود: پیروان یزید، جلادانی بودند که حتی به طفل شیرخوار عطشانش هم رحم نمی‌کردند بنابراین باید با این بی‌رحمی مبارزه کرد و نگذاشت یک چنین مردمی در رأس قدرت مسلمانها باشند. (واه واه واه سبحان الله سبحان الله).

آیا می‌دانید که حضرت «حسین بن علی» (علیه السلام) در آخرین لحظات عمرش چه درسی به بشریت آموخت درس حریت و انسانیت، غیرت و ناموس‌داری آنجا که هنوز رمقی در بدن داشت دید لشگر به طرف خیمه‌ها هجوم آوردند صدا زد: «یا شیعة آل ابی سفیان ان لم یکن لکم دین ولا تخافون المعاد فکونوا احرارا فی دنیاکم».

یعنی: ای پیروان یزید اگر دین ندارید و مذهب شما را به حریت و آزادی سوق نمی‌دهد و از روز جزا نمی‌ترسید پس در دنیا به خاطر دنیااتان آزادمرد باشید، وجدانتان را از دست ندهید، شمر سؤال کرد: چه می‌گوئی؟ فرمود:

«انا الذی اقاتلکم و تقاتلونی والنساء لیس علیهن جناح فامنوعوا عنانکم عن التعرض لحرمی مادمت حیا» من با شما و شما با من جنگ می‌کنید زنها گناهی ندارند به آنها تعرض نکنید تا من زنده‌ام، حضرت «حسین بن علی» (علیه السلام) با این بیان می‌خواست به دنیا اعلام کند که یا پابند به دین باشید و یا در دنیااتان لااقل آزادگی را



از دست ندهید، بنده‌ی دیگران تا جائی که غیرت و همیت خود را زیر پا بگذارید نباشید، برای مقام و مادیات نسبت به مظلوم تا این حد جسور نباشید (واه واه واه سبحان الله سبحان الله).

شهادت حضرت «حسین بن علی» (علیه السلام) و یارانش آنچنان موجی در جهان بشریت ایجاد کرد، انقلاب عظیمی بوجود آورد که تا امروز مردم دنیا با چشم عظمت به این نهضت نگاه می‌کنند.

انقلابیون دنیا اگر یک دوره تاریخ زندگی سرور شهیدان را مطالعه نکنند درس انقلاب را آن چنانکه لازم است تعلیم نمی‌گیرند.

گانندی رهبر آزادیبخش هند که شاید هنوز صدای او در گوش شما مردم هندوستان زنگ می‌زند می‌گوید: هر چیزی وقتی موجی ایجاد کند زمان او را به ضعف منتهی می‌کند ولی موج انقلابی را که حسین در کربلا بوجود آورد هر چه زمان بر او می‌گذرد قدرت و قوتش مضاعف می‌شود ما مردم مسلمان می‌گوئیم این موج یک روز به قدری دریای فکری بشریت را متلاطم می‌کند که ظلم و جور را از صفحه‌ی گیتی پاک کرده و در سراسر جهان عدل و داد برقرار می‌نماید.

فرزند پاکدامن و معصومش که جهان در انتظار او است با شعار «الا ان جدی الحسین قتلوه عطشاناً» یعنی: ای مردم دنیا جدم حضرت «حسین بن علی» (علیه السلام) را با لبان عطشان کشتند و نگذاشتند انسانیت و عدالت را در جهان پابرجا کند هدف او در آن روز عملی نشد زیرا بشریت لیاقت امامی چون حسین بن علی را نداشت و او در آن روز موج سرکوبی ظالم و ایجاد عدل و داد را ایجاد کرد آن امواج تا این زمان رو به تزايد گذاشت و افکار مردم دنیا را آماده برای انقلاب عظیم جهانی نموده و این منم که دنیا را با همان شعار «الا ان جدی الحسین قتلوه عطشاناً» و استفاده از همان امواج پر از عدل و داد خواهیم کرد، به امید آن روز همه بسر می‌بریم.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته



این خلاصه‌ی مطالبی بود از پنجاه دقیقه سخنرانی که در جلسه‌ی یوم‌الحسین در شهر جامو هندوستان نوشتیم البته ممکن است مطالب کم و زیاد شده باشد امید است موفق شویم که در قسمتهای بعدی یا در مجلدات آینده مطالبی از سفر تاریخ هندوستان برای خوانندگان محترم بنویسیم. پایان

بحثی درباره‌ی مسلک علی‌اللّهی‌ها معروف به اهل حق علی اللّهی‌ها یا اهل حق

در اواخر سال ۱۳۵۲ که برای زیارت خانه‌ی خدا و اعمال عمره از ترکیه عبور می‌کردیم و هدف ما از این سفر تنها زیارت و سیاحت نبود بلکه می‌خواستیم از مذاهب و افکار مردم ترکیه و ممالک عربی تحقیق کنیم در مدت ۱۳ روز که در ترکیه از شهرهای مختلف آن عبور و یا توقّف می‌کردیم به موضوع مهمّی که برخورد نمودیم این بود که جمعیت «علی‌اللّهی‌ها» (علویین) در ترکیه بسیار زیادند، حتّی بعضی ۱۴ میلیون جمعیت آنها را در ترکیه حدس می‌زدند.

درباره‌ی علل گسترش این عدّه در دنیا حرفهائی است ولی من معتقدم که بی‌انصافی‌های اهل سنّت درباره‌ی حضرت «علی بن ابیطالب» (علیه السّلام) و حق‌کشیهای خوارج و دشمنان حق و حقیقت و بی‌اعتنائی‌های وهابیت به وساطت و وسیله بودن علی و فرزندانش به درگاه پروردگار سبب شده که این جمعیت مسلمان منصف و پاکدل واکنش و عکس‌العمل در مقابل آنها نشان دهند و فضائل حضرت «علی بن ابیطالب» (علیه السّلام) را بی‌پرده بیان کنند و خود را از جمعیت مسلمانان اسمی که فضائل حضرت «علی بن ابیطالب» (علیه السّلام) را نادیده گرفته و یا بعد از ابوبکر و عمر و عثمان فضائل مختصری درباره‌ی علی معتقد باشند مجزاً سازند و عوام آنها وظائف مذهبی اسلامی را عمل نکنند و سادات و بزرگان این دسته مانند اقطاب صوفیه برای حفظ موقعیت خود همان مرامی را که مراشد صوفیه دارند انجام دهند.



در نتیجه دشمن خاندان عصمت آنها را متهم به این نام «علی اللّهی» کرده است. من در ترکیه و سوریه و بعدها در ایران با بزرگان این دسته تماس گرفتم و تنها چیزی که درباره‌ی مذهب آنها باید انجام شود اصلاحاتی در اعمال و عقائد فرعی آنها است و الا آنها معتقد به خدا و معتقد به مبانی و اصول مذهب شیعه که حقیقت اسلام واقعی است می‌باشند و ما به یاری خدا مطالبی که صف آنها را از سایر مسلمانها جدا ساخته تحت عنوان مناظره‌ای با دوست صمیمی امروزمان ثقة‌الاسلام آقای شیخ «محمد رضا محبتی و علی اللّهی» دیروز آقای گل مراد محبتی که با این مناظرات عقائد خود را اصلاح فرمودند و امروز در صف سربازان با شهامت حضرت «ولی عصر» (علیه السلام) قرار گرفته‌اند عنوان می‌کنیم.

چندی قبل روزی در دفتر کانون بحث و انتقاد دینی نشسته بودم جوانی که آثار نجابت از سیمایش کاملاً ظاهر بود وارد دفتر شد و گفت: مرا نزد شما فرستاده‌اند تا نماز و قرآن بخوانم.

گفتم: شما که هستید؟

گفت: من گل مراد محبتی اهل تختگاه عادلخان دانیالی (کوران) کرمانشاه هستم مذهب اهل حق (علی اللّهی) است.

سرگذشت عجیب

آقای محبتی ادامه داد و گفت: سالها به دل درد عجیبی مبتلا بودم روزی به داروخانه سینا در کرمانشاه برای گرفتن دارو وارد شدم از دارو فروش شربت مسکنی خواستم وقتی او به من شربت را می‌داد گفت: باید آنها را به نام حضرت امام «جعفر صادق» (علیه السلام) بخوری تا شفا یابی من شربت را گرفتم و محبت حضرت امام «جعفر صادق» (علیه السلام) را در دل یافتم وقتی به محل برگشتم و شربت را خوردم شب در عالم رؤیا دیدم در بیابان وسیعی قرار گرفته‌ام و تشنگی فوق‌العاده مرا رنج می‌دهد صدای شخصی را شنیدم و به من یک لیوان آبی را داد و گفت: به مشهد می‌روی و نماز و قرآن می‌خوانی تا شفا یابی من از خواب بیدار شدم و دیدم اثری از

دل درد چند ساله‌ام نیست با شور و شوق عجیبی به طرف مشهد حرکت کردم و وقتی به شاه‌آباد غرب رسیدم یکی از علمای بزرگ آنجا نامه‌ای برای شما نوشتند تا شما مرا راهنمایی کنید.

گفتم: علی‌اللهی‌ها چه می‌گویند؟

گفت: بگوئید اهل حق چه می‌گویند؟

من سؤال را تکرار کردم و گفتم: اهل حق چه می‌گویند؟

گفت: آنها به یکتائی خدا و رسالت حضرت «خاتم الانبیاء» (صلی الله علیه و آله) و تولا به ولای حضرت «علی» (علیه السلام) تحت لوای ولایت می‌باشند و در حقیقت بنا به فرموده‌ی آقای نورعلی‌اللهی در کتاب «برهان الحق» (اهل حق یکی از سلاسل عرفای شیعه‌ی «محمّدی» (صلی الله علیه و آله) می‌باشند).

محمّد امین غالب الطویل در کتاب تاریخ العلویین (اهل حق) می‌نویسد: امت نزد علویین اختصاص به دوازده تن دارد و آنان اوصیاء رسول و معصوم هستند (تا آنکه می‌گوید: «نبی» (صلی الله علیه و آله) محلّ نزول وحی خدا است و امام مصدر اراده‌ی خدا است و منبعث از آن است و تنها امام در تفسیر قرآن مصیب است و می‌گوید: عقیده‌ی به همین مزایا است که دیگران، علویین (اهل حق) را متهم می‌سازد که آنان علی را خدا می‌دانند و همان است که امویین و دیگران را به بغض علویین (اهل حق) واداشته است.^۱

گفتم: شما صحیح می‌گوئید من هم در سال ۱۳۵۲ که در سوریه خدمت دانشمند بزرگ آقای «شیخ عبدالرحمن خیر» که یکی از علمای برجسته‌ی علویین بود رسیدم و ساعتها در دید و بازدید با ایشان مناظرات و مباحثاتی داشتم و به این نتیجه رسیدیم که علویین یا اهل حق از نظر عقائد با شیعیان دوازده امامی چندان فرقی ندارند فقط در چند موضوع اعتقادی احتیاج به اصلاح و حل و فصل مطالبشان را دارند که آن هم در

۱- نقل از شماره‌ی چهاردهم نشریه‌ی دانشکده‌ی الهیات مشهد صفحه‌ی ۲۲۳.



سفر ترکیه و سوریه‌ام وقتی با علماء و دانشمندان آنها آشنا شدم در میان گذاشتم و موقّق به اصلاح بعضی از عقائد آنان گردیدم.

و آنچه در بین عوام معروف است که آنها علی‌اللّٰهی هستند به نظر می‌رسد ملاک قضاوت درباره‌ی هر یک از طوائف دینی، طبقه‌ی عوام آن طایفه بوده‌اند و چون اهل حق در فضائل «علی» (علیه السّلام) روی طینت پاک خود افراط می‌کرده‌اند و ضمناً به وظائف مذهبی اسلامی عمل نمی‌نمودند مردم آنها را متّهم به علی‌اللّٰهی کرده‌اند.

آقای شیخ عبدالرحمن خیر می‌فرمودند: علویّین با شیعه‌ی امامیه هیچ فرقی ندارند و تفاوت آنها تنها در مجرّد نام است.^۱

در کتاب تاریخ العلویّین است که: علویّین دارای دیانت خاصی نیستند بلکه آنان مسلمان و شیعه جعفری هستند و هیچ تقیّد دینی و اجتهاد عملی آنها را جدا نمی‌سازد.

آقای شیخ عبدالرحمن خیر می‌فرمودند: علّت اینکه ما نام علوی را در مقابل امویها انتخاب کرده‌ایم و اکتفا به کلمه‌ی شیعه نمودیم برای این است که نام حضرت «علی بن ابیطالب» (علیه السّلام) و فضائل آن بزرگوار را زنده نگه داریم و جان خود را در راه مبارزه با امویهای متعصّب که فضائل حضرت «علی بن ابیطالب» (علیه السّلام) را ندیده می‌گیرند و بلکه مایلند به پیروی از اجداد ممسوخه‌شان حتّی به حضرت «علی بن ابیطالب» (علیه السّلام) دشنام بدهند بدهیم.

آقای محبّتی گفت: پس چرا جمعی از علمای شیعه اهل حق را نجس می‌دانند و این اعترافات را قبول نمی‌کنند؟

گفتم: دشمن گاهی به قدری مؤثر است که حتّی در داخل یک جمعیت نفوذ کرده و به دست خود بین آنها تفرقه ایجاد می‌کند تا بتواند بر آنها مسلّط شود.

من در سوریه وقتی با دانشمندان علوی مانند شیخ عبدالرحمن خیر برخورد نمودم و از عقائد آنها اطلاع حاصل کردم و بیانیه‌ای تحت عنوان «العلویّون شیعة اهل البيت»

۱- نشریه‌ی دانشکده هم از مقدمه‌ی ایشان بر کتاب تاریخ العلویّین همین عبارت را نقل کرده است.



دیدم با بعضی از علمای شیعه‌ی سوریه تماس گرفتم ولی متأسفانه آنها تحت تأثیر امویها قرار گرفته و نسبت به این جمعیت پاک طینت بدبین بودند و حتی در مسجد «امیرالمؤمنین» (علیه السلام) اجازه نمی‌دادند در اذان شهادت به ولایت که از مستحبات اذان و شعار مذهب شیعه است گفته شود و حال آنکه در حرم حضرت «رقیّه» و حضرت «زینب» (علیهما السلام) حتی مهر هم برای نماز علنا وجود داشت و علویین (به قول آقایان) تظاهر به غلو در دمشق می‌کردند.

آقای محبتی گفت: ممکن است بیانیه علما و مشایخ علویین را به من بدهید؟
گفتم: اتفاقاً آن بیانیه را در همان سوریه کسی از من گرفت ولی امروز نشریه‌ی چهاردهم دانشکده‌ی الهیات بدستم رسید و خلاصه‌ی بیانیه را در صفحه‌ی ۲۳۴ نوشته‌اند که آن را در اختیار شما می‌گذارم.

خلاصه‌ی بیانیه علویین

«پس از حمد و ثناء الهی یکی از اسباب تفرقه، جهل مردم به عقیده و مذهب دیگری است و اینکه هر کسی به میل و هوای نفس خود بدون تحقیق عقیده‌ای را به دیگری نسبت می‌دهد، در گذشته این تهمتها پیدا شده و الان نیز تکرار می‌شود در حالی که امروز اعراب و مسلمانان باید بیش از هر وقت دیگر به حساب این اتهامات و تفرقه‌اندازان برسند و حقیقت را تحقیق کنند.

هیچ اجتماعی از یک نوع انحراف خالی نیست و مصلحت در ازاله‌ی آن انحراف است نه شهرت دادن و مبالغه کردن درباره‌ی آن اجتماع ما مسلمانان علوی در گذشته هدف سخت‌ترین تهمتها قرار گرفته و هنوز هم دلهای مریض می‌خواهند قبور گذشته را نبش کنند و آنچه را اعداء اسلام بوجود آورده و اشاعه داده‌اند همان را از نو تکرار می‌نمایند ما مسلمانان را بر حذر می‌داریم و اعلام خطر می‌کنیم که در چنین شرایط خطیری که دشمنان از همه طرف ما را احاطه کرده و انتظار نابودی ما را دارند از تجدید این خاطرات ننگین خودداری کنند و به کسانی که در اشاعه این اتهامات پیشگام هستند می‌گوئیم:



((يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا لَا تَكُوْنُوْا كَالَّذِيْنَ ءَاذَوْا مُوسٰى فَبَرَّاهُ اللّٰهُ مِمَّا قَالُوْا وَّكَانَ

عِنْدَ اللّٰهِ وَجِيْهًا))^۱

یعنی: هیچ دعوتی از دعوت به اصلاح و وحدت و مودت و هیچ کلمه‌ای از کلمه‌ی توحید بهتر نیست و ما به پیروی از همین روش پسندیده، پرده از روی برخی از نقشه‌های بیگانگان برمی‌داریم.

الف: در ابتدای اشغال سوریه توسط فرانسویها اشغالگران بیگانه تصمیم خطرناکی گرفتند که دولت مستقلی به نام علویین خلق کنند همان طور که در مغرب (مراکش) می‌خواستند قوم بربر را از عرب جدا کنند و برای آن دولت مستقلی تشکیل دهند و مقرر داشتند که بربر، بر طبق عرف و عادت دیرینه‌ی خود داوری و قضاوت کنند نه بر طبق شریعت اسلام همچنین اراده کردند که علویین محکمه‌ی مذهبی خاصی به جز محاکم اسلامی داشته باشند اما قضاة ما این مطلب را به شدت رد کردند و با اصراری بلیغ و با تمام کوشش اعلان کردند که ما مسلمان هستیم و فقه ما فقه جعفری است و بیگانگان ناچار شدند از تصمیم خود برگردند.

بیگانگان جویای آن بودند که با این نقشه‌ی شوم؛ علویین را از حظیره عربیت و اسلام دور کنند تا سیطره‌ی خود را بر ایشان مستحکم سازند.

ب: در سال ۱۹۳۶ میلادی علمای ما قطعنامه‌ای را شامل دو بند نشر دادند:

بند اوّل: هر فرد علوی، مسلمان است و به شهادتین شهادت می‌دهد و ارکان خمسه‌ی اسلام را بپا می‌دارد.

بند دوّم: هر فرد علوی که به اسلامیت خود معترف نباشد یا قرآن را کتاب آسمانی و حضرت «محمد» (صلی الله علیه و آله) را پیغمبر خود نداند شرعا علوی شمرده نمی‌شود و انتساب وی به علوی صحیح نیست. در دنباله‌ی این قطعنامه، اعلامیه‌ی دیگری راجع به دین و عربیت خود نشر دادند که در آن چنین آمده بود:

۱- سوره‌ی احزاب آیه‌ی ۶۹.



علویین، شیعه و مسلمانند و در طول تاریخ خود ثابت کرده‌اند که از پذیرش هر دعوتی که به عقیده‌ی ایشان لطمه می‌زند امتناع ورزیده‌اند.

علویین طایفه‌ای جز یاران حضرت «علی» (علیه السلام) نیستند و حضرت «علی» (علیه السلام) کسی جز ابن عمّ و داماد و وصی پیغمبر و اوّل مؤمن به اسلام و دارای عالیت‌ترین مقام در علم و فقه و جهاد در دین مقدّس اسلام نیست و قرآن کریم همان کتاب علویین است ... علویین مردمی جز اعقاب و احفاد قبائل عرب که امام (علیه السلام) را در بیابان فرات یاری می‌کردند نمی‌باشند.

ج: در یک آشوب دیگر که بیگانگان در سال ۱۹۳۸ میلادی بر پا ساختند علمای ما در پاسخ سؤالی که از آنان شده بود نوشتند:

((إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ))^۱

((وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَسِرِينَ))^۲

مذهب ما همانا مذهب حضرت «امام صادق» (علیه السلام) است که به استناد گفته‌ی «پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله): «أَنْتِ تَارِكٌ فَيْكُمْ الثَّقَلَيْنِ؛ مَا أَنْ تَمْسُكْتُمُ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي الْخ» این راه را برگزیده‌ایم، این عقیده ما است (و فی هذا کفایة لقوم یعقلون) این فتوی را عدّه‌ای دیگر از علما که نامشان در جزوه آمده امضاء کرده‌اند.

د: در همین هنگام نیز علامه شیخ سلیمان احمد فتوای ذیل را که به امضای دو علامه شیخ صالح ناصر حکیم و شیخ عبد دیب‌الخیر رسیده بود صادر کرد:

((قُولُوا ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ

وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ

۱- سوره‌ی آل عمران آیه‌ی ۱۹.

۲- سوره‌ی آل عمران آیه‌ی ۸۵.



بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَخَنٍّ لَهُ مُسْلِمُونَ)) ارضيا بالله ربا و بالاسلام دينا و بمحمد بن عبدالله رسولا و باميرالمؤمنين على اماما. برئت من كل دين يخالف دين الاسلام. اشهد ان لا اله الا الله و ان محمد عبده و رسوله»

این چیزی است که هر علوی لفظا و اعتقادا می گوید و از روی اجتهاد یا تقلید به آن ایمان دارد و قسمت عمده‌ی آنچه در این خصوص نوشته شده در کتابی تحت عنوان (تحت رایة لاله الا الله محمد رسول الله) که علامه‌ی شریف عبدالله آل‌الفضل آن را نشر داده و در سال ۱۳۵۷ هجری در لازقیه چاپ شده گرد آمده است.

هـ در پایان، فتوای ذیل را که علامه‌ی شیخ سلیمان احمد در بیشتر از پنجاه سال پیش از این به مناسبت اختلاف مشایخ علویین در مسأله‌ی جواز جمع میان دختر و عمه یا خاله‌ی او صادر کرد و هیچ شک و تردیدی باقی نمی‌گذارد در اینکه علویین بدون هیچ تقیّه‌ای به مذهب جعفری عمل می‌کنند می‌آوریم:

«علویین در عبادات و احکام حلال و حرام و معاملات و مواریث جز آن مذهب خاصی ندارند چه اینکه آنان به مذهب جعفری که به منزله‌ی اصل و آنان فرعی از آن مذهب هستند رجوع می‌کنند پس در اصول و فروع فقه واجب است رجوع به آن مذهب که هیچ امری را فروگذار نکرده و جز آن، راه دیگر وجود ندارد».

«اگر چه این رابطه به جهات سیاسی قرن‌ها گسیخته شده تا اینکه در این زمان بدان توجه شده است در عین حال مسائلی از فروع این مذهب بین علویین به جای مانده که خلف از سلف تقیّدا به ارث برده است و من درک کردم در عصر خود مشایخی را که دختر را با عمه یا خاله‌ی او با هم به ازدواج خود درآورده بودند گو اینکه عدّه‌ای از برادران ما این امر را انکار می‌کنند و به حکم تقیّه از مذهب سنّت پیروی می‌نمایند بنابر رخصتی که در این قبیل از امور از طرف ائمّه‌ی اهل بیت به آنان داده شده است و بدیهی است که ائمّه، مقتدای ما هستند و ما باید از ایشان پیروی کنیم».



در سال ۱۹۵۲ میلادی علمای ما از مفتی جمهوری سوریه خواستند راجع به تلبس بعضی افراد به لباس روحانیت اجازه‌ای صادر کند و پس از مناقشات طولانی با مفتی در انجمنی از علمای ما و علمای جعفری چنین اجازه‌ای صادر شد:

ما امروز از باب حفظ علاقه و رابطه‌ی خود با برادران دینی و هموطن خود و به لحاظ اینکه از تبلیغات سوء و افترای دشمنان عرب و اسلام مصون بمانند و از باب التزام آنچه حضرت «رسول اکرم» (صلی الله علیه و آله) و «ائمّه‌ی اهل بیت» (علیهم السلام) بر آن بوده‌اند و روح دین اسلام آن را بر ما فرض می‌کند و به لحاظ همگامی با سلف صالح خود و پاسخ گوئی به توصیه‌ی علماء ما در اجتماع تاریخی خودشان در تاریخ ۲۴ / ۸ / ۱۳۹۲ هجری و از باب اظهار حقیقت و اعلاء کلمه‌ی توحید و توحید کلمه‌ی «تقربا الی الله تعالی» و از باب اتمام حجّت این بیانیه را صادر می‌کنیم.

(آنگاه اصول و فروع دین را طبق مذهب جعفری با همان ترتیب و اصطلاحات متعارف بدون کم و زیاد یاد کرده‌اند و در پایان نوشته‌اند) این است عقائد ما مسلمانان علوی که عین مذهب جعفری است و پیروان این مذهب از قدیم‌الایام به اسم شیعه و علوی که هر دو لفظ دارای یک مفهوم است نامیده شده‌اند و حقیقت آن همان مذهب جعفری است و هر کس به جز این چیزی را به ما نسبت دهد او را مفتری و یا مغرض می‌دانیم که می‌خواهد میان مسلمانان تفرقه اندازد حال، هر کس هر چه می‌خواهد بگوید و بداند که در برابر خدا و دین و وطن مسئول خواهد بود.

در پایان، امضای ۷۹ تن از مشایخ و بزرگان علویین سوریه و لبنان با ذکر عنوان و شغل آمده است و در بین ایشان مدرّس دینی، دکتر، امام جماعت و قاضی شرعی، تحصیلکرده نجف اشرف و فارغ التحصیل کلیة الفقه و کلیة الشریعة و جامعه الازهر و جز آن دیده می‌شود و از آن جمله همان دانشمند معظّم آقای شیخ عبدالرحمن خیر است که بر کتاب «تاریخ العلویین» مقدّمه نوشته است و فعلاً ساکن دمشق و مدرّس دینی است.

و من ایشان را در سوریه (دمشق) در منزل شخصی ایشان و در هتل ملاقات کردم و عکسی را خود ایشان پشت‌نویسی فرمودند و به من دادند.



آقای محبتی گفت: شما فرمودید که اهل حق در چند موضوع اشتباه کرده‌اند و شما آن را اصلاح فرموده‌اید ممکن است شما آن را برای من هم شرح دهید؟
گفتم: مانعی ندارد ولی شاید هم در آن مطالب مقصود دیگری داشته باشند و ما آن را متوجه نشده باشیم و لذا عرض می‌کنم اگر ظاهر کلامشان منظور باشد.
اولین مطلبی که اهل حق معتقدند و با مسلک شیعه‌ی اثنی عشر منافات دارد مسأله‌ی فناء فی الله و وحدت وجود است زیرا آقای نورعلی‌اللهی در کتاب «برهان الحق» صفحه‌ی ۷ می‌گوید:

چون در هر موضوعی سیر تکامل بوسیله‌ی طیّ مراحل هست تا به کمال برسد در امور مذهبی هم آن مراحل را به شریعت و طریقت و معرفت و حقیقت تقسیم نموده‌اند.

لذا اهل حق به کسی اطلاق می‌شود که مراحل شریعت و طریقت و معرفت را طی نماید تا به مقام حقیقت برسد بدین ترتیب در مرحله‌ی اوّل که شریعت است متدین به دین آدم صغی الله بود از ملت ابراهیم خلیل‌الله و امت محمد رسول‌الله و مذهب ائمه‌ی هدی باشد.

در مرحله‌ی دوّم که طریقت است مؤمن به علی ولیّ الله باشد یعنی با طیّ طریق شارع مقدّس نبوی و پیوند سلسله مراتب به ائمه‌ی اطهار و توالاً به ولای علی تحت لوای ولایت به مسلک اهل حق درآید.

در مرحله‌ی سوّم که معرفت است با اطاعت از اولی‌الأمر مقام معرفت را درک نماید تا به پایه‌ی «من عرف نفسه فقد عرف ربّه» نائل شود.

آنگاه در مرحله‌ی چهارم حق و حقیقت را دریابد تا کمال را در وصال و بقاء را در فنا بیند چنان باشد قطره‌ی یم وجودش را به «یم لایتناهی الهی» معدوم و محو سازد یعنی «بقاء فی الله» مشخص گردد.

و این معنی در ظاهر کتب و اشعار این فرقه زیاد دیده می‌شود و بلکه یکی از ارکان مسلک اهل حق (علی‌اللهیها) نیستی و فناء فی الله است چنانکه دانشمند مذکور در صفحه‌ی ۲۱ همان کتاب می‌گوید:



ارکان مسلک اهل حق چهار رکن است و روی چهار پایه قرار دارد و هر چهار را در یک بیت از کلام سرانجام به لفظ کردی خلاصه شده است آن بیت این است:

یاری چار چیون یآوری و جا پاکى و راستى نیستى وردا

یعنی: دینداری چهار چیز است به جای آورید پاکى و راستى و نیستى و کمک کردن است.

آقای محبتی گفت: آیا شما مردم مسلمان این مسأله را قبول ندارید؟

گفتم: اگر این مسأله صحیح باشد و موجودات نیست بودند و یا همه فانی در خدا می بودند دیگر این عبادت و ثواب و عقاب عبث بود و هیچ مفهومی نداشت زیرا خدا با نیستی و یا با وجود و نفس خودش چه می خواهد بکند.

گفت: شاید منظورشان این است که وقتی انسان به مقام کمال رسید این طور فکر می کند که جز ذات اقدس حق وجودی در خارج موجود نیست.

گفتم: این فکر یا حقیقت است و یا خلاف حقیقت، اگر خلاف حقیقت باشد که نام آن حالت را کمال و رشد نمی گذارند و اگر حقیقت باشد گفته ی ما ثابت می شود.

گفت: طبعاً باید حقیقت باشد و فرمایش شما صحیح است ولی من شنیده بودم که یکی از عقاید علماء و عرفای اسلامی همین وحدت وجود و فناء فی الله است.

گفتم: به هیچ وجه، زیرا علماء اسلام علاوه بر آنکه این مطلب را قبول ندارند، رسماً در کتابهای خود آنها را جزء کفار می دانند.

در کتاب «عروة الوثقی» که باید همه ی مسلمانها به احکام آن کتاب عمل کنند می گوید: یکی از اقسام کفار و آنهایی که از نظر اسلام مطرودند قائلین به وحدت وجودند آنها نجس اند در صورتی که ملتزم به لوازمش از قبیل ترک عبادت و غیره باشند.

بنابراین یکی از عقائدی که باید اصلاح شود و ریشه ی تمام تفرقه ها و سبب بوجود آمدن مذاهب و مسلکهای انحرافی دنیا است همین وحدت وجود و فناء فی الله و مسائلی از این قبیل است، که در حقیقت منشأ فلسفه ی یونان و مکتب



مادیگری و بی‌دینی است که دشمنان اسلام برای از بین بردن نیروی مسلمین آن را در اسلام ایجاد کرده‌اند.

شما اگر در مسلکهای مختلفی که از اسلام جدا شده از قبیل صوفیگری، بهائیگری، شیخیگری دقت کنید می‌بینید همه‌ی آنها به مسأله‌ای از این قبیل و به این مفهوم معتقدند.

مطلب دوّمی که اهل حق (علی‌الّهی) را متّهم به انحراف نموده مسأله‌ی سرسپردن و بیعت است.

شما می‌دانید که بیعت به معنی فروختن تمام اختیارات خود است به پیر و مرشد و آدابی که با تفصیل در کتب صوفیه و اهل حق (علی‌الّهی‌ها) شرح داده شده از قبیل وجود پیر یا به قول اهل حق «پادشاه» و دلیل و جوز (گردو) و یک قطعه پارچه‌ی سفید و شاخه‌ی نبات که نیاز نام دارد و یک قربانی و وجه پای جوز و یک آلت برنده (از قبیل کارد و چاقو و غیره) برای شکستن جوز (که تقریباً اهل حق با صوفیه در اینها مشترکند) مدرکی ندارد، زیرا بیعت جز با معصوم و آن کسی که از ناحیه‌ی خدا ولایتش تصویب شده و مصون از اشتباه است خلاف عقل و منطق است و تردیدی نیست که مسلمانها طبق آنچه از کتاب برهان‌الحق نیز نقل شده جز چهارده نفر، معصوم دیگری ندارند و آدابی که برای سرسپردن در کتب متصوّفه و برهان‌الحق ذکر شده به دلیل آن که مسلمانها آنها را در کتب اخبار و احادیث خود ذکر نکرده‌اند و متصوّفه و اهل حق نیز سند معتبری برای این اعمال ارائه نداده‌اند، اعتباری ندارد.

بنابراین چقدر خوب است که اهل حق از این اعمال نیز خودداری کنند و خود را متّهم به بدعت‌گذار در دین مقدّس اسلام معرفی نکنند.

آقای محبّتی گفت: که سرسپردن همان تقلیدی است که شما در آداب و احکام شریعت دارید.

گفتم: در تقلید شرط شده که باید مرجع تقلید اولاً در درآوردن احکام اسلام از قرآن و اخبار مجتهد و فقیه باشد. بلکه اعلم بودن را هم شرط می‌دانند و دیگر آنکه عادل و پاکدامن باشد و تنها در فروع احکام می‌شود از او تقلید کرد ولی پیر و مرشد



اهل حق (علی اللّٰهی‌ها) نه آن علم و فقاہت را شرط می‌دانند زیرا در شرائط پیر (پادشاه) این جمله قید نشده و علاوه آنها در اصول عقاید از او تقلید می‌کنند و لذا پیر، کلی با مرجع تقلید فرق دارد اگر این شرط یعنی فقیه و اعلم بودن در هر کس با قید عدالت یافت شود فقط در احکام اسلام می‌توان از او تقلید نمود و ما نسبت به کسی تعصّب نداریم و می‌گوئیم که اگر پیر و مرشد اهل حق این خصوصیات را دارد می‌توان از او تقلید کرد ولی فقط در فروع احکام اسلام و این یک عمل عقلائی و صحیحی است که هر جاهلی به عالم و متخصص فن مورد نظر رجوع کند.

بنابراین اگر اعمال و عبادات خصوصی اهل حق از قبیل نماز و سه روز روزه و نذر و نیاز و احتمالاً قربانی و آداب جوسر، طبق دستور مرجع تقلید با شرائط آن باشد مانعی ندارد و الا پیروی جاهل از جاهل غلط و نادرست است.

آقای محبتی گفت: شما درباره‌ی شارب نظرتان چیست؟

گفتم: نگه داشتن شارب به قدری که روی لب را بگیرد طبق روایات و فتوای مراجع تقلید مکروه است و در روایات مکرر زدن آن را به عنوان سنّت پیامبر نام برده‌اند.

حضرت «صادق» (علیه السّلام) فرمودند که «پیامبر اکرم» (صلی اللّٰه علیه و آله) فرموده: «من السنّة ان تأخذ من الشارب حتّٰی یبلغ الاطار» از سنّت است این که بگیری از شارب تا روی گوشت لب.

و از نظر بهداشت نیز بلند نگه داشتن شارب خلاف است زیرا موهای پشت لب بین مجرای تنفس بینی و دهان واقع شده و از دو طرف حرارت به آن می‌خورد و در نتیجه عرق می‌کند و اگر شارب بلند باشد مرکز تجمع میکربهایی که در فضا هستند و گرد و غبار خواهد بود و لذا از «پیامبر اکرم» (صلی اللّٰه علیه و آله) نقل شده که فرمود: «لا یطولن احدکم شاربہ فان الشیطان یتخذ مخباء یستتر به» یعنی: شارب خود را بلند نکنید زیرا شیطان آن را مخفیگاه خود قرار می‌دهد که مسلّم در اینجا مراد از شیطان طبق شرحی که در صفحه‌ی ۷۴ این کتاب گذشت ابلیس نیست بلکه شاید همان میکربهایی باشند که علم ثابت کرده در لابلا‌ی موهای پشت لب جمع می‌شوند.



ولی اهل حق می گویند که: چون حضرت «علی» (علیه السلام) در جنگ جمل به اصحاب فرمودند: «قصرُوا الحائِکُمْ و وفروا اسبالحکم فانه اهیب للعدو» یعنی: کوتاه کنید ریشتان را و زیاد کنید سبیلتان را زیرا ترس آورتر برای دشمن است. و ما در گذشته در مقابل اهل سنت که به خون ما تشنه بودند و ما در اقلیت بودیم و می خواستیم از هر وسیله‌ای که ممکن است علیه دشمن نیرو بگیریم شاربمان را بلند نگه می داشتیم تا هیبت بیشتری در مقابل دشمن پیدا کنیم لذا بین ما معروف است که کوهی بلغزد ولی موئی نلغزد.

ما در پاسخ می گوئیم:

اگر روایت صحیح باشد، «علی» (علیه السلام) دستور بلند نگاه داشتن سبیل را داده نه شارب و کراحت در بلند نگه داشتن شارب است و ثانیاً در عصر ما که بحمدالله اهل حق به شیعه ملحق می شود و متجاوز از دو صد میلیون جمعیت، دوازده امامی هستند احتیاجی به ایجاد رعب از این طریق برای آنها نیست چه بهتر که آنها خود را به این وسیله مشخص نکنند و صف خود را از شیعیان (که نگه داشتن شارب را مکروه می دانند) جدا سازند.

مطلب دیگری که باید اهل حق متوجه باشند این است که اسلام بیشتر از هر چیز می خواسته مردم مسلمان را با یکدیگر متحد نماید آیات و روایات در این موضوع و اثبات این معنی در کتب اسلامی به قدری فراوان است که تمام مسلمانها آن را جزء اصول احکام اسلام می دانند.

بنابراین اگر اهل حق اسمی و یا شعاری و یا محلّ عبادتی که صف آنها را از صفوف سائر مسلمانها جدا می کند داشته باشند بر خلاف خواسته‌ی اسلام عمل کرده‌اند و مسلم عمل صحیحی نخواهد بود.

بنابراین چه بهتر آنکه در عوض جمعخانه، «مسجد» و در عوض نام علوی و یا اهل حق و یا علی‌اللهی، همان «مسلمان» و در عوض بلند کردن شارب، همان شعائر سایر مسلمانها را داشته باشند.



و آنان وسیله‌ی توجّه مردم مسلمان به فضائل حضرت «علی بن ابیطالب» (علیه السلام) گردیده باشند که شاید اهل سنّت و بعضی از شیعیان و بعضی از شیعیان معرفت کامل علی بن ابیطالب و یازده فرزندش (علیهم السلام) را از آنها بیاموزند و به عظمت آن حضرت پی ببرند.

آقای محبّتی گفت: البته پیشنهاد بسیار خوبی است.

گفتم: باقی می‌ماند یک مسأله‌ی دیگر و آن مطلبی است که آقای نورعلی‌اللهی در کتاب برهان الحق عنوان کرده است، ایشان در صفحه‌ی ۱۹ این کتاب می‌گوید:

«با توجّه به عدل الهی چون جمیع موجودات صنع خدا است و هیچ موجودی بی‌حکمت الهی بوجود نیامده پس هر شیئی را به جای خود نیک باید دید. اگر از موجودی به علّتی عمل زشتی ناشی شود آن عمل مورد تنفّر است باید حتّی القوّه سعی و مبارزه جهت ریشه‌کن ساختن آن عمل و نظائر آن نمود ماحصل باید غلط را جست و برطرف کرد.

به عبارت دیگر اهل حق هیچ شیئی را نباید بد بداند و بد بگوید و تحقیر نماید مگر در موردی که خداوند صریحا فرموده باشد (مانند سبّ شیطان و غیره) زیرا هر وجودی به علّتی اعمّ از مستقیم یا مع‌الواسطه از رشحه‌ی فیض واجب‌الوجود موجود می‌شود ذاتا بد نیست عوارض است سبب امکان قلب ماهیّت می‌گردد پس بر رفع عوارض بد باید به وسائل ممکنه کوشید روی این اصل ادیان مشهوره مرسوله‌ی خدائی را هم هر یک به مقتضای زمان خود صحیح و معتبر است».

این مطلب اگر چه ظاهر صحیح و بی‌اشکالی دارد ولی جمعی از اهل حق با این فکر حتّی شیطان را لازمه‌ی خلقت و مفید می‌دانند تا جائی که دشمنان، آنها را به شیطان پرست معرفی می‌کنند.

ولی تردیدی نیست که باید انسان همان مقدار که در برابر خوبان و اولیاء خدا ابراز محبّت و علاقه می‌کند؛ نسبت به دشمنان و معاندین نیز اظهار تنفّر و تبری نماید زیرا هر جمعیت و دسته‌ای که فرق بین خوبی و بدی را نگذارد علاوه بر آنکه رشد و تکامل نخواهد داشت سبب بدبختی و عقب‌افتادگی نسل بعدی هم خواهند بود و قرآن



با این منطق که همه را خوب بدانیم سخت مخالف است و در دهها آیه و صدها روایت از شیطان و دشمنان خدا و قرآن تبری کرده است.

و لذا اگر اهل حق که خود را از بهترین فرقه‌ی اسلامی می‌دانند باید از این رویه‌ی قرآن و اسلام هم پیروی کنند و مسأله تبری را که از تولی بیشتر اهمیّت دارد و سبب رشد جامعه و خلاف خواسته‌ی استعمارگران است اهمیّت دهد.

پیشوایان اسلام فرموده‌اند: اگر فرقی بین نیک و بد نگذاریم و افراد نیکوکار و مطیع را دوست نداشته باشیم و یا به آنها محبت نکنیم و از افراد بدعمل و دور از اخلاق تبری و بیزاری نجوئیم بدکار، به اعمال زشتش تشویق می‌شود و نیکوکار، به سوی اعمال نیکش پیش نمی‌رود لذا این سخن که همه را خوب بدانیم از فکر استعماری و ناصحیح سرچشمه گرفته و عقل آن را تصویب نمی‌کند.

«آقای محبتی مطالب فوق را مورد تأیید قرار دادند و بحمدالله در مدّتی که در مشهد بودند موفق شدند که برادرشان آقای یارمراد را مستبصر کنند و اسم ایشان را محمّد حسن بگذارند».

و ضمناً در مدّتی که این دو برادر در مشهد بودند تحصیلات جدید و دینی و مقدمات و سطوح عالیّه را تکمیل کرده و موفق شده‌اند عقائد چند نفر از اقوام و نزدیکانشان را که جزء اهل حق بوده‌اند اصلاح کنند و آنها را مسلمان واقعی معرفی نمایند که عکس و شرح حال یک‌یک آنها در دفتر «کانون بحث و انتقاد دینی» مشهد ضبط شده است.

بحثی در مکه

در سال ۱۳۵۲ شمسی ماه ربیع الاول که برای عمره‌ی مفرده و زیارت خانه‌ی خدا و تحقیق از مذاهب مختلف جهان به ممالک عربی و عربستان سعودی و مکه مشرف شده بودم در نیمه شبی که اطراف کعبه با همه‌ی شکوه و عظمتش بیش از دو سه نفری، زائر وجود نداشت و حرم کاملاً خلوت بود جوان سیاه‌پوستی که از هویت او تا همین امروز مطلع نشده‌ام نزد من آمد و با زبان عربی که معلوم بود در عربستان سعودی یاد گرفته و کاملاً بر آن مسلط نیست پرسید: شما در مسائل اعتقادی و اسلامی عالمید، می‌خواهم چند سؤال از شما بکنم.

گفتم: مختصر چیزی می‌دانم ممکن است بتوانم پاسخ سؤالات شما را بدهم.

گفت: فلسفه‌ی حج چیست؟

گفتم: مختصر جواب بگویم یا مفصل؟

گفت: من دانشجوی دانشگاه مکه‌ام اطلاعاتم بد نیست می‌توانید مطالب را خلاصه کنید که وقت شما را زیاد نگرفته باشم.

گفتم: بسیار خوب.

فلسفه‌ی حج

شما می‌دانید که اولین شرط وجوب حج، استطاعت یعنی تمکن مالی و بدنی است کسی که مستطیع نباشد و به زحمت خود را به مکه برساند حجش قبول نیست، حتی باید ثروتی داشته باشد که برای اهل بیتش در وطن بگذارد.



بدن سالمی داشته باشد که بدون هیچ گونه ناراحتی برود و باز گردد. و علاوه چون اسلام عمل حج را در اولین سال استطاعت واجب فوری قرار داده و از طرفی کار و کوشش بر هر فرد مسلمان واجب است طبعاً در سنین جوانی مستطیع شده و به مکه خواهند رفت بنابراین افرادی که برای حج انتخاب می‌شوند غالباً مردمان مسلمان جوان پولدار سالمی هستند که اکثراً در آینده قدرتها را بدست می‌گیرند و سرنوشت مسلمانان ضعیف را تعیین می‌کنند، اینان برای حج انتخاب می‌شوند. این افراد را باید تربیت کرد؛ غرور و طغیانی که آنها ممکن است در اثر ثروت که ((إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ)) یعنی: انسان سرکشی و طغیان می‌کند اگر بی‌نیاز شود؛ بوجود آید باید سرکوب نمود.

لذا اسلام برنامه‌ی حج را چنین تنظیم می‌کند یک فرد مسلمان از میقاتگاه که لااقل حدود صد کیلومتر راه است باید مُحرَم شود.

اول: لباس احرام

انسان باید تمام علائق و تفوقی که بوسیله‌ی لباس که اهمّ وسائل زینت است از خود دور کند تا به این وسیله شاه و گدا، عالم و جاهل قدرتمند و ضعیف همه با هم متحدالشکل شوند و تفوقهای ظاهری و علائق مادی به کناری گذاشته شود، زیرا تا وقتی درجه و نشان بر دوش یک افسر و لباسهای گرانقیمت به تن یک تاجر و عبا و عمامه بر دوش و سر یک روحانی وجود دارد محال است که در کنار یک فرد مسلمان معمولی قرار گیرد تا نوبت به حل مشکلات اساسی اسلامی برسد.

لذا اول بوسیله‌ی لباس احرام اتحاد شکل و یکنواختی بین مسلمانان بوجود می‌آورد و این تفوقها و علائق و عناوین مادی را از بین می‌برد.

پاک بودن لباس احرام حاکی از رعایت نظافت اسلامی است غصبی نبودن لباس احرام دلیل بر لزوم عدم تجاوز و دادگستری مرد حاجی است.



لباس احرام دوخته و گره خورده نباشد تا نتوانند کوچکترین مزیتی بوجود آوردند و با اخلاص و بی‌آلایشی قدم به وادی اتحاد و دوستی اسلامی بگذارند.

دوم: نیت خود را خالص قرار دهد

یعنی باید نیت کند که احرام را برای انجام فرمان خدا بر خود قرار می‌دهد که در این مرحله دل و روح خود را از علائق پاک می‌کند و آنچه‌ای که پاکان جهان همه‌ی کارهایشان به منظور فرمان خدا است او هم در این مقام به منظور فرمان خدا مُحرم می‌شود و در نتیجه از نظر روح و روان با کلیه‌ی حجاج مساوی می‌گردد و شئون و اغراض دیگر به کناری ریخته می‌شود.

سوم: گفتن لبیک است

یعنی همه با یک زبان و یک دل پاسخ پروردگار را بدهند و نفی شرک و طاغوت‌پرستی و کلیه‌ی علائق مادی را بنمایند و با این سه شرط واجب احرام، توحید زبانی و قلبی و لباسی را ایجاد کنند.

وقتی زبان و دل و لباس یکی شد چیزی برای تفرقه و دوئیت باقی نمی‌ماند.

در اینجا است که مقدمات احرام بوجود آمده و طبعاً نباید در پی لذائذ برود تا امروز اگر ممکن بود با زن خود همبستر شود عقد و ازدواج کند بوی خوش استعمال نماید زینت کند موی زائد را از بدن کم کند و خلاصه تا بیست و چهار چیز را که همه‌ی آنها با خواسته‌های نفسانی موافقت دارد چه حلال و چه حرام اگر انجام دهد خلاف احرام است و حق انجام آنها را ندارد، باید ریاضت بکشد نفس و خواسته‌های خود را کنار بگذارد شیطان را طرد کند، زمینه‌ی دل و قلب خود را برای اطاعت پروردگار، اسلام واقعی که تسلیم دل و روح و جسم است آماده کند تا بتواند با پاکان، اولیاء خدا، در راه اهداف مقدس اسلامی همگام شود.

اسلام با عمل احرام آنچه‌ای روحیه‌ی تجاوز را در یک مسلمان می‌کشد که گیاه حرام را نمی‌تواند در حال احرام از جا بکند چه رسد که به شکار حیوانات و یا تجاوز به انسانها برود.



مسلمانی که دستور دارد به حیوانات بلکه به گیاه تجاوز نکند کجا به خود اجازه می‌دهد که به مردم مسلمان و حقوق آنها تجاوز کند.

مسلمانی که در حال احرام نمی‌تواند زبان به فحش و بدگوئی باز کند کجا دروغ می‌گوید و یا غیبت می‌کند و یا حقیقت را در اجتماع مسلمانها نمی‌گوید.

شما یک دانشجوی مستعدید اگر دقتی در سایر اعمال حج بکنید متوجه خواهید شد که اسلام بوسیله‌ی برنامه‌ی حج می‌خواسته قدرتمندان و ثروتمندان مسلمان را در هر سال یک مرتبه دور هم جمع کند و با احرام که مقدمه‌ی حج است تمام علائق و خودخواهیها تفوق‌طلبیها و تفرقه‌ها را از بین ببرد و سپس با اعمالی که هیچ فلسفه‌اش را نمی‌داند از قبیل هفت شوط طواف دور خانه‌ی کعبه و سعی بین صفا و مروه و تقصیر و وقوف در عرفات و مشعر و منی روحیه‌ی تعبد و بندگی را در او ایجاد کند. رمی جمرات نماید تا با دل و عمل از شیطان دور شود و وسوسه‌ی او را در خود، راه ندهد.

قربانی کند تا نمودار کشتن تمام صفات و روحيات حیوانی باشد و آنچه در این موقع باقی می‌ماند انسانیت انسان، واقعیت انسان و حقیقت انسان باشد.

در مقام حضرت «ابراهیم» (علیه‌السلام) بایستد و نماز بخواند تا چون او مسلمان واقعی باشد در تمام شدائد صابر، مجاهد، بت‌شکن، موحد و دل‌به‌غیر خدا نبندد حتی جبرئیل خدا را هم به استمداد نطلبد و خلاصه سر را هم بتراشد و این جزئی وسیله‌ی زینت را از خود دور کند.

مبادی آن را وسیله‌ی تفوق بر کسانی که فاقد این زینت‌اند قرار دهد.

حال که هزاران مسلمان قدرتمند را از هر «فج عمیقی» یعنی از همه‌ی ممالک از دور و نزدیک، دور هم جمع کرده و این چنین آنها را ساخته، قلب آنها را پاک، شیطان آنها را مطرود، صفات حیوانی آنها را معزول و تمام وسائل تفوق‌طلبی را از دست آنها گرفته و حتی نگذاشت از موی سر هم برای این مقصود استفاده کنند، متصور است که چند منظور از این مقدمات و این ریاضت چند روزه برای آنها داشته است:



۱- به آنها بگوید مسلمانان در پیشگاه الهی همه با هم مساوی هستند و هر که از این برنامه بهتر استفاده کند و همیشه در ظاهر و باطن تفوق، تجاوز، علو و برتری بر سائر مسلمانها را کنار بگذارد و تقوی داشته باشد نزد خدا گرامی تر است.

۲- پس از این تربیت حال که آنها را دور هم جمع کرده کنفرانس بزرگ اسلامی را تشکیل دهند تا مردم مسلمان به فکر حل مشکلات سائر مسلمانها باشند و ممالک اسلامی را از زیر بار استعمار نجات دهند.

سالی یکبار قدرتمندان مسلمان دنیا، مستطیعان مسلمان عالم همدیگر را ببینند و از افکار یکدیگر با کمال صفا و صمیمیت استفاده کنند و تجربیات عقلاء جهان را برای پیشبرد مقاصد اسلامی در ممالک خود پیاده کنند.

اگر اسلام آنها را مانند سران کشورهای مختلف عربی دنیا در کنفرانسهایی که تشکیل می دهند وادار به احرام و اعمال حج نمی کرد و با همان تفوق طلبیها آنها را هم در مکه جمع می نمود همان گونه که هیچ یک از آن کنفرانسها به نتیجه نرسیده مردم مسلمان هم به نتیجه نمی رسیدند.

یک نمونه ی تاریخی

وقتی «پیغمبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) می خواهد بزرگترین مسأله ی حیاتی اسلامی یعنی خلافت و امامت را که خداوند در قرآن اسمش را ((النَّبِیُّ الْعَظِیْمِ)) یعنی خبر پر اهمیت و بزرگ گذاشته عنوان کند و می داند که این مردم همه چشم به خلافت دوخته و نزاعها درباره ی آن خواهند کرد زیرا خدا در قرآن فرموده: ((الَّذِی هُمْ فِیهِ مُخْتَلِفُونَ))^۱ آنچنان که آنها درباره ی مسأله ی خلافت که همان نبأ عظیم است اختلاف دارند ابلاغ کند.

۱- سوره ی نبأ، آیه ی ۲.

۲- سوره ی نبأ، آیه ی ۳.



تمام مردم مسلمان را اوّل به حج دعوت می‌کند تا بتواند آنها را تا حدّی از آن تعصّبات جاهلانه، دوئیته‌ها، اختلافها، تجاوزها، پاک کند سپس «علی بن ابیطالب» (علیه السلام) را به خلافت نصب نماید والاّ اگر آنها اعمال حج را انجام نداده بودند مگر ممکن بود با حضرت «علی» (علیه السلام) بیعت کنند.

و او را ولو موقت به خلافت بپذیرند آنان سالها بود انتظار مرگ «پیامبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) را می‌کشیدند تا بتوانند خلافت را غصب کنند اینها همان کسانی هستند که نگذاشتند پیامبر وصیت‌نامه‌ای را که مربوط به همین مسأله‌ی خلافت بود بنویسد زیرا در آنجا اعمال حج را انجام نداده بودند ولی در اینجا همان عدّه با گفتن «بخ بخ لک یا علی» خلافت آن حضرت را تأیید کردند. این بود خلاصه و فشرده و گوشه‌ای از فلسفه‌ی حج.

این دانشجو تشکر کرد و دو سؤال زیر را پرسید:

سؤال ۱- چرا امروز از این فلسفه استفاده نمی‌شود و پس از اعمال حج آن کنفرانس بزرگ اسلامی که نتیجه‌ی همه‌ی اعمال حج است با وجود این همه مشکلات برای مسلمانان جهان، تشکیل نمی‌گردد؟

پاسخ ما:

چون استعمار خارجی سالها تحقیق کرده، می‌داند رگ حیات مسلمانان کجا است یا کوشیده آن را قطع کند و یا بی‌اثر بگذارد و حتّی المقدور نگذارد که از این برنامه‌های ارزنده استفاده کنند شما می‌بینید که اعمال حج تمام می‌شود و مردم، راهی اوطان و ممالک خود می‌گردند بدون آنکه پرسند: چرا آمده‌ایم؟ و چه باید بکنیم؟ زیرا استعمار در مرحله‌ی اوّل آنها را نسبت به یکدیگر بدبین کرده و سپس آنها را به جان هم انداخته است.

من خود به چشم دیدم (چند سال قبل) روز جمعه بعد از اعمال حج خطیب در خطبه‌ی نماز جمعه تنها به شیعیان حمله می‌کرد و آنها را با آنکه ملک سعود اجازه‌ی



ورود به مسجدالحرام داده بود مشرک می خواند و فکر می کرد بزرگترین مشکل اسلامی را حل کرده و حال آنکه در همان موقع اسرائیل حملات شدیدی به مسلمانها داشت کشتار دسته جمعی از آنها می کرد، اراضی آنها را غصب کرده و مسجدالاقصی آنها را آتش می زد این استعمار بود که آنها را اینگونه منحرف کرده و اتحاد را از میان آنها برداشته بود.

سؤال ۲- با اینکه اسلام اسراف را حرام می داند چرا عربستان سعودی قربانیها را زیر خاک می کند؟

پاسخ ما:

اگر مسلمانان از مسأله‌ی حج که یک فریضه‌ی دینی و مذهبی است نتوانند بهره‌برداری کاملی بکنند دلیل آن نیست که در وضع قانون حج نقصی وجود دارد. در مسأله‌ی قربانی که اشاره‌ای به فلسفه‌ی آن شد، منظور پروردگار علاوه بر آنچه گذشت این بوده است که گوشت قربانی مورد استفاده‌ی حاجی برای تقویت در عبادت و کمک به مستمندانی که سختی کشیده و رنج دیده‌اند قرار گیرد و خاطره‌ی فداکاری پیامبر بزرگ خدا حضرت «ابراهیم» (علیه السلام) محفوظ بماند، چنانکه قرآن در سوره‌ی حج آیه‌ی ۳۰ می‌فرماید:

((فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ))^۱ یعنی: از گوشت قربانی بخورید و به

فقراء سختی کشیده و رنج دیده نیز بخورانید. و در همان سوره باز می‌فرماید:

((فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ))^۲ یعنی: از گوشت قربانی بخورید و به سائل

و فقیر نیز بخورانید.

این حکم صریح اسلام است.

۱- سوره‌ی حج آیه‌ی ۲۸.

۲- سوره‌ی حج آیه‌ی ۳۶.



لذا تا وقتی بشر دارای زندگی ماشینی نبود جمعیت محدودی به حج می‌رفتند و تمام گوشت قربانی مصرف فقراء آن سامان می‌شد ولی از روزی که وسیله‌ی مسافرت آسان شده و تعداد حجّاج به قدری است که قربانیهای آنها بیشتر از مصرف فقراء آنجا است، در مقابل هم، وسائل نگهداری گوشت بوسیله‌ی سردخانه‌های مجهّز اختراع شده و لذا وظیفه‌ی سران ممالک اسلامی است که ترتیبی بدهند و سردخانه‌هایی در کنار صحراء منی بسازند و وضعی بوجود بیاورند که گوشتها فاسد نشود و در دوره‌ی سال کمبود گوشت فقراء مسلمان را تأمین کند لذا در سال ۱۳۴۶ هجری شمسی که من به زیارت حج مشرفّ بودم بعضی از مراجع بزرگ تقلید شیعه این پیشنهاد را به دولت عربستان سعودی کردند و حتی تصمیم به انجام آن هم گرفته شد ولی دست استعمار هنوز نگذاشته که این دستور قرآن عملی شود و از این اسراف جلوگیری گردد. در این موقع جوان دانشجو تشکر کرد و از هم جدا شدیم.

چرا نام ائمه (علیهم السلام) در قرآن صریحاً ذکر نشده

در همین سفر یک جوان سودانی که او هم برای تحصیل به مکه آمده و در دانشکده‌ی الهیات و معارف اسلامی آنجا شرکت نموده بود با من آشنا شد و پس از آنکه او از نام من سؤال کرد و من او را شناختم و خود را عبدالرحمن بن محمد معرفی می‌کرد از من پرسید:

با اینکه شیعیان معتقدند که همه‌ی علوم و معارف در قرآن بیان شده و از اهمّ معارف شناختن خلیفه و امام و جانشینان «پیامبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) است چرا نام خلفاء و ائمه صریحاً در قرآن ذکر نشده است؟
آیا اگر با صراحت نام آنها ذکر می‌شد که اختلافات از میان برداشته می‌شد بهتر نبود؟

من در جواب گفتم:

به چند علت این عمل انجام نشده است.

اول: شما اگر تاریخ را مطالعه کنید و کیفیت جمع‌آوری قرآن را در زمان خلفاء در نظر بگیرید متوجه خواهید شد که یکی از وسائل حفظ قرآن از تحریف که بوسیله‌ی خدا انجام شده همین صریح ذکر نکردن اسامی خلفاء و امامان است.



زیرا یک معنی آنکه خدا در قرآن می‌فرماید: ((إِنَّا لَحُنَّ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُدْرُ

لِحَفِظُونُ)) یعنی: ما قرآن را نازل کرده‌ایم و ما آن را از تحریف حفظ می‌کنیم.

این است که جملات قرآن به نحوی بیان شده که دشمنان و مغرضین حقیقت و معنی آنچه بر ضرر آنها است درک نمی‌کنند تا آنها را از قرآن حذف نمایند.

شما می‌دانید پس از وفات «پیامبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) جمعی بر سر خلافت نزاعها کردند همه مایل بودند گوی خلافت را ببرند و قرآن هم به این صورت جمع‌آوری نشده بود اگر در آیات قرآن نام یکی از خلفاء صریحاً ذکر می‌شد ممکن بود مغرضین در وقت تنظیم قرآن آن آیات را از قرآن حذف کنند ولی خدا با آنکه علائم و خصوصیات امام و خلیفه را کاملاً ذکر کرده که هر عاقلی فوراً او را می‌شناسد در عین حال صریحاً اسم نبرده و آیات قرآن را از دستبرد خائنین حفظ کرده است.

دوم: اگر در قرآن خداوند متعال نام خلفاء واقعی را ذکر کرده بود ممکن بود افراد مغرض فرزندان خود را به آن نامها بخوانند و آنها را به عنوان خلفاء پیامبر معرفی کنند و امر را بر مردم مشتبه نمایند ولی حالا که آنها را با علائم و خصوصیات معرفی کرده و تعیین فرد را به عقل واگذار نموده، عقلاء جهان منحصرأ خلفاء واقعی را به خلافت می‌شناسند؟

سوم: گفته‌اند: «الكنایة ابلغ من التصريح» یعنی گاهی کنایه مطلب را از تصریح کردن بهتر می‌رساند.

مثلاً اگر شخصی وارد اتاق شد ما گفتیم (ایکس) آمد فقط ورود او را به اتاق خبر داده‌ایم اما اگر وقتی آن شخص وارد اتاق می‌شود بگوئیم: عالم، دانشمند، مرد با فضیلت آنکه صاحب قدرت است وارد اتاق شد علاوه بر آنکه از ورود او به اتاق خبر داده‌ایم علم و دانش و قدرت و فضیلت را برای او ثابت نموده‌ایم.



پروردگار متعال در قرآن عیناً این عمل را نسبت به پیشوایان و جانمشینان واقعی «پیامبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) انجام داده است.

مثلاً در یک جا می‌گوید: ((إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ

الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ)) یعنی: ولی و صاحب اختیار شما خدا و رسول او است و کسانی هستند که نماز می‌خوانند و در حال رکوع زکات می‌دهند. در اینجا می‌توانست بگوید: ولی شما «خدا» و «رسول» و «علی بن ابیطالب» است، ولی اگر اینگونه می‌فرمود ایمان و بندگی او را ثابت نکرده بود، ولی در این قالب که بیان شده علاوه بر آنکه همه‌ی مسلمانان دانستند که آن مؤمن «علی بن ابیطالب» (علیه السلام) است خدا ایمان و اقامه‌ی نماز و دادن زکات و اطاعت او را امضاء کرده است.

بنابراین اگر قرآن به اسم و نام خلفاء «پیامبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) را معرفی می‌کرد بر خلاف بلاغت و فصاحت بوده و دشمن را نسبت به خود حساس کرده بود.

چهارم: آنکه قرآن کتابی است که شامل تمام علوم و معارف سعادتبخش بشر است و پر واضح است که این چنین کتابی نمی‌تواند تمام مطالب را مشروحاً بیان کند بلکه باید هر مطلبی را با اشاره و اجمال ذکر نماید و شرح آن را به «پیامبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) که قرآن به آن حضرت خطاب شده و واسطه‌ی وحی است واگذار نماید زیرا فرموده‌اند: «أَتَمَّا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مِنْ خُوطْبٍ بِهِ» یعنی: قرآن را تنها کسی که به او خطاب شده می‌شناسد و به معارف آن پی می‌برد.

مثلاً درباره‌ی همین مسأله مورد بحث قرآن با اجمال فرموده:

((أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ))^ط

یعنی: خدا و رسول و صاحبان امر خود را اطاعت کنید.

۱- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۵۵.

۲- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۵۹.



پیامبر در تفسیر این آیه‌ی شریفه در دهها روایت و حدیث معنی اولوالأمر و یا خلفاء بعد از خود را ذکر کرده است و اسامی یک‌یک آنها را صریحا بیان فرموده است. و شما می‌دانید حدیث متواتر حجّت است.

اسامی خلفاء

جوان سودانی گفت:

ممکن است خلاصه‌ی این احادیث را برای من بیان بفرمائید؟

گفتم: مانعی ندارد، این احادیث در کتب اسلامی ذکر شده و احتیاج به نقل مدرک خاصی ندارد و مضمون آن احادیث این است که «پیامبر اسلام» (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: خلفاء من بعد از من دوازده نفرند همه‌ی آنها از قریش‌اند، همه‌ی آنها از بنی‌هاشم‌اند اول آنها حضرت «علی بن ابیطالب» (علیه السلام) بعد فرزند او «حسن بن علی» (علیه السلام) سپس فرزند او «حسین بن علی» (علیه السلام) است بعد نه نفر یکی پس از دیگری از فرزندان «حسین» (علیه السلام) به این نامها: «علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، حسن بن علی، المهدی حجّة بن الحسن» (صلوٰة الله علیهم اجمعین) است.

جوان سودانی گفت: این نامها را همه‌ی اهل سنت قبول دارند؟!

گفتم: جواب قانع‌کننده‌اش آسان است الآن سؤال می‌کنیم: داناترین دانشمندان مکه در عقائد کیست؟ و موضوع را در همین مسجد از آنها می‌پرسیم.

گفت: پس ضمنا سؤال کنید که اگر اینها خلیفه‌اند چهار خلیفه‌ی معروف که تنها یکی از آنها جزء این چهار نفرند چکاره‌اند؟

گفتم: مانعی ندارد می‌رویم از آن مدرّسی که در گوشه‌ی مسجد الحرام تدریس می‌کند سؤال می‌کنیم، نزد او رفتیم و پرسیدیم که: اعلم علماء مکه در اصول عقائد کیست؟



شخصی را معرفی کرد که او تصادفاً در گوشه‌ی دیگر مسجد مشغول تدریس بود به او گفتیم یک چنین سؤالی داریم. گفت: پاسخ این سؤال را من نمی‌دانم شما از فلان عالم که از همه‌ی علماء مگه داناتر است سؤال نمائید.

به سائلی که شرحش مفصل است وقت گرفتیم و مسائل دیگری را هم که شاید در آتیه نزدیک در این جزوات بنویسیم در نظر گرفتیم و به نزد او رفتیم تشکیلات ایشان، فوق‌العاده تشریفاتی بود ولی با کمال محبت از ما پذیرائی کرد و سؤالات ما را یک‌یک جواب داد (اگر چه بعضی از آنها قانع‌کننده نبود) ولی برای رسیدن به سؤال منظور می‌گذشتیم تا این سؤال را عنوان کردم و گفتم: آیا روایاتی که نقل کرده‌اند «پیامبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) فرموده خلفاء من بعد از من دوازده نفرند مورد قبول شما است؟

گفت: این روایات متواتر است و از نظر من صحیح است و مسلم گفته‌ی رسول خدا است.

گفتم: شما چگونه آن را با این معنی که بین مسلمانها معروف است که خلفاء چهار نفرند جمع می‌کنید یک مقدار فکر کرد و بعد گفت: حقیقت این است که درباره‌ی این مسأله مطالعه‌ای ندارم شما اگر به مدینه می‌روید از بزرگترین علماء عربستان شیخ «عبدالعزیز بن الباز» سؤال کنید. از ایشان خداحافظی کردیم و مجلسمان خاتمه یافت.

شب بعد با جوان سودانی در مسجدالحرام نشسته بودیم می‌گفت: این علماء چه می‌کنند؟! مسأله‌ای با این اهمیّت را فکر نکرده‌اند! یا نمی‌توانند جواب بگویند! آیا شما خودتان در این موضوع فکری کرده‌اید؟

گفتم: بلی ولی می‌خواستم او جواب بگوید.

گفت: نه اتفاقاً قرار بود که صحت و سقم این حدیث را از او سؤال کنیم و سؤال هم شد و او صحت حدیث را تصدیق کرد.

گفتم: شاید جواب من شما را قانع نکند.

گفت: اتفاقاً جواب شما مرا بهتر قانع می‌کند چون با انصاف و حقیقت توأم است.



گفتم: قرآن می‌گوید: **((وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا))**^۱ یعنی: آنچه را پیامبر برای شما آورده همان را بگیرید و آنچه را نهی کرده ترک کنید. زیرا می‌دانیم که آنچه پیامبر می‌گوید وحی است و از جانب خدا است و هیچ کلامی را که مربوط به معارف اسلامی باشد از هوای نفس نمی‌گوید: **((وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ))**^۲ بنابراین عقل و نقل به ما دستور می‌دهد که معتقد باشیم خلیفه‌ی بلافصل «پیامبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) که از جانب خدا تعیین شده «علی بن ابیطالب» (علیه السلام) است و بعد یازده فرزند او می‌باشد که در روایات به نام آنها اشاره شده بخصوص در تفسیر آیه‌ی شریفه‌ی: **((أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ))**^۳ خصوصیتی از آنها ذکر شده است که بعدها تحقق یافت و یکی دیگر از معجزات پیامبر اسلام نقاب از چهره برداشت و لذا ثابت است که خلفاء پیامبر همان دوازده نفرند که نام برده شد و بقیه خلیفه نیستند.

گفت: خیلی متشکرم و به عقیده‌ی من همین دلیل برای اثبات حقایق شیعه کافی است، این جلسه در اینجا پایان یافت. من و او در آن شب از هم جدا شدیم و در دو شب دیگر که درباره‌ی حقایق و معارف شیعه با او سخن گفتم موفق به قبول کردن مذهب شیعه گردید.

که اگر مقتضی شد به یاری پروردگار آنچه با آن جوان سودانی روشنفکر بحث شد در این جزوات بیان خواهیم کرد.

۱- سوره حشر، آیه ۷

۲- سوره‌ی نجم، آیات ۳ و ۴.

۳- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۵۹.

پاسخ نامه ها

چرا دعاها مستجاب نمی شود؟

در نامه‌ی مورّخه‌ی ۲۴ / ۱ / ۱۳۵۱ جوان محصلی از تهران سؤال می‌کند: خداوند فرموده است مرا بخوانید و دعا کنید، تا دعای شما را اجابت کنم. پس چرا این همه دعا‌های ما مورد اجابت واقع نمی‌شود؟

پاسخ ما:

طبق نصّ صریح قرآن و اخبار و روایات بسیاری که در این باره از «ائمّه‌ی اطهار» (علیهم السّلام) رسیده است، خدای متعالی وعده داده که دعای مردمان را مستجاب کند و حوائج آنها را بر اساس مصلحت و سعادتشان اجابت نماید، چنانکه خود در قرآن مجید می‌فرماید:

((وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ

يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ ذَاخِرِينَ)).^۱

یعنی: پروردگارتان فرموده: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم بدرستی که کسانی که از عبادت من تکبر می‌کنند به زودی در حالت ذلّت و حقارت وارد جهنّم می‌شوند.

پیشوایان و رهبران دینی و «ائمّه‌ی اطهار» (علیهم السّلام) نیز منظور از عبادت را در این آیه‌ی شریفه، دعا بیان فرموده منکرین از عبادت را تکبر ورزان نسبت به دعا

۱- سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۶۰.



معرفی نموده‌اند، که منجمله به ذکر بیانی از «امام باقر» (علیه السلام) در این باره می‌پردازیم.

زراره از حضرت «امام باقر» (علیه السلام) نقل می‌کند که آن حضرت فرمودند:
 انَّ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: «إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي
 سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ» قال هو الدّعاء و افضل العبادة الدّعاء
 قلت: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لِأَوَّاهٌ حَلِيمٌ» قال الاوّاه هو الدّعاء.^۱
 یعنی: خداوند عزوجل می‌فرماید: «بدرستی که کسانی که از عبادت من تکبر کنند،
 زود است که در حالت ذلت و حقارت داخل جهنم شوند»
 امام (علیه السلام) فرمودند: مراد از عبادت دعا است. عرض کردم: (خداوند
 درباره‌ی حضرت ابراهیم می‌فرماید: بدرستی که ابراهیم اواه و حلیم بوده است.
 حضرت فرمودند: منظور از اواه بسیار دعاکننده است. بنابراین دعا کردن و از ثمرات
 ارزنده و اثرات پر ارزش آن بهره‌مند شدن مسیر کاملی است برای کسب معنویت و
 درک حقایق ناشناخته و پرواز به سوی کمالات انسانی و روحانی.

چرا دعاها اجابت نمی‌شود؟

ولی راستی پس چرا این همه دعاها بی‌اثر مانده و آه‌ها و ناله‌ها ثمری ندارد؟
 چرا این همه دستهای دراز شده‌ی به طرف آسمان تهی برمی‌گردد و سؤالات
 بی‌جواب می‌ماند؟
 چرا تضرع و زاریها، اشکها و التماسها در راه تحقق بخشیدن به آرزوها و ایده‌ها
 بی‌نتیجه مانده و دردی دوا نمی‌کنند؟
 مگر نه این است که پروردگار خود وعده داده، که دعا کنید تا حاجتهای شما را
 برآورم؟

۱- اصول کافی باب فضل الدعاء و الحث علیه.



مگر نه این است که خالق رثوف و مهربان خود پیمان بسته که مرا بخوانید تا پاسخ شما را بدهم؟

پس راز بی نتیجه ماندن دعاها و علت بی اثر شدن التماسها و خواهشها چیست؟
و راستی کوتاهی و تقصیر از ما است یا کم لطفی از جانب او؟! جرم و گناه از آن ما است یا کم عنایتی و محبت از سوی وی؟!!

وفای به عهد و پیمان

در پاسخ می گوئیم: درست است که پروردگار در قرآن فرموده مرا بخوانید و حاجتهای خود را از من بخواهید تا به آنها پاسخ گویم.
آری، به حقیقت او به ما وعده داده و عهد کرده که دعاها را مستجاب کند و نیازها و احتیاجات مردم را بر اساس مصلحتشان تأمین نماید، ولی آیا وفای به عهد و پیمان تنها مخصوص او است؟
آیا ما افراد بشر هیچ وظیفه و مسئولیتی در برابر عهدها و پیمانهای خود با خدا نداریم؟ آیا پیمان شکنی از سوی ما نیکو و پسندیده است؟ قطعاً خیر.
ما نیز در قبال تعهداتی که به خالق خویش سپرده و پیمانی که با او بسته ایم مسئول و موظفیم و پروردگار نیز صریحاً در قرآن می فرماید:

﴿أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ﴾^۱

یعنی: شما به عهدهای من وفا کنید تا من نیز به وعدههای خود نسبت به شما عمل نمایم.
روی این حساب تحقق یافتن وعدههای خدا که یکی از آنها استجاب دعاها و خواهشها است مشروط به آن است که افراد بشر هم نسبت به آنچه با خدا عهد بسته اند جامه‌ی عمل پوشانده و به پیمانها و تعهدات خویش وفادار باشند.

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۴۰.



ولی آیا پیمان خدا با ما چیست؟ ما چه تعهدی با او بسته‌ایم که اینگونه فراموش کرده و از یاد برده‌ایم؟ ما چه وعده‌ای به او داده‌ایم که حال باید به آن وفا کرده و صمیمانه در راه آن بکوشیم!؟

یکتاپرستی و توحید

قرآن مجید این حقیقت را بیان نموده و ما را به عهد فراموش شده‌ی خویش آگاه و مطلع می‌سازد، آنجا که پروردگار می‌فرماید:

((أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَبْنَیَّ ءَادَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا
الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمُ عَدُوٌّ مُّبِينٌ وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا
صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ)۱

یعنی: آیا ما با شما عهد نکردیم ای فرزندان آدم، که عبادت نکنید شیطان را؟ بدرستی که او برای شما دشمنی است آشکار. و (آیا با شما پیمان نبستم) اینکه عبادت نمائید مرا، که این است راه راست (و مسیر اصلی سعادت و خوشبختی)؟

اینجا است که باید گفت مقصّر خود ما هستیم و جرم از آن ما است، مائیم که پیمان خویش را درهم شکسته و عهدمان را بدست فراموشی سپرده‌ایم، زیرا بعکس آنچه با خدا تعهد نموده که:

جز او را نپرستیده و هرگز در خدمت شیطان و شیطان صفتان در نیائیم. تنها مسأله‌ای که در زندگی بیشتر مردم امروز مطرح نیست رضای خدا و تنها کسی که در کارها و برنامه‌ها نقشی ندارد پروردگار است.

۱- سوره‌ی یس، آیات ۶۰ و ۶۱.



ما چگونه انتظار داریم با این همه پیمان شکنی و تخلف از تعهدات خویش، باز خدا دعاهای ما را اجابت کند و خواسته هایمان را برآورد؟

ما چگونه توقع داریم پروردگار وعده‌ی خود را با ما در مورد استجاب دعاها و خواهشها عمل کند و به ایده‌ها و آرزوهایمان توجه نماید، در حالی که از مسیر اصلی سعادت و طریق عبادت و بندگی او منحرف شده و پیوسته در راه ارضاء تمنیات و تمایلات نفسانی خویش می‌کوشیم؟

در حالی که افکار شیطانی و امیال سودجویان را تبعیت کرده و از هوای نفس و خواهشهای دل پیروی می‌نمائیم؟ و خلاصه چگونه می‌خواهیم او دعاهای ما را مستجاب کند حال آنکه در وادی شرک و بت پرستی قرار گرفته و همه چیز را جز او ستایش می‌کنیم؟!

(اقرار و تعهد به توحید)

ممکن است کسی بگوید این پیمان و تعهد یکطرفه است و تنها شرطی است که خدا با ما کرده و فرموده: مرا بپرستید و شیطان را عبادت نکنید.

در صورتی که باید قبول شرط و تعهد به یکتاپرستی از جانب ما باشد و پیمان از سوی ما برخیزد، باید ما به او وعده دهیم که جز او را نپرستیده و فقط او را عبادت نمائیم، در غیر این صورت شاید عده‌ای شرط خدا را قبول نکرده و در نتیجه، مسئولیتی در مورد خویش احساس نکنند! زیرا اقرار و اعتراف باید از زبان ما باشد. در پاسخ می‌گوئیم:

تمام مردم و کلیه‌ی افراد بشر در برابر این شرط الهی بر دو قسمند، یا بوجود خدا معتقد و به آئین وی پایبند و معترفند و یا منکر خدا بوده و نسبت به قوانین و مقررات الهی و برنامه‌های دینی بی‌بندوبار و نامعتقد می‌باشند.

در فرض دوم که بگوئیم به خدا و آئینش بی‌ایمان و سست عقیده‌اند، در این صورت باید گفت: اصلاً دعا و نیایش مطرح نیست و انتظار اجابت و لطف غلط است، زیرا دعا و تمنای از خدا مستلزم اعتقاد به وجود او و اعتراف و عمل به قوانین و دستورات وی می‌باشد.



در قسم اوّل که بگوئیم معتقد به خدا و پایبند به مقرّرات دینی هستیم، باید گفت: در این صورت ناچارند این عهد را با خدا ببندد و شرط وی را تعهّد نمایند. زیرا پیمان به یکتاپرستی و توحید، با دستورات اسلام و قوانین دینی آمیخته و جزء لاینفکّ قرآن است.

آری، مردم مسلمان لااقل در هر شبانه روز ده بار این عهد را تجدید کرده و پیمان به یکتاپرستی را با خالق خویش تحکیم می‌نمایند، آنجا که در نمازها و نیایش خود به درگاه پروردگار تعهّد کرده و می‌گویند:

((إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ))

یعنی: پروردگارا، تنها تو را می‌پرستیم و فقط از تو یاری و استعانت می‌جوئیم. این جمله از نظر ادبیات عرب، حصر را می‌رساند یعنی عبادت و ستایش را تنها به ذات قدّوس حق اختصاص داده و کمک و استمداد را فقط از ناحیه‌ی او مجاز می‌داند.

توحید ایده‌ی اصلی رسالت

عقیده‌ی به توحید و عمل به آن یکی از ارکان مهمّ اسلام و از برنامه‌های خلل‌ناپذیر و اوّلیه‌ی آن می‌باشد.

چه اینکه اوّل دستور آزادیبخش و زندگی‌ساز «پیامبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) متضمّن این اصل اصیل و حیاتی بوده و اسلام با توحید و یکتاپرستی آغاز گردیده است.

آری، «پیامبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) برای اثبات وجود خدا مبعوث نشد و هدفش از رسالت، معتقد نمودن مردم به وجود آفریدگار جهان نبود.

زیرا در این مسأله همه متّحد بودند و اقرار داشتند که بالأخره این جهان، خدا و این موجودات، خالقی دارند.



لذا پروردگار در قرآن مجید خطاب به پیامبرش می‌فرماید:

((وَلَيْن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَسَخَّرَ
الشمسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ))^ط

یعنی: ای پیامبر اگر از مردم سؤال کنی: چه کسی
آسمانها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را مسخر کرده
است؟ می‌گویند: خدا.

و نیز در همین سوره، آیه‌ی (۶۳) می‌فرماید:

((وَلَيْن سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ
الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولَنَّ اللَّهُ))

یعنی: و اگر بپرسی کیست که فرو فرستاد از آسمان، آب
را و زنده گردانید بوسیله‌ی آن زمین را بعد از مرگش؟
می‌گویند: خدا.

لذا «نبی اکرم» (صلی الله علیه و آله) در آغاز بعثت و ابتدای رسالت، به عنوان
عالی‌ترین برنامه‌ی حیاتی و نمایشگر روح آزادیخواه و سعادتبخش اسلام فرمود:
«قولوا لا اله الا الله تفلحوا».

یعنی: بگوئید نیست خدائی جز خالق یکتا، تا رستگار و پیروز شوید.

اینجا است که می‌گوئیم توحید و یکتاپرستی، اعتقاد ناگسستنی و خلل‌ناپذیر
مسلمانان است و باید مردم مسلمان به این حقیقت مهم اقرار و اعتراف نموده و هر
روز عهد خود را با خدای خویش تجدید نمایند و در پیشگاه او پیمان ببندند که جز او
را عبادت ننموده و خود را از بت‌پرستی، شهوت‌پرستی، پول‌پرستی، مقام و جاه‌پرستی
و عبادت هر چه غیر خدا است پاک کرده و تنها در برابر ذات مقدس وی کرنش و
عبادت نمایند.

۱- سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۶۱.



بنابراین مسلمان واقعی آن کسی است که هم در وادی عبادت و اطاعت موحد و یکتاپرست باشد و هم از نظر عقیده و جنبه‌های اعتقادی دارای توحید و قائل به وحدانیت خدا بوده و از هرگونه شرک در عبادت و عقاید پاک و مبراً باشد.

پروردگار متعال نیز می‌فرماید: شما به این عهد و پیمان خود عمل کنید و جز مسیر حق و رضای من راهی نیمائید، تا من نیز به وعده‌ی خود وفا کرده و دعاها و خواسته‌هایتان را بر اساس مصلحت و سعادتتان اجابت نمایم.

لذا مسلمانانی که انتظار دارند خداوند به خواسته‌هایشان پاسخ داده و دعاها را مستجاب کند، باید با یک خودسازی و بازیابی کامل، وجود خویش را از هر چه غیر خدا و جز رضای او است بشویند و تنها به پرستش او و اطاعت از فرامین ارزنده و نظام عالی و آسمانی وی همّت گمارند.

این بود مختصری درباره‌ی یکی از علل مهمّ عدم استجابت دعا.

اجابت دعا بر اساس مصلحت و سعادت

البته ناگفته نماند، که گاهی ممکن است یک فرد مسلمان کاملاً موحد و معتقد باشد ولی پروردگار متعال بر اساس مصلحت و علمی که در نظر دارد، دعای او را اجابت ننماید.

زیرا اولاً آنچه ما درباره‌ی علت عدم استجابت دعا گفتیم، یکی از بی‌نهایت دلایل و عواملی بود که در این زمینه وجود دارد و ثانیاً هر کجا نامی از دعا و وعده‌ی اجابت او بردیم، این شرط در آن بود که گفتیم: پروردگار وعده داده که دعاها را بر اساس مصلحت آنها مستجاب کند.

آری، چه بسا اتفاق می‌افتد که انسان به علت بی‌اطلاعی و دید کوتاه و ضعیفی که نسبت به مسائل دارد حاجتی را از خدا طلب می‌کند، ولی چون آن خواسته به نفع سعادت او و بر اساس مصلحت وی نمی‌باشد، پروردگار حاجتش را رد کرده و خواسته‌اش را برآورده نمی‌سازد، درست مانند کودک کم‌درک و نادانی که چون از طیب، نان و یا غذای دیگری که برای او مضرّ است و مرضش را تشدید می‌کند، طلب



می‌کند، پز شک دلسوز و مهربان، به این خواسته و میل او پاسخ نمی‌دهد و خواهشش را رد می‌کند، چون می‌داند که خوردن نان نه تنها بر وفق سعادت و مصلحت او نیست بلکه باعث شدت بیماری و احیاناً مرگ وی می‌شود، لذا از خوردن آن سخت جلوگیری می‌کند، خداوند متعال نیز با کمال رأفت و مهربانی تعهد نموده که در صورت یکتاپرستی و توحید، دعا‌های مردم مسلمان و مؤمن را بر اساس مصلحت و طبق سعادت آنها اجابت فرماید و تا جائی که خواسته‌ها و خواهش‌هایشان بر وفق منافع کلی فردی و اجتماعی در جنبه‌های مادی و معنوی باشد به آنها پاسخ دهد.

معجزه، کرامت، سحر

در نامه‌ای سؤال شده: فرق معجزه و کرامت و سحر چیست؟ و چرا پیامبران معجزه می‌کرده‌اند؟

پاسخ ما:

قبل از اینکه فرق این سه موضوع معلوم گردد، لازم است معنی هر یک توضیح داده شود تا پس از شناخت آنها، فرقتشان روشن شود.

معجزه

معجزه در اصطلاح حقیقتی است که هیچ یک از افراد بشر به اتکای نیروی بشری قادر به انجام آن نباشند و عجز و ناتوانی آنان در برابر انجام آن کار، ظاهر شود.^۱

کرامت

کرامت اختیار اجرای امور خارق‌العاده از جانب پروردگار به بندگان «شایسته» خود، به جزای اعمال نیکوئی که انجام داده‌اند.

سحر

سحر هنری است که ساحر یا جادوگر بوسیله‌ی مهارت و سرعت کار، با استفاده از وسائل طبیعی چیزی را در نظر مردم فوق‌العاده یا غیر عادی نشان دهد. خدعه و نیرنگ و ایجاد تخیلات موهوم در افراد و دقت در کار.^۲ کاری که در آن فریبندگی و گیرندگی باشد.^۳

۱- مفردات راغب.

۲- مفردات راغب.

۳- فرهنگ عمید.



جلوه دادن باطل به صورت حق و آن چه انسان، از حيله انجام می دهد.^۱

فرقهای معجزه و سحر

یکی از فرقهای معجزه و سحر، این است که معجزه حقیقت است، ولی سحر، با استفاده از مواد طبیعی، دگرگونه جلوه دادن عمل و کاری است، به صورتی دیگر و حقیقت خارجی ندارد.

معجزه، امر خارق العاده‌ای است که خداوند متعال توسط پیامبر یا امام انجام می دهد و بوسیله‌ی آن، حقیقی اثبات شده و ثبات رسالتی تحکیم می یابد.

ولی سحر، هنرنمایی و چشم بندی و عمل زیرکانه‌ای است که برای بد جلوه دادن حقایق و تحریف واقعیتهای بکار گماشته می شود.

معجزه مخصوص خدا است که بوسیله‌ی انبیاء یا ائمه انجام داده می شود و تعلیم گرفتنی نیست.

هر چه مردم بکوشند و تعلیم گیرند مانندش را نمی توانند بسازند. ولی سحر، آموختنی و فراگرفتنی است و آگاهی به فنون و اسرار آن، راه را برای سحر کردن دیگران هم باز می کند و می توان آن را بوسیله‌ی آموزش و تعلیم، یاد گرفت.

معجزه، را پیامبر می تواند طبق خواسته‌ی مردم و به مقتضای نیاز آنان (به فرمان خدا) عملی کند، ولی سحر از محدوده‌ی فراگیری و آموخته شده، قدم فراتر نمی گذارد و فنون و رموزی را که ساحر قبلاً تجربه کرده عرضه می کند و از انجام عمل زیاده بر حد تعلیم، عاجز است.

چند نمونه

به عنوان نمونه، حضرت «صالح»، پیامبر راستین خدا به تقاضای امتش که شتری با خصوصیات فراوان از دامنه‌ی کوهی از او خواستار شده بودند (به اراده و امر الهی) شتری طبق آنچه خواسته‌ی آنها بود از کوه بیرون آورد.

۱- المنجد، اقرب الموارد.



یا، حضرت «موسی» به هنگامی که در رود نیل با ایرادهای سرسختانه‌ی بنی‌اسرائیل مواجه شد که: «ما دوازده طایفه‌ایم، ... دوازده راه برای عبور از رود می‌خواهیم، ... ترس غرق شدن قبایل دیگرمان ما را نگران ساخته، باید دیوارهای نیلگون رود نیل، مشبک و پنجره پنجره باشد، ... و ... و ... (با امر و اراده‌ی خدا) آنچنان که آنان خواسته بودند، به نیروی «اعجاز» می‌سازد و آنها عبور می‌کنند».

یا حضرت «علی بن موسی الرضا» (علیه السلام) هشتمین پیشوای دادگستر جهان تشیع، در مجلس «مأمون» خلیفه‌ی ستمگر عباسی به هنگام برخورد با افسونکاریها و جسارت‌های «حمید بن مهران»، که قصد استهزاء حضرتش را داشت، به تقاضای حاضرین و اصرار شدید مأمون، دو نقش شیر را (که بر پرده کشیده شده بودند) به نیروی خارق العاده و خلاقیت حیرت‌انگیزی که خدا در سلاله‌ی نبوت قرار داده، امر به خوردن حمید می‌فرماید و با کمال اعجاب و حیرت (طبق نقل همه‌ی تواریخ) آنچنان به حمید حمله‌ور می‌شوند که در چند لحظه‌ی کوتاه او را دریده و اثری از وجود جنایتکارش باقی نمی‌گذارند.

دیگر از فرقه‌های سحر و معجزه: سحر تبدیل دروغین شیئی به شیئی دیگر، در اثر افسون و حيله است ولی معجزه، تغییر ماهیت دادن و حقیقت ثانوی شدن در شیئی معجزه شده است.

به عنوان مثال ریسمانها و طناب‌هایی که ساحران زمان حضرت «موسی» (علیه السلام) در اثر جادو و سحر، در انتظار و منخبله‌ی حاضرین به صورت مارها و حیوانات جنبنده درآورده بودند.^۱

عصای حضرت موسی که (به اعجاز و اراده‌ی الهی) به اژدهای مهیبی تبدیل شده؛ تمام جادوها و ساخته‌های آنان را خورد و نه تنها آنها را پس نداد، بلکه «به کلی معدوم ساخت».

۱- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۶۶: ((مُنْجِلٍ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنهَا تَسْعَى))، خیال می‌کند که

جادوی آنها حرکت می‌کند.



ازدهائی با تمام خصوصیات و حقیقتی اعجاب‌آور، دارای دهان و دندان و سائر اعضا، که به آسانی قدرت بلعیدن و خوردن آن همه ریسمان و طناب را داشته و آنها را از صحنه‌ی طبیعت محو کند و سپس به فرمان پروردگار به صورت عصا و چوب اول درآید جز معجزه و امر خارق‌العاده چیز دیگری نخواهد بود.

در مجلس حمید بن مهران نیز، پس از دریدن او و محو کردنش (به اعجاز و کرامت امامت) دو شیر ژیان و مهیب به صورت اول (که نقشی بر پرده بودند) درآمدند.

مأمون تقاضای استرداد او را کرد و از پیشگاه حضرتش، برگشت وی را درخواست نمود، حضرت فرمودند: «اگر عصای حضرت موسی مارها و حیوانات ساخته‌ی دست ساحران را رد می‌کرد حمید نیز بر می‌گشت». اشاره به آنکه او به کلی معدوم شده و نیست گردیده است.

کرامت

درباره‌ی نیکوکاران و متقین نیز، همین بیان صدق می‌کند زیرا در آیات بسیاری از قرآن، خداوند بزرگ، شرافت و فضیلت را به تقوی و درستی و فکر صحیح و عمل شایسته دانسته و تنها ایمان و تقوا را وسیله‌ی برتری می‌داند.

در آیه‌ی (۱۳) سوره‌ی حجرات می‌فرماید: **((إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَدُّكُمْ))**^ع

یعنی: گرامی‌ترین شما نزد خدا، متقی‌ترین شما است.

با توجه به معنی کرامت (که در اول بحث متذکر شدیم) هیچ گونه استبعادی ندارد که پروردگار، به خاطر تجلیل از زحمات طاقت فرسای صالحین و تشکر و قدردانی از مجاهدتهای پیگیر و تلاشهای خستگی‌ناپذیر آنان در راه اجرای اوامر الهی و بکار بستن دستورات او، بدست آنها عمل خارق‌العاده‌ای را جاری کند یا دعای آنها را «درباره‌ی شفای امراض یا رفع گرفتاریهای شدید» (حتی بوسیله‌ی روح آنها) مستجاب کند و تقاضای آنها را (در موارد گوناگون) مورد قبول درگاه ربوبی خویش قرار دهد.



چرا خدا معجزه را خودش انجام نمی‌دهد؟

در اینجا ممکن است اشکال شود اگر معجزه فعل خدا است چرا خودش انجام نمی‌دهد؟ چرا آن را بدست پیامبر یا امام عملی می‌سازد؟

پاسخ ما:

خداوند می‌خواهد بوسیله‌ی اعجاز، حَقانیت و رسالت پیامبرش را اثبات کند که چون او مدّعی است که از جانب خدا آمده و دستوراتی را که آورده، دستورات او است و با خدا ارتباط دارد، خدا هم برای اینکه ارزش و اهمیت نبوت پیامبرش را به مردم آشکار ساخته و واقعیت او را بیان کند، به دست او کارهایی را انجام می‌دهد که انجام آنها از عهده‌ی انسانهای دیگر خارج و به هیچ وجه توان انجام آنها را ندارند. و این خود وسیله‌ای است برای اثبات نبوت و ارزش و محبوبیت پیامبر در نزد خدا که با دعای او کور مادرزاد که هیچ گونه احتمال بینائی در او نبوده شفا یافته و یا ماه به دو نیم گشته و سایر معجزاتی که در تواریخ صحیح و مستند نقل شده است. جاری کردن معجزات بدست «انبیاء و ائمه» (علیهم السّلام) راهی است به سوی شناخت واقعی آنها که وسیله‌ی فیض خالق بر بشرند و سعادت و خوشبختی در سایه‌ی اجرای دستورات آنها است.

ذکر مصیبت و ضعف ائمه (علیهم السلام)

طی نامه‌ای از خرمشهر سؤال شده: چرا بیشتر و عَظ
«ائمه‌ی اطهار» (علیهم السلام) را ضعیف و بیچاره معرفی
می‌کنند و ذکر مصیبت می‌خوانند؟

پاسخ ما:

بعضی گمان می‌کنند ذکر چهارده سال زندان بودن حضرت «موسی بن جعفر»
(علیه السلام) یا با لب تشنه شهید شدن «حسین بن علی» (علیه السلام) دلیل ضعف و
بیچاره‌گی آنها است.

در صورتی که اگر یک توجّه عمیق به مکتب انقلابی اسلام و رهبران آن بشود
عکس این مطلب آشکار می‌شود.

حضرت «حسین بن علی» (علیه السلام) با آن فداکاری بی‌نظیری که در راه به ثمر
رساندن هدف انسان‌ساز اسلام در کربلا انجام داد، با کمال مردانگی، به جهان اثبات
کرد که اگر کسی تشخیص داد عقیده‌اش به نفع توده‌ها و انسانها است، باید تا سر حدّ
جان استوار باشد.

این خود نمونه‌ی دلیری و شجاعت و استقامت است که تا آن حد در راه عقیده،
پایداری می‌کند که حتّی حاضر است فرزند خردسالش نیز در این راه شهید شود.



عده‌ای گمان می‌کنند اطلاق لفظ مظلوم بر امام حسین و سائر «ائمّه» (علیهم السلام) ضعف و بیچاره‌گی آنها را می‌رساند و مثلاً بهتر بود گفته شود مبارز یا مجاهد، در حالی که توجه به این نکته مطلب را واضح می‌کند:

مظلوم اسم مفعول است یعنی کسی که به او ظلم شده و ستم دیده است. مسلم است که مظلوم، از ظالمی ستم دیده و اسم مفعول بدون اسم فاعل غلط است یعنی ستم‌کننده‌ای در برابر این مظلوم بوده که با کمال بی‌پروائی و زورگوئی، مرتکب جنایت شده تصمیم داشته نور این پیشوای آزاده و دلسوز را که جز برای رضای خدا که نجات توده‌ی محروم از ستمگران و معبودهای باطل است هدف دیگری نداشته خاموش کند.

بنابراین ائمّه را مظلوم نامیدن خود وسیله‌ی بسیار متحرکی برای جنبش افکار خواب‌آلود و اذهان جامد است و چهره‌ی کریه و مکارانه‌ی ستمگر را از پشت پرده‌های قرون، به وضوح نشان می‌دهد که چگونه عزیزترین ناموس آفرینش را برای مقاصد شوم و پست مادی و شهوات چند روزه‌ی خود و اطرافیان مزدورش در سخت‌ترین شرایط قرار داده و با بدترین وضعی، بی‌رحمانه آنها را شهید می‌کنند.

صرف نظر از اهمّیت بسزائی که فاجعه‌ی عاشورا در پیشبرد سیر تکاملی تاریخ دارد، توجه به هر نکته از وقایع زندگی «ائمّه‌ی اطهار» (علیهم السلام) مردانگی و عظمت روحی و آزادگی آنان را اثبات می‌کند، نه ضعف و بیچارگی.

و غازی که هدف آنها ابلاغ رسالت الهی است و خود را مسئول می‌دانند، باید ضمن یادآوری از وقایع روز عاشورا یا جریان شهادت «ائمّه» (علیهم السلام) نقش شهادت، اهمّیت مبارزه و ارزش کار و هدف آنها را به مردم بگویند.

یادآوری واقعه‌ی شهادت باید دوستان «ائمّه» (علیهم السلام) را به پیروی از ایده و فکر آنها وادار کند نه اینکه فقط به ذکر مصیبتی قناعت شود و بهره‌برداری فکری و عملی نشود.

کشته شدن حضرت «امام حسین» (علیه السلام) درسی است برای همه‌ی آنهائی که فکر اصلاح و حکومت حقّه‌ی الهی را در سر می‌پرورانند.



ائمه ضعیف نبودند بلکه ضعیف آنهایی هستند که برای مال و ثروت دنیا حق و حقیقت را لگدمال می‌کنند، ضعیف آن کسی است که فکر می‌کند حسین را که کشت، عقیده و فکر او هم کشته می‌شود و دنیا ششدرنگ ملک او خواهد شد.

امواج ضدّ اموی پس از عاشورا

یک بررسی کوتاه به انقلابهای بعد از کربلا گسترش موج نوسان‌خیز انقلاب حضرت «حسین» (علیه السلام) را برای ما روشن می‌کند، آری پس از شکست ظاهری حضرت «حسین» (علیه السلام) که بدست یزید جنایتکار و عمالش انجام گرفت از هر گوشه علم مخالفت با حکومت ظالمانه‌ی امویان بلند شد و مظلومیت حضرت «اباعبدالله» (علیه السلام) موجب بیداری مردم گردید تا جائی که در زمان حکومت امویان مختار ثقفی به عنوان انتقام از کشته‌شدگان راه حقیقت قیام کرد اکثر کسانی را که در کربلا در کشتن امام حضرت «حسین» (علیه السلام) شرکت داشتند به بدترین وضعی به قتل رسانید.

«یزید بن علی بن الحسین» (علیه السلام) و «یحیی بن زید» و «صاحب الزید» و «محمد دیباج» و دلاوران دیگر از کسانی هستند که از کشتن حضرت «امام حسین» (علیه السلام) به خود آمدند و زندگی مذلت‌بار را نپسندیدند.

ذکر مصیبت و شهادت حضرت «حسین بن علی» (علیه السلام) بهترین وسیله‌ی سازندگی جامعه‌ها است که چگونه یک رجل الهی، یک مرد حقیقت‌جو، برای روشن کردن افکار جامد و خواب‌زده‌ی مردم تا آخرین لحظات حیات از عقیده‌ی خود دست برداشت تا به شهادت رسید.

بگذریم از اینکه امروز به علل زیادی که اینجا جای شرحش نیست بهره‌ی صددرد مثبت از مجالس سوگواری برده نمی‌شود.

ولی مجالس صحیح سوگواری که وعظ بزرگ در آن از معارف اسلام سخن می‌گویند، در واقع ذکر مصیبت وسیله‌ای برای پخش معارف و حقایق اسلام است.



زیرا اگر مجلس یک ساعت به طول انجامد فقط چند دقیقه‌ای ذکر مصیبت است و بقیه در پیرامون مسائل مختلف اجتماعی و فکری مذهبی است. بنابراین فکر اینکه ذکر مصیبت، ائمه را ضعیف می‌کند پس نباید مجالس وعظ و روضه‌خوانی بر پا شود فکر استعماری است. و با القاء این فکر می‌خواهند مردم را در سایه‌ی نبودن وسائل تبلیغی و مجالس سوگواری از حقایق و معارف اسلام دور نگه دارند.

اسلام و آزادی

توسط نامه‌ای از تهران سؤال شده: آزادی چیست؟ و آیا

دین اسلام به آزادی بشر کمک کرده است یا خیر؟

ما پاسخ این سؤال را در جزوات قبل به قطع جیبی چاپ و منتشر کرده‌ایم و چون آن جزوه کمیاب شده به عنوان تجدید طبع همان مطالب را در اینجا به چاپ می‌رسانیم.

پاسخ ما:

ما در پاسخ این سؤال ناگزیریم معنی آزادی را شرح دهیم و سپس ببینیم آیا دین اسلام به آزادی بشر کمک کرده است یا خیر؟

به عقیده‌ی اکثر دانشمندان بزرگ جهان که مطالعاتی را اطراف ادیان عالم داشته‌اند دین مقدّس اسلام برای تأمین آزادی بشر آمده و آن اندازه که این دین مقدّس به حریت بشر کمک کرده هیچ مذهب و مکتبی نتوانسته تا آن درجه در این راه قدم ارزنده‌ای بردارد.

«لوئی تاماس» دانشمند معروف می‌گوید: «محمّد» (صلی اللّٰه علیه و آله) پیشوای

اسلام برای آزادی بشر قیام نمود و مسلمانان را از قید هوای نفس رهایی بخشید». برای اثبات این مدّعی اوّل باید معنی آزادی و حریت را دانست و آن را برای بشر عاقل تصوّر نمود سپس درباره‌ی دین مقدّس اسلام قضاوت کرد.



مسلم آزادی بشر وقتی صورت حقیقت به خود می‌گیرد که انسان در انجام هر عمل و اظهار هر عقیده‌ای آزاد باشد و هیچ گونه رادع و مانعی نداشته باشد، نه عقل و مذهب بتواند او را مقید کند و نه شهوت و نفس، او را محدود سازد تا هر عملی که مطابق خواسته‌ی او باشد بتواند انجام دهد و آزادی مطلق و بدون قید و شرط خود را تأمین نماید.

ناگفته پیدا است که این چنین آزادی مخالف مصالح فردی و اجتماعی بشر است زیرا انسان دارای دو نیروی قوی است که یکی او را به سوی سعادت و خوشبختی راهنمایی می‌کند (به نام عقل و خرد) و دیگری او را به طرف بدبختی و شقاوت می‌کشاند (به نام شهوت و هوای نفس).

البته پیدا است که انسان نمی‌تواند در همه حال از قید هر دو نیرو آزاد باشد تا در نتیجه حریت مطلق خود را حفظ کند (چون در اکثر موارد نفس با عقل مخالفت می‌کند) پس ناچار بشر باید تابع یکی از این دو نیرو بوده و خود را از قید دیگری آزاد نماید.

معنی آزادی

در کتب لغت و کلمات پیشوایان دین مقدس اسلام به تابعین هر یک از این دو نیرو کلمه‌ی آزاد اطلاق شده چون هر یک از آن دو دسته از قید هوای نفس یا عقل و خرد آزادند.

حضرت «حسین بن علی» (علیه السلام) کنار کشته‌ی سرباز وارسته و آزاد فکر اسلام که خود را از قید هوای نفس و زندگی نکبت‌بار خلاص کرد فرمود:

«بِخَّ بَخَّ أَنْتَ حَرٌّ كَمَا سَمَّيْتَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ».

(مرحبا به تو در دنیا و آخرت آزادی همان طور که نام تو را حرّ گذارده‌اند).

و همچنین وقتی حضرت «موسی بن جعفر» (علیه السلام) از در خانه‌ی بُشر حافی عبور می‌کند و می‌شنود او مشغول نواختن موسیقی است از کنیزی که درب خانه‌ی او



ایستاده بود می پرسد: آیا صاحب این خانه بنده است یا آزاد؟ کنیزک در پاسخ عرض می کند: آزاد ...

حضرت «موسی بن جعفر» (علیه السلام) می فرماید: معلوم است که آزاد است اگر بنده می بود پروای صاحب و مالک و پروردگار خود را می داشت و این بساط را پهن نمی کرد.

ولی به طور اکثر، این کلمه بر کسی که خود را از قید شهوت و هوای نفس رها کرده و تابع عقل و خرد گردیده اطلاق شده است چنانکه در روایات زیادی کلمه‌ی احرار و حرّ به این دسته گفته شده و «ائمّه‌ی اطهار» (علیهم السلام) این افراد را آزاد مردان حقیقی می دانند.

ترجیح با کدام طرف است؟

تردیدی نیست که اگر بشر بتواند در سایه‌ی آزادی سعادت خود را تأمین کند و یا آزادی دائمی برای خود فراهم آورد از آن آزادی چند روزه که موجب بدبختی و شقاوت انسان می گردد بهتر است.

و بلکه این آزادی را باید حقیقی دانست ولی آزادی از قید عقل و عبودیت پروردگار را عین رقیت و بدبختی به حساب آورد.

«ویکتور کوزن» می گوید: (آزادی حقیقی آن نیست که هر چه میل داریم انجام دهیم بلکه آن است که آنچه را حق داریم بکنیم).^۱

درباره‌ی این آزادی است که دانشمندان بزرگ اروپا قلم فرسائی کرده و می گویند: (آزادی، حیات و سعادت بشر را تأمین می کند).

«اپیکنیسیوس» می گوید: (آزادی بزرگترین عطیه و موهبتی است که به انسان عطا شده و در قبال آن نعمات و عطایای دیگر پوچ و ناقابل و بی مصرف می باشد).^۲

۱- اندیشه‌های مردان بزرگ.

۲- اندیشه‌های مردان بزرگ.



«چالز فوکس» درباره‌ی این نحو آزادی بشر می‌گوید: (جای شک و شبهه نیست که فضائل انسان همه بسته به آزادی است در خاک حاصلخیز آزادی است که ملکات فاضله ریشه می‌گیرد و پرورش می‌یابد).^۱

اسلام بشر را آزاد کرد

دین مقدّس اسلام هم تمام همّتش این بوده که بشر را از قید شهوت و هوای نفس و بدبختی آزاد کند و او را با پیروی از عقل و خرد به سعادت جاویدان و آزادی حقیقی برساند و از زیر بار رقیت و عبودیت غیر خدا نجات دهد لذا در قرآن مجید خدای تعالی مکرّر بشر را از متابعت هوای نفس بر حذر داشته و با جمله‌ی: «افلاتعقلون و افلاتتفکرون» یعنی: (چرا عقل و خرد خود را به کار نمی‌اندازید؟ و از آن بهره نمی‌برید به پیروی از عقل و خرد وادار کرده است) و حضرت «علی» (علیه السلام) فرمود: «لاتکن عبد غیرک و قد جعلک الله حراً» یعنی: بنده‌ی دیگران مباش زیرا خدا تو را آزادمرد آفریده است.

آزادی مذهب

حتّی در موضوعی که اخیراً دنیای متمدّن بر سر آن غوغائی بر پا کرده است و آن را جزء اعلامیه‌ی حقوق بشر قرار داده و با زحمات فوق‌العاده‌ای می‌خواهد ملل مختلف عالم را در مقابل آن تسلیم کند «آزادی مذهب است».

اسلام از روز نخست آن را به مرحله‌ی عمل گذارده و با آسانترین وجه انجام داده است قرآن کتاب آسمانی مسلمین می‌فرماید:

((لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ ۗ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ ۗ))^ع راه هدایت و ضلالت، طریق

سعادت و شقاوت واضح گردیده است و در دین و انتخاب مذهب هیچ گونه اکراه و اجباری نیست.

۱- اندیشه‌های مردان بزرگ.



ناگفته پیدا است که وقتی راه سعادت و شقاوت بوسیله‌ی یکی از انبیاء که وظیفه‌ی او ارائه‌ی طریق بوده است معلوم گردید، علوم و معارف حقّه را و به طوری که همه‌ی افراد متوجّه شوند توضیح داد یک فرد عاقل گفتار و کلمه‌ی حقّ او را با عقل و وجدان خود سنجید و دانست که راه سعادت و صراط مستقیم همان دستوراتی است که از ناحیه‌ی این پیغمبر داده شده است و آن طریق را برای رسیدن به خوشبختی و موفقیت خود انتخاب نمود این چنین کسی از نعمت آزادی کامل برخوردار شده و با حریت و خواسته‌ی طبیعی خود، مذهبی را انتخاب نموده است.

دین مقدّس اسلام تا توانسته همین هدف را تعقیب کرده و در مرحله‌ی اوّل بشر را به علم و دانش دعوت نموده و او را وادار به تفکّر و تعقل در آیات و شگفتیهای خلقت کرده تا آزادانه اساس و پایه‌ی اولیه‌ی اسلام «توحید و خداشناسی» را با فهم و درک خود معتقد شود.

قابل توجه اینکه اگر کسی اعتقاد به پروردگار را از این راه تحصیل نکرده باشد و بلکه نام خدا را تنها از دیگران فرا گرفته باشد و اذعان قلبی و اعتقاد حقیقی به آفریدگار جهان نداشته باشد از نظر دین مقدّس اسلام این چنین کسی خداشناس محسوب نمی‌شود.

و همچنین این موضوع باید کاملاً در تمام اصول عقاید اسلام رعایت شود و کوچکترین مسأله‌ی اعتقادی اسلام را نباید مردم مسلمان از دانشمندترین افراد بشر تقلید کنند.

عجیب‌تر آنکه اگر انسانی از روی نادانی و تعصّب جاهلانه حاضر نشد که برای تأمین سعادت خود دین مقدّس اسلام را بپذیرد و بنای تجاوز به مسلمانان را هم نداشت می‌تواند با دادن جزیه (که در واقع دستمزد حفظ او است) آزادانه زیر پرچم اسلام زندگی کند و حتی قرآن برای پناهندگان به اسلام صریحاً به «پیغمبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) دستور داده که باید با کمال رأفت و مهربانی با آنها رفتار کنی.

در سوره‌ی توبه پس از آنکه خدای تعالی به گوشه‌ای از فساد و اخلاقلگریهای کفّار اشاره می‌کند می‌فرماید:

((وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ

يَسْمَعَ كَلِمَةَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ۗ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا

يَعْلَمُونَ)).^۱

یعنی: اگر کافر یا مشرکی از تو پناه خواست او را پناه ده تا کلام خدا را بشنود سپس او را به محلّ امان خویش برسان این برای آن است که آنان نادانند.

در این آیه دقت کنید علاوه بر آنکه «پیغمبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) باید به پناهندگان کفار پناه دهد وقتی هم که خواستند برگردند باید او را به محلّ امنش برسانند.

خلفاء حقّه‌ی اسلام مانند حضرت «علی بن ابیطالب» (علیه السلام) هم احدی را به بیعت و اقرار به عظمت خود وادار نمی‌کردند و مردم را به حال خود وامی‌گذارند.

یک نمونه تاریخی

وقتی که حضرت «علی» (علیه السلام) به خلافت مستقر شد چند نفر از مسلمانان خدمت آن حضرت رسیده گفتند: میل نداریم که با شما بیعت کنیم آیا ما را به این کار مجبور خواهی کرد؟^۲

آن حضرت با کمال ملایمت بدون آنکه ناراحت شود فرمود: در صورتی که خلاف مصالح مسلمانان اقدامات خرابکارانه‌ای نکنید من شما را مجبور به بیعت نمی‌کنم، بعد هم حضرت «علی» (علیه السلام) نسبت به آنها سختگیری نکرد و بلکه با آنان مهربانی و خوش خلقی می‌نمود با آنکه اگر عبدالله بن عمر و سعد بن ابی وقاص با او بیعت می‌کردند برای پیشرفت ظاهری و خلافت آن حضرت بسیار نافع بود ولی چون این

۱- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۶.

۲- از آن جمله عبدالله بن عمر و سعد بن ابی وقاص بود.



بیعت روی میل آنان انجام نمی‌شد و مخالف آزادی این افراد بود حضرت «علی» (علیه السلام) آنان را مجبور نکرد و آنها با همان حال در زمان خلافت آن حضرت بسر می‌بردند.

این است معنی آزادی مذهب که در حقیقت اسلام آن را عملی کرده است و درباره افراد بشر اجراء نموده است.

آزادی فکری

موضوع دیگر که در اعلامیه جهانی حقوق بشر دیده می‌شد و در گوشه و کنار بعضی افراد جاهل آن را تنها زائیده‌ی فکر دانشمندان غرب می‌دانند آزادی فکر و وجدان است.

یکی از نویسندگان معروف مصری در کتاب «شبهات حول الاسلام» می‌گوید: با مرد طبیعی مذهبی روبرو شدم و او ابتدا با من شروع به بحث کرد و گفت: تو فکری آزاد نداری.

گفتم: چرا؟

گفت: مگر معتقد به خدا نیستی؟

گفتم: چرا معتقد به خدایم.

گفت: لابد نماز هم می‌خوانی و روزه هم می‌گیری؟

گفتم: آری!

گفت: پس تو روشنفکر نیستی.

دوباره گفتم: چرا آزادفکر و روشنفکر نباشم؟

گفت: چون تو معتقد به خرافات و چیزهائی که اصلی ندارد می‌باشی.

گفتم: مگر تو به چه معتقدی؟ آیا این مخلوقات را که آفریده؟ و این حیات را چه

کسی به آنان داده است؟

گفت: طبیعت.



گفتم: طبیعت چیست؟

گفت: قوه‌ای است که دیده نمی‌شود و حدودی ندارد ولی مظاهری دارد که بوسیله‌ی حواس، درک می‌گردد.

گفتم: عجب! من گمان می‌کردم تو می‌خواهی مرا از اعتقاد به نیروئی که دیده نمی‌شود بازداری و نیروئی که معلوم است و دیده می‌شود به من معرفی کنی ولی اگر آزادی و روشنفکری تو اعتقاد به قوه‌ی ناپدید باشد که دیده نمی‌شود و کوتاهی فکر من هم اعتقاد به قدرت و نیروی مخفی و ناپیدیدی باشد که او هم دیده نمی‌شود پس چه فرقی میان من و تو است؟ چرا می‌خواهی با این اعتراضات خدائی را که به او اطمینان خاطر پیدا کرده و راحتی و سلامتی من بسته به اعتقاد و ایمان به او است از من بگیری و در مقابل طبیعتی را که نه شعور دارد نه پاسخ سؤال مرا می‌دهد و نه کلام مرا می‌شنود به من بدهی؟

این نمونه‌ای از طرز فکر یک عده‌ی افرادی است که گمان کرده‌اند اسلام با آزادی فکر بشر مخالف است.

«متسکیو» می‌گوید: (بشری که حق اظهار عقیده و بیان فکر خود را نداشته باشد موجود زنده محسوب نمی‌شود)^۱

دین اسلام و فطرت

بزرگترین قدمی که دین مقدس اسلام برای آزادی فکر بشر برداشته و با این وسیله به رشد و موفقیت او کمک کرده است، این است که تمام قوانین و اصول اعتقادی اسلام با فطرت پاک موافقت دارد و در تمام موارد دستورات قرآن و اسلام به عنوان یادآوری و تذکر بیان شده است، راه خداشناسی را با سهل‌ترین دلایل که مورد قبول همه‌ی افراد، واقع می‌گردد به روی بشر باز کرده و در شناسائی کامل پروردگار، راهنمای فکر و وجدان او بوده است، گاهی فکر بشر را به طرف آسمانها سوق داده و

۱- اندیشه‌های مردان بزرگ.

از آن راه، پدیدآورنده‌ی کرات و افلاک را به او نشان می‌دهد و گاهی درختان سرسبز و موجودات زنده را با او در میان گذاشته و قدرت خدای بزرگ را به یاد او آورده است.

دانشمندان بزرگ روز، تنها رویه‌ی استدلال اسلام و قرآن را در موضوع خداشناسی تعقیب کرده و می‌گویند: «بهترین وسیله برای تربیت افکار در پیشرفت خداشناسی و عقاید، این است که بشر را به طبع فطری خود واگذار نمایند و برای پیشرفت فکر او نشانه‌های خدا را به یادش آورند، او را از کجرویها و انحرافات ضد فطرت جلوگیری کنند»^۱.

این عمل را اسلام در موضوع اثبات وجود خدا با جدیت فوق‌العاده‌ای تعقیب کرده و به آزادی و پرورش فکر بشر کمک کرده است همچنین در مسأله‌ی نبوت، قرآن می‌گوید:

((قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَحْدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنًا

وَفُرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ

إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ))^۲

یعنی: بگو من شما را یک اندرز می‌دهم اینکه دو دو و یک یک برای خدا قیام کنید (فکر خود را پرورش دهید) سپس ببینید اینکه تا امروز همدم شما بوده (پیغمبر اسلام) جنونی ندارد و بلکه برای شما جز ترساننده‌ای قبل از وقوع عذابی سخت بیش نیست.

این آیه و چند آیه دیگر که موضوع نبوت را تعقیب می‌کند مردم جهان را به تفکر وادار کرده و کسانی را که عقل و فکر خود را آزاد نمی‌گذارند و از فعالیت‌های حیاتی آن

۱- کتاب اثبات وجود خدا مدعی ما را ثابت می‌کند.

۲- سوره سبا، آیه ۴۶.



جلوگیری می‌کنند و در امور اعتقادی و مذهبی دقت کاملی نمی‌نمایند از هر حیوانی پست‌تر دانسته و می‌گویند:

((إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا

يَعْقِلُونَ))^۱

یعنی: بدترین حیوانات از نظر ارزش، در نزد خدا کسانی هستند که کر و کور (وار) عقل خود را بکار نمی‌اندازند.

این است معنی آزاد گذاردن فکر که در حقیقت اسلام آن را عملی کرده و مردم را به پرورش عقل و خرد وادار نموده است و این بود معنی حقیقی آزادی فکری و امنیت کامل شخصی که ماده‌ی سوّم اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر را تشکیل می‌دهد.^۲

چرا اسلام جنگ کرد؟

ممکن است سؤال شود: اگر اسلام آزادی فکر و مذهب را برای بشر تجویز کرده پس چرا این همه جنگ و خونریزی در صدر اسلام انجام شد و مردم را به ضرب شمشیر زیر پرچم اسلام وارد کردند؟ در جواب می‌گوئیم: اولاً اکثر غزوات اسلامی، دفاعی بوده و جنگ ابتدائی نبوده است تا این سؤال پیش آید و هر کجا که جنگ را برای مسلمانان جایز دانسته باز تنها به منظور آزادی بشریت بوده است. جنگهای اسلامی، بر ضدّ رژیمهای فئودالی و حکومتهای استبدادی است.

۱- سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۲۲.

۲- ماده‌ی سوّم اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر این است هر کس حقّ زندگی آزادی و امنیت شخصی را دارد.



جنگهای اسلامی، بر ضدّ پرستش فردی از افراد بشر و رهائی یافتن مردم از زیر بار ظلم و ستم متجاوزین است.

جنگهای اسلامی، بر ضدّ خرافات و اوهام و افسانه‌ها است.

جنگهای اسلامی، برای بدست آوردن آزادی حقیقی و صحیح بوده است.

جنگهای اسلامی، برای سرکوبی سرمایه‌داران جنایت‌پیشه و ستمگران بی‌رحم است.

جنگ در اسلام همان صلح جهانی است که امروز ملل مترقی عالم انتظار آن را می‌کشند.

جنگ در اسلام برای از بین بردن تبعیضات نژادی که بر ضدّ انسانیت بوجود آمده و می‌خواهد آزادی و حریت بشر را ریشه‌کن کند می‌باشد.

این جنگ بر ضدّ استعمارگرانی است که می‌خواهند دیوار فولادی دور ملت‌های اسلامی بکشند و آنها را از علم و معرفت و تمدن و حیات دور سازند.

تاریخ اسلام گواه است

شما در تاریخ اسلام دقت کنید، گفتار ما را ثابت شده می‌یابید صاحب کتاب «اسلام و صلح جهانی» می‌نویسد:

«ریاح بن ربیع» نقل می‌کند: در یکی از جنگها با «پیامبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) بودم، «پیامبر» (صلی الله علیه و آله) جنازه‌ی زنی را دید ایستاد و فرمود: «چرا این را کشتند؟ این که سزاوار کشتن نبود» و سپس به یاران خود رو کرد و به یکی از آنها گفت: «زود خود را به خالد بن ولید برسان و بگو نبایستی کودکان و مزدگیران و زنان کشته شوند».

«پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) برای ارتش مسلمین هنگامی که آماده‌ی حرکت برای جنگ موته بودند خطبه‌ای خواند و در آن خطبه چنین فرمود:



«ستجدون فيها رجالاً معتزلين الناس فلا تتعرضوا لهم،
لا تقتلن امرأة ولا صغيراً ضرعاً ولا كبيراً فانياً ولا تقطعن نخلاً
ولا شجراً ولا تهد من بناء».

یعنی: ای مردم مسلمان! در این جنگ به دسته‌ای از
رهبانان که در صومعه و عبادتگاههای خود جای گرفته‌اند
برخورد می‌کنید مبدا آنان را به قتل برسانید و متعرض آنها
شوید. زنان و کودکان شیرخوار، پیرمردان زمین‌گیر را
نکشید، به باغها و درختان آسیبی نرسانید منازل و
ساختمانهای دشمن را ویران ننمائید.

اسلام جنگ کرد برای آنکه موانع آزادی بشر را از پیش پای او بردارد لذا در این
داستان و تاریخ می‌خوانیم که به زنان و کودکان کفار ترحم می‌کند و مانع کشتن آنها
می‌گردد، پس اگر جنگ بر ضد کسانی باشد که با آزادی بشر مخالفند عین آزادی است
و واقعا اگر چنان جنگهایی واقع نمی‌شد دین مقدس اسلام به حریت و آزادی بشر
خدمت و کمکی نکرده بود.

این بود معنی آزادی فردی بشر که اسلام و علم برای آن اهمیّت زیادی قائل است.

آزادی اجتماعی

اما آزادی اجتماعی از نظر دین مقدس اسلام:

ما به کسانی که می‌گویند اسلام با آزادی بشر مخالف است می‌گوئیم: آیا برنامه‌های
عمیق آن را در این باره مطالعه نموده‌اید؟ آیا می‌گوئید بشر از قوانین اجتماعی اسلام
بی‌نیاز است؟ یا آنکه دستورات این دین مقدس را برای دمکراسی اجتماعی ناقص
فرض کرده‌اید؟ شاید یک عده بی‌خردان معتقدند که در میان بشر نباید قانون واحدی
حکمفرما باشد تا مبدا به آزادی آنان لطمه وارد آورد.

ولی پاسخ این است که شکی نیست انسان احتیاج کاملی به هم‌نوع خود دارد و به
اصطلاح (مدنی بالطبع) است.



«ابن مسکویه» در کتاب «طهارة الاعراق» می‌نویسد:

«انسان مدنی بالطبع است و معنی مدنی بالطبع این است که تمام سعادت انسان نزد دیگران یافت می‌شود محال است به تنهایی و انفرادی به سعادت تام برسد.»

مخصوصاً در نظر گرفتن اینکه اجتماع بشر رو به تکامل فکری گذاشته و دارای استعداد بیشتری شده است، که می‌تواند جنبه‌های معنوی و مادی را با هم جمع کند و چون دین مقدس اسلام باید تا آخر دنیا باقی بماند و برنامه‌ی عملی جهانیان گردد رهبانیت مسیحیت را نسخ کرده و به مردم مسلمان دستور داده است که آئین دوستی و اجتماعی را رعایت کنند.

و از طرفی مسلم است که افراد بشر در یک حد نبوده و بلکه جمعی سرمایه‌دار و قدرتمند در اثر پیروی از خواسته‌های نفسانی خود حقّ ضعف و بیچارگان را پایمال می‌کنند (چنانکه نمونه‌های آن را در قرون اخیر به چشم خود دیده‌ایم) لذا برای بوجود آوردن همکاری و معاشرت مسالمت‌آمیز در بین افراد بشر احتیاج کاملی به قانون واحدی که همه‌ی افراد در مقابل آن تسلیم باشند داریم.

«جنگ جهانی اول»

پس از جنگ بین‌الملل اول که در سال ۱۹۱۴ میلادی واقع شد و عالم بشریت از این جنگ خسارتهای فراوان دید (ضررهای مادی آن بماند) فقط یک قلم ۲۰ میلیون نفر از افراد اجتماع تلف و یا مفقودالآثر و ناقص‌الأعضاء شدند این فکر در میان سران بعضی ممالک و بلکه قاطبه‌ی مردم جهان پیدا شد که باید نقشه‌ای کشید که این کشتار مهیب دوباره تکرار نشود.

برای این منظور مصمم شدند یک سازمان عمومی تشکیل دهند و با یکدیگر مسائل بین‌المللی را حتی‌المقدور با مسالمت حل کنند در این موقع صلح‌نامه‌ای نوشته شد که مقدمه‌ی آن شامل ۱۲۱ ماده و اصل صلح‌نامه در ۴۴۰ ماده تنظیم گردید ولی رفته رفته در اثر بعضی عوامل شوم و نقض قرارداد، بوسیله‌ی دول بزرگ از تعهد خود



دست کشیدند و در جنگ جهانی دوّم جامعه‌ی بین‌الملل قادر به جلوگیری آن نشدند تا آتش جنگ برافروخته گردید که حدود شش سال این جنگ طول کشید بیش از چهل میلیون نفر از افراد بشر در این جنگ کشته شدند و عدّه‌ی زیادی هم زخمی گردیدند.

وقتی دولتها اوضاع را به این وخامت دیدند دوباره متعهد شدند که تمام دولتها مانند افراد یک خانواده دور هم جمع شوند و در مسائل بین‌المللی با یکدیگر شور نمایند و در صورت تخلف افراد متجاوز را متقاعد کنند و اگر اصرار نمودند با همدستی یکدیگر او را در صحنه جهان تنها گذارند و حتی در صورت مقتضی با او مخالفت نمایند این منشور وقتی نوشته شد، پنجاه دولت آن را امضاء کردند و بر سر آن توافق نمودند و در دهم سپتامبر ۱۹۴۸ مطابق با نهم آذر ۱۳۲۷ مجمع عمومی سازمان ملل اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر را تصویب نمود و آن عبارت از (۳۰) ماده است که به عقیده‌ی آنها ضامن صلح و امنیت جهان بشریت می‌باشد. این بود مختصری از تاریخ پیدایش سازمان بین‌الملل.

نتیجه گفتار

مقصود از نقل این تاریخ این بود که بدانید انسان بدون یک قانون واحدی که امنیت و صلح جهانی را تأمین کند نمی‌تواند زندگی آسوده‌ای بنماید پس حتماً افراد بشر به این قانون احتیاج دارند و الاً ضعف و مستمندان پایمال اغنیا و قدرتمندان واقع می‌گردند و بلکه اساساً آزادی نوع بشر بستگی به این قانون داشته و مسلم بدون رعایت این قانون واحد همیشه اکثر افراد جهان تحت شکنجه‌ی متجاوزین قرار می‌گیرند ما در موارد متعددی ثابت کرده‌ایم که تمام این سی ماده‌ی قانونی که به این زحمات تهیه و تنظیم گردیده بهتر و کاملترش در ضمن قوانین عالی‌هی اسلام وجود دارد بنابراین اسلام بهتر می‌تواند صلح و امنیت جهان را تضمین کند و آزادی کامل همه‌ی مردم دنیا را تأمین نماید.



چند نمونه از قوانین عالیہ اسلام

مادهی اوّل: اعلامیهی جهانی حقوق بشر می گوید: (تمام افراد بشر آزاد به دنیا می آیند و از لحاظ حیثیت و حقوق با هم برابرند همه دارای عقل و وجدان می باشند و باید نسبت به یکدیگر با روح برادری رفتار کنند) این ماده دارای سه جهت است: یک - تمام افراد بشر آزاد به دنیا می آیند.

اسلام علاوه بر آنکه از روز نخست همین هدف را تعقیب می کرده مکرر پیشوایان دین اسلام این جمله را صریحا در ضمن سخنانشان گوشزد مردم مسلمان می نمودند. منجمله؛ وقتی حضرت «علی» (علیه السلام) به خلافت ظاهری رسید اوّلین کلامی که در میان مسجد بالای منبر پس از حمد و ثناء الهی فرمود این بود:

«ای مردم! از آدم ابوالبشر فرزندی به عنوان غلام یا کنیز متولد نگردیده و تمام فرزندان آدم از روز نخست آزاد بوده اند ... من در کتاب خدا دقت کردم فرقی بین فرزندان اسماعیل که کنیززاده بودند و فرزندان اسحاق که آزاد بودند ندیدم ...»

جملهی دوّم از ماده اوّل می گوید:

(تمام افراد از لحاظ حقوق با هم برابرند).

اسلام برای از بین بردن امتیازات نژادی و طبقاتی مبارزاتی انجام داد، مردم آن روز با سه دسته از افراد بشر بی رحمانه معامله می کردند اسلام توانست با برنامه های مختلفی این سه دسته را از تحت شکنجه و تجاوزات ظالمانه ای اعراب نجات دهد و آنها را با اندرز و موعظه و برنامه های که مخالف اعمال آنان بود از آن تجاوزات باز دارد.

دستهی اوّلی که اسلام همّت گماشت آنان را از دست ستم بشر آن روز نجات دهد زنان بودند.

قرآن شرح حال عربها را در وقتی که چشمشان به نوزاد دختر خود می افتاد اینچنین بیان می کند:



((وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَبِهِ))^۱

كظیم یتواری من القوم من سوء ما بشر به))^۱

یعنی: و چون یکی از عربها را به دختر نوزادش بشارت دهند چهره‌اش تیره و سیاه گردد و غم‌زده شود، از قباحت چیزی که بشارتش داده‌اند از میان آشنایان خود دوری کند. در همان موقع که مردم با دختران خود اینگونه رفتار می‌کردند خدا به پیغمبر اسلام دختری عنایت کرد و به آن حضرت دستور فرمود باید کمال لطف و محبت را نسبت به آن دختر انجام دهد و با همین اعمال و گفتار توانست دخترکشی که عادت دیرینه‌ی مردم جزیره‌العرب بود از بین ببرد.

دسته‌ی دوّم

دسته‌ی دوّمی که از نظر مردم جزیره‌العرب و بلکه تمام افراد بشر ارزشی نداشتند بردگان و سیاهان بودند عربها و حتی ممالک مترقی آن زمان بردگان را با حیوانات و سیاه‌پوستان را با بردگان فرقی نمی‌گذاشتند.

دین مقدّس اسلام این اختلاف نژادی را با جمله‌ی «لا فخر للابيض علی الاسود» از میان برداشت و عملی انجام داد که با بهترین و سهلترین وسیله اساس بردگی از بین برود که ما در بحث مستقلّی این مسأله را شرح دادیم.

«بلال حبشی» و سیاه‌پوست، مؤذّن مخصوص «پیغمبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) شد و به این وسیله اختلاف نژادی در اسلام عملاً از بین رفت.

بزرگترین دلیلی که ثابت می‌کند این دین مقدّس می‌خواسته اساس اختلافات طبقاتی را از میان بردارد این است که بردگان و کنیزان را از آن ذلّت عجیب به اوج عزّت رسانید که اکثر مادران پیشوایان اسلام کنیز بوده‌اند، در آن روزگاری که

۱- سوره‌ی نحل، آیات ۵۸ و ۵۹.



کنیززادگی برای عرب ننگ بزرگی بود دین مقدس اسلام با این عمل ننگ و زشتی این موضوع را مرتفع کرد و کنیزان را از آن ذلت به عزت فوق العاده‌ای رسانید.

دسته‌ی سوّم

دسته‌ی سوّمی که اعراب برای آنها اهمیتی قائل نبودند عجمها بودند دین مقدس اسلام با جمله‌ی «لا فخر للعرب علی العجم».

یعنی: برای عرب بر عجم مباحاتی نیست. این امتیاز را هم از بین برد و عملاً سلمان فارسی را که اهل شیراز بوده و افتخار ایرانیان است نمونه‌ی کامل پرهیزکاران قرارش داد.

رفته رفته سلمان لیاقت پیدا کرد که از علوم اسلامی کاملاً اطلاع حاصل کند در صورتی که دیگران غیر از «ائمّه» (علیهم السّلام) از آن علوم به نحو کامل محروم بودند.^۱

فرمان آزادی عمومی

در این موقع بود که اسلام توانست به مردم جهان بگوید حالا که تمام افراد بشر با یکدیگر مساوی شدند باید در یک صف تحت فرمان قانون واحدی حرکت کنند تا ظلم و ستم و استبداد و خودخواهی و خلاصه صدها جنایت دیگر از بین برود و آزادی حقیقی برای تمام افراد جهان مفهوم واقعی داشته باشد.

جمله سوّم از ماده‌ی اوّل

(باید همه‌ی افراد نسبت به یکدیگر با روح برادری رفتار کنند) اسلام این موضوع را با بهترین تاکتیک در چهارده قرن قبل انجام داده و قرآن به مسلمین خطاب کرده

۱- در تاریخ حالات سلمان نوشته‌اند که: از علم بلایا و منایا که علم مخصوصی است اطلاعات کاملی داشته.



((إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ))^۱

همه‌ی مسلمانان و گروندگان به اسلام با یکدیگر

برادرنند (نزاع و تفرقه‌ی آنان را) اصلاح کنید

آنان را به اتحاد و دوستی دعوت نمائید و به این وسیله روح برادری و برابری را در میان بشر زنده کرد.

آری در مدت کوتاهی «پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) بوسیله‌ی گفتار و رفتار خود به حدی روح مساوات و یگانگی را در میان مسلمانان ایجاد نمود که آنان نسبت به یکدیگر از حق مسلم خود می‌گذشتند و در راه دوستی و یگانگی از جان و مال خود دریغ نمی‌کردند (ما در کتاب اتحاد و دوستی کاملاً این بحث را بررسی کرده‌ایم و نمونه‌های علمی و تاریخی اسلام را در این باره بیان نموده‌ایم).

شما با شنیدن آنچه را که بحث نمودیم می‌توانید ماده‌ی دوم و همچنین بقیه‌ی موادی که مربوط به آزادی بشر است و جزء اعلامیه‌ی حقوق بشر می‌باشد کاملتر آن را از قوانین دین مقدس اسلام جستجو کنید.

عدالت و احسان

اگر در این موارد سخنی از عدالت و احسان پیش آمده و یا از ۳۵۰ سال قبل از میلاد مسیح بوسیله‌ی رهبر رواقیون فیلسوف شهیر یونانی «زنو». این ایده و آرزو در میان بشر بوده است و هیچگاه از صورت تئوری خارج نشده، اسلام با بهترین روش عدالت و احسان را در میان مسلمانان برقرار نموده و نگذاشته به احدی از افراد بشر ظلم شود.

این مدّعی با در نظر گرفتن آیاتی که در موضوع ترغیب مردم به عدالت و احسان در قرآن دیده می‌شود گفته‌ی ما را ثابت می‌کند.

۱- سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۱۰.



علاوه بر این اسلام همّت گماشت که حقیقت دوستی و اتحاد را در میان مردم زنده کند که اگر همه‌ی مردم به آن عمل می‌نمودند احتیاجی به عدل و دادگستری نبود زیرا عدالت در صورتی باید بوجود آید که دوستی و محبت و مواسات نسبت به یکدیگر از مردم سلب شود.

گفتاری از خواجه نصیر طوسی (رحمة الله علیه)

دانشمند بزرگ مسلمانان خواجه نصیرالدین طوسی می‌گوید:

اینکه بشر در زندگی به عدالت و دادگستری محتاج می‌باشد بدان لحاظ است که مهر و محبت از بین جامعه‌ی انسانی رخت بر بسته است زیرا با وجود محبت و صفا و الفت هیچگاه به عدل و انصاف محتاج نمی‌گردد، به علت آنکه انصاف که عبارت از همان عدل است مشتق از نصف است یعنی شخص منصف موضوع مورد نزاع را با رفیق و شریکش نصف نماید و همین نصف کردن خود علامت تفرقه و جدائی است ولی اگر در بین جمعیت مهر و محبت و الفت باشد خود موجب اتحاد و یگانگی می‌شود و در نتیجه هیچگاه نزاعی پیشامد نمی‌کند تا محتاج به انصاف و عدل گردد.

جلوگیری از ظلم و ستم

اگر در اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر از ظلم و ستم، بغی و تجاوز ظالمانه جلوگیری شده است اسلام در قرآن (قانون نامه‌ی الهی) می‌فرماید:

((وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ))^۱

۱- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۹۰.

یعنی: پروردگار، شما را از اعمال زشت و کارهای

خلاف انسانیت و ظلم و ستم نهی می‌کند.

اسلام با زورگوئی، تجاوز و حکومت‌های استبدادی تا آخرین سرحد قدرت مبارزه کرده است.

تاریخ اسلام گواه است که: پیشوایان اسلام برای هدایت و آزادی بشر، از هیچ گونه فداکاری خودداری نکرده و جان خود را فدای این هدف مقدس نموده‌اند ولی به گفته‌ی «برابرار»: (نهال آزادی وقتی ریشه می‌کند و به ثمر می‌رسد که با خون ستمگران آبیاری شود).

ما شیعیان جهان به امید روزی که آخرین جانشین پیشوای اسلام حضرت «حجة ابن الحسن» (صلوات الله و سلامه علیه) ظهور کند و با قوانین اسلام تمام دنیا را پر از عدل و داد کرده ظلم و ستم و بیدادگری را از میان بشر ریشه‌کن کند، بسر می‌بریم و امید است این ایده و آرزوی ما به زودی لباس عمل به خود بپوشاند و آن وجود مقدس از پس پرده‌ی غیب ظاهر گردد.

این نامه را هم بخوانید.

دوست محترم ما آقای غلامرضا رستگار از تهران می‌نویسند:

به عرض عالی می‌رساند

حدود عصری بود که در کوی دانشگاه تهران قدم می‌زدم غربت و تنهایی مرا فوق‌العاده محزون کرده و رنج می‌داد، فشار درس آن هم نزدیک امتحانات خسته‌ام نموده بود ناگهان به عقیده‌ی من وسوسه‌ی شیطان، ولی به عقیده‌ی شما فطرت و غریزه‌ی ذاتی مرا متوجه معتقدات مذهبی و خداپرستی نمود، ای لعنت بر شیطان که حتی در این موقع حساس هم دست از من بر نمی‌داشت و نمی‌گذاشت قدری آسوده باشم نمی‌گذاشت در حزن و اندوه و غربت خود روز را به شب آورم.

چرا این جرثومه‌ی پلید تا این حد دشمن افراد بشر است؟



هر چه صبر کردم به هیچ وجه حاضر نبود دست از من بردارد در این موقع به پشت نرده‌های دیوار کوی دانشگاه رسیدم در آن خیابان خلوت یک کشیش مسیحی و یک آخوند مسلمان در اهمیت و نقش مؤثر روحانیت در اجتماع با یکدیگر بحث می‌کردند، کشیش مسیحی می‌گفت: روحانیت مسیحیت با آن همه تبلیغات دامنه‌دار هر چه می‌خواهد بشر را از مادیت و جسمانیت نجات دهد و به معنویت برساند برایش ممکن نبوده و بلکه افراد مسیحی بیشتر متوجه مادیات می‌شوند.

آخوند مسلمان می‌گفت: چون در اسلام رعایت شئون مادی مردم هم شده، یک فرد مسلمان می‌تواند با داشتن روحی سالم به امور مادی خود هم پردازد، تقریباً حدود یک ساعت این دو نفر در اطراف این مطالب با هم صحبت می‌کردند.

آنچه من از شنیدن سخنان این دو نفر استفاده کردم این بود که: انسان نمی‌تواند بدون داشتن روحی سالم در دنیا زندگی راحتی داشته باشد و همان طوری که بشر در سلامتی بدن احتیاج کاملی به طیب جسمانی دارد در سلامت روح نیز مجبور است به طیب روحانی مراجعه کند.

اینجا بود که تقریباً نسخه‌ی کسالت خود را دریافته بودم ولی برای آنکه بهتر بتوانم در این موضوع فکر کنم و هم رفقایم را از خواب غفلت بیدار نمایم از آن کانون محترم تقاضا دارم که شرحی درباره‌ی نقش روحانیت و اثر آن در اجتماع مرقوم فرموده و ما را به این وسیله از خرمن پر فیض خود بهره‌مند فرمائید.

* * *

پاسخ ما:

خوانندگان محترم! ما در پاسخ این نامه ناگزیر بودیم گوشه‌ای از اثرات روحانیت و نقش مؤثر آن را در اجتماع برای دوست محترم خود بنویسیم و با خواست خدا عیناً آن مقاله را شما هم در این نشریه خواهید خواند ولی این را بدانید که ما در اینجا به هیچ وجه نظری به روحانیت مذهب خاصی نداریم و بلکه می‌خواهیم توضیح دهیم که بشر تا کجا به معالجه‌ی روح بوسیله‌ی طبیبان روحانی احتیاج دارد.



روح و جسم

یکی از اشتباهاتی که بعضی از دانشمندان بزرگ کرده‌اند این است که گمان می‌کنند ممکن است کسی در عالم وجود داشته باشد که منکر اصل روح باشد. مادیین که معروف به انکار روحنند می‌گویند:

«بدون تردید انسان و همچنین سایر حیوانات و بلکه کلیه نباتات ارواحی دارند که مانند عرض به جوهر بوجود آنها بستگی دارند» نهایت مادیین و جمعی از فلاسفه معتقدند که تعلق روح به بدن مانند تعلق عرض به جوهر است و به کلی از خود استقلالی ندارد و با از بین رفتن بدن، روح نیز از بین می‌رود ولی متدینین به ادیان جهان و جمعی از دانشمندان علم پسیکولوژی می‌گویند «روح، دارای استقلال کاملی است که پس از مرگ و از بین رفتن بدن باقی می‌ماند، بلکه اقوی و افضل از بدن است».

بنابراین تمام دانشمندان و فلاسفه‌ی جهان به وجود روح اذعان و اعتقاد دارند و همه می‌گویند که بشر در دنیا مرکب از روح و بدن است و چنانکه باید در حفظ و سلامت بدن کوشید لازم است که در راه تزکیه‌ی روح نیز قدم برداشت.

روح چیست؟

از مسائل پر پیچ و خم فلسفی شناسائی حقیقت و ماهیت روح است. دانشمندان و فلاسفه‌ی قدیم و جدید به قدری در تعریف حقیقت و وجود روح اختلاف دارند که تنها نقل گفتار آنان خود کتاب مفصلی خواهد شد. ادیان زنده‌ی جهان مانند مسیحیت و اسلام از ابتداء در تعریف حقیقت روح وارد نشده و هر کجا از روح سخنی به میان آمده است به تعریف آثار و صفات آن پرداخته‌اند.



کتاب «قاموس کتاب مقدس» که عصاره‌ی کتب عهد عتیق و جدید است می‌گوید: غالباً لفظ روح در کتاب مقدس به طریق مجاز وارد گشته و معنای آن به قرائن معلوم می‌شود).

قرآن کتاب آسمانی مسلمانان به «پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) می‌گوید:

((وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ ۗ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا

أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا))^۱

یعنی: ای «پیغمبر» (صلی الله علیه و آله) از تو سؤال می‌کنند از حقیقت روح بگو روح از مصنوعات و شئون خدائی است که کسی به حقیقت آن پی نخواهد برد و ما به شما جز کمی از علم نداده‌ایم.

بعضی از دانشمندان می‌گویند: روح از حیث حقیقت و ماهیت از پیچیده‌ترین و مخفی‌ترین اشیاء است ولی از حیث آثار و خصوصیات از واضحترین موجودات جهان هستی است.

تکامل روح

با کمی تأمل و دقت واضح می‌شود که قانونگذاران جهان و ادیان زنده‌ی عالم و بلکه کلیه سازمانهای سیاسی و احزاب مختلف گیتی و شاید فرد فرد افراد بشر از کوچک تا بزرگ، مرد و زن، یگانه هم‌تشان این است که در زندگی، دارای امنیت و سعادت و استراحتی کامل بوده باشند.

هر با وجدانی می‌خواهد که عدالت و انصاف در تمام شئون زندگی او رعایت شود.

۱- سوره‌ی اسری، آیه‌ی ۸۵.



انسان در هر مقام و مرتبه‌ای که باشد از حسن اخلاق، جود و سخاوت، عفو و بخشش و شهامت و سایر صفات نیکو استقبال می‌کند.

شخص عاقل تمام همّتش این است که خود را از کج خلقی و ترس و غضب و سایر صفات زشت نجات دهد.

تردیدی نیست که تمام این خواسته‌ها با انجام یک عمل به نام تزکیه‌ی روح و نفس حاصل می‌گردد.

ارزش انسان

تنها امتیازی که بشر به سایر حیوانات دارد مربوط به عقل و خرد او است. لذا هر فردی که دارای مغز متفکری است از نظر اجتماع ارزشش بیشتر است و اگر انسان عقل و فکرش را از دست بدهد از هر حیوانی پست‌تر خواهد بود.

پیشوای اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«افضل الناس اعقل الناس».

یعنی: «با فضیلت‌ترین مردم کسی است که عاقل‌تر باشد».

دانشمندان بزرگ درباره‌ی عظمت این گوهر گرانبها می‌گویند: «عقل و خرد نعمتی است که اگر کسی به حدّ کافی از آن برخوردار باشد به تمام خوشبختیها و سعادت‌های جهان رسیده است و به عکس کسی که از این نعمت بی‌نصیب است بدبخت‌ترین موجودات زنده‌ی عالم محسوب می‌شود».

در کتب عهدین «تورات و انجیل» (چنانکه از کتاب «قاموس کتاب مقدّس» استفاده می‌شود) نامی از فکر و خرد و عقل برده نشده و لذا این الفاظ در آن کتاب دیده نمی‌شود ولی نمی‌توان معتقد شد که در شریعت موسوی و عیسوی این گوهر پر قیمت به کلی مورد توجه نبوده بلکه باید گفت که تحریف‌کنندگان این کتب فراموش کرده‌اند که بحثی از این الفاظ به میان آورند.



در قرآن کتاب آسمانی مسلمین و در احادیث پیشوایان اسلام به مسأله‌ی عقل و استفاده نمودن از آن فوق‌العاده اهمیت داده شده تا جائی که تنها در قرآن متجاوز از چهل مورد از عقل به عظمت یاد شده و مردم را به استفاده‌ی از آن وادار نموده است. و نیز بیش از پانزده مورد از فکر و تفکر نمودن در علوم مختلف اعتقادی و روحی نام می‌برد و مردم را وادار می‌کند که از فکر خود کمال استفاده را بنمایند. بنابراین بدون شک عقل و فکر فوق‌العاده پرارزش است و باید انسان کمال اهمیت را به آن بدهد و تا می‌تواند بوسیله‌ی طیبیان روحی و گفتار پیشوایان دینی که خود را راهنمایان عقل می‌دانند او را هدایت کند.

آیا عقل اشتباه می‌کند

یکی از مسائل پر اهمیتی که باید در اینجا یادآور شویم این است که آیا عقل هم اشتباه می‌کند یا چنانکه بعضی از دانشمندان و ادیان جهان معتقدند عقل به هیچ وجه اشتباهی ندارد.

تردید نیست که اگر کسی به معنی حقیقی عقل توجه داشته باشد هیچگاه نسبت اشتباه به عقل نمی‌دهد.

زیرا عقل مانند نوری است که انسان در تاریکیها بوسیله‌ی آن راهنمایی می‌شود. عقل و وجدان همان قوه‌ای است که حکم او را انسان بدون دلیل می‌پذیرد. عقل همان قوه‌ای است که تنها خود دلیل تمام مطالب علمی واقع می‌شود مثلاً اگر به کسی بگویید: به چه دلیل ظلم بد است؟ می‌گوید: عقل چنین حکم کرده است. بنابراین با قدری تأمل و مراجعه به وجدان برای انسان کاملاً عصمت عقل از اشتباه واضح می‌گردد.

در اینجا یک سؤال پیش می‌آید که: اگر عقل اشتباه ندارد پس چرا مردم در موضوعات علمی با یکدیگر اختلاف دارند و مختلف قضاوت می‌کنند؟ در پاسخ می‌گوئیم که: این اختلافات مربوط به شدت و ضعف عقل است عیناً مانند علوم مادی که یک فیزیکدان متخصص و ماهری می‌تواند تمام رشته‌های علوم فیزیکی را کاملاً

درک کند ولی دیگری که این مهارت را ندارد و در بسیاری از مسائل آن جاهل است بعضی از مطالب آن را اشتباه تشخیص می‌دهد.

و اما در مستقلات اولیه‌ی عقلیه مانند حسن خوش خلقی، جود و سخاوت و قبح ظلم و ستم که عقل هر قدر ضعیف هم باشد کاملاً آن را تشخیص می‌دهد، تمام مردم درباره‌ی این مطالب یکسان قضاوت می‌کنند لذا دین اسلام عقل را به تنهایی حجت و دلیل قرار داده و مکرر در قرآن و کلمات پیشوایان اسلام دیده می‌شود که مردم را به قضاوت‌های عقلی ملتزم نموده و بلکه مکرر می‌بینیم میزان تمام اعمال نیک را عقل و خرد می‌داند.

قرآن بیش از ده مورد به مردم جهان خطاب کرده و می‌گوید: «افلاتعقلون» چرا در امور دینی و معنوی از عقل خود استفاده نمی‌کنید و آن را بکار و فعالیت و ادار نمی‌نمائید حضرت «علی بن ابیطالب» (علیه السلام) می‌فرماید:

«العقول ائمة الافکار والافکار ائمة القلوب والقلوب ائمة

الحواس والحواس ائمة الاعضاء».

یعنی: عقل انسان را وادار به تأمل و تفکر می‌کند و وقتی انسان درست فکر کرد فکر او سلولهای مغزی او را تحریک کرده و به طرف آنچه عقل راهنمایی نموده است منقلبش نمی‌نماید و سلولهای مغزی حواس ظاهر انسان را به آنچه عقل درک کرده است راهنمایی می‌کند و هر یک از حواس ظاهریه تمام اعضاء بدن انسان را برای رسیدن به هدفی که عقل او را هدایت کرده استخدام می‌نماید.

«پیشوای ششم» شیعه می‌فرماید:

«حجة الله على العباد النبي والعقل».

بنابراین ممکن نیست کسی احتمال بدهد که عقل اشتباه می‌کند.



عقل راهنما می خواهد

تردیدی نیست که قسمتی از مطالب و علوم چه مادی باشد و چه عقلی به قدری سطحی است که در همان دقت و نظر اول برای همه کس واضح شده و به هیچ وجه انسان احتیاج به تأمل و فکر برای درک آن مسائل ندارد ولی در مقابل قسمت دیگری از علوم به قدری دقیق است که گاهی انسان مجبور است سالها زحمت بکشد تا شاید یکی از آن مسائل را بتواند با فکر خود درک کند.

قسمت سوم از مطالب علمی عمیق تر است که حتی با یک عمر مطالعه و دقت ممکن نیست یک نفر به تنهایی بتواند آن را درک کند بلکه احتیاج کاملی به تجربیات افراد مختلف دنیا داشته و لازم است که افکار جمع کثیری از دانشمندان جهان را به افکار خود اضافه کند تا بتواند آن مسائل را درک نماید.

قسمت چهارم از علوم (که البته بیشتر در علوم معنوی وجود پیدا می کند) از این هم عمیق تر است یعنی انسان بدون الهام غیبی ممکن نیست بتواند به کوچکترین مسأله ای از مسائل آن پی ببرد مانند شناسائی حقیقت روح و صفات و خصوصیات کامل پروردگار و حقیقت جهان هستی و کیفیت نظم عجیب عالم و راه کمال و ترقیات روحی بشر و خلاصه اکثر علوم روحی و معنوی که ممکن نیست انسان بدون راهنما و معلمی که از منابع غیبی الهام گرفته باشد بتواند آنها را درک نماید.

در اینجا تمام دانشمندان بزرگ جهان اقرار دارند که عقل انسان در این قسمت از علوم احتیاج قطعی به راهنما دارد و باید حتما در این گونه موضوعات از روحانیین واقعی که از مکتب انبیاء مایه گرفته اند استفاده نماید.

ارزش علوم روانی

ارزش و قیمت هر علمی به قدر فائده و نتیجه او است و همچنین تردیدی نیست که هر علم و صنعتی که بیشتر به استراحت و آسایش بشر کمک کند از نظر عقل و وجدان ارزش بیشتری دارد مثلاً اگر علم و صنعتی موجب شود که انسان عمری در



استراحت قرار گیرد ارزش آن بیشتر از آن علم و عملی است که بیش از یک ساعت به آسایش بشر کمک نمی‌کند متدینین به ادیان که معتقد به حیات اخروی و زندگی ابدی هستند عالم آخرت را به حیات دنیا می‌افزایند و قیمت علوم روحی و روانی را که موجب راحتی ابدی آنان می‌شود میلیونها برابر بلکه بی‌نهایت بر علوم مادی ترجیح می‌دهند.

و همچنین جمعیتی که هنوز فرصت نکرده‌اند از عالم آخرت تحقیق کنند باز چون به تمام ایده‌هایی که در فصل قبل یادآوری شد در همین دنیا بوسیله‌ی تزکیه روح می‌رسند و یک عمر در آسایش روحی قرار می‌گیرند برای این علم صدها برابر ارزش بیشتر از علوم مادی قائلند.

ارزش دانشمندان روحی

امروز دیگر این مطلب از هر چیزی روشن‌تر شده است که ارزش بشر تنها بستگی به علم و دانش و تقوی و پاکدامنی او دارد و نیز تردیدی نیست که هر دانشمندی که بوسیله‌ی علم و دانشش بهتر بتواند وسیله‌ی آسایش و سعادت بشر را فراهم آورد ارزشش بیشتر است.

بنابراین طیبیان روحانی که با سلامت نگاهداشتن روح انسانی افراد بشر را به اوج سعادت و آسایش ابدی می‌رسانند بر کلیه‌ی دانشمندان علوم مادی ترجیح قابل توجهی دارند.

نظم جهان

نظم جهان مقتضی است که هر فرد و جمعیتی عقب کار مخصوص و رشته تخصصی معلومی بروند زیرا پر واضح است که برای کلیه‌ی افراد ممکن نیست که در جمیع علوم تخصص پیدا کنند و مسلّم اگر عموم افراد هم در یک یا چند رشته معینی تحصیل کنند و بقیه‌ی علوم و کارها بدون متخصص باقی بماند نظم فعلی جهان از بین خواهد رفت.



بنابراین باید هر کس عقب شغل مخصوصی حرکت کند و جمعیتی هم برای تحصیل علوم روحی و دینی بروند و سپس به طبابت روانی و مذهبی افراد بشر پردازند.

قرآن کتاب آسمانی مسلمانان پیروان خود را به تحصیل در این رشته از علم مکرر وادار کرده و منجمله می‌گوید:

((وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ

مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا

قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ)).^۱

یعنی: درست است گروندگان به مبانی دین اسلام همه نمی‌توانند برای تحصیل علوم دینی و روانی سفر کنند پس چرا از هر قبیله‌ای دسته‌ای سفر نکنند تا از علوم دینی و روحی فرا گیرند و وقتی برگردند اهل قبیله‌ی خود را از عواقب وخیم بی‌دینی و امراض روحی بیم دهند شاید مردم از این خطر خانمانسوز بترسند.

شریف‌ترین شغلها

یکی از دانشمندان معاصر که بحث جالبی در موضوع اثر روحانیت در اجتماع کرده می‌گوید: «تنها صنف و طبقه‌ای که با شریف‌ترین موضوع و پر ارزش‌ترین چیزی که ارزش و امتیاز بشر به خاطر او است یعنی با نیروی مقدس فکر سروکار دارد همانا جامعه‌ی روحانیت است زیرا خدمت جامعه‌ی روحانیت به افکار مردم و مأموریت آنان هدایت افکار جامعه‌ی بشریت است جامعه‌ی روحانیت مستقیماً با بدن و قسمت ماده مردم سروکار ندارد. بنابراین طبق آن قاعده عقلی و مسلمی که بیان کردیم شرافت و فضیلت هر طبقه بر طبقه و صنف دیگر مربوط به شرافت و فضیلت شغل و خدمت او

۱- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۲۲.



است (همچنین طبق آن موضوع مسلّمی که در اوّل گفتار خود به عرض رساندیم که افراد بشر از نظر ماده و جهات حیوانی امتیازی با حیوانات و جانوران و جانداران دیگر ندارند و تنها چیزی که موجب فضیلت و امتیاز او از سایر حیوانات است همان نیروی مقدّس فکر است) طبق این دو موضوع به خوبی ثابت می‌گردد: که روحانیت به احترام شغل و خدمتی که دارد شریف‌ترین و با فضیلت‌ترین طبقه از طبقات اجتماع است زیرا سروکار تمام اصناف و طبقات مردم با بدن و قسمت ماده افراد بشر و خدمت آنان به اجتماع خدمت به بدن و جهات حیوانی اجتماع است و قسمت ماده و بدن هم ارزش زیادی را دارا نیست ولی جامعه روحانیت سروکارش با شریف‌ترین و گرانبهاترین موضوع از موضوعات بشری یعنی فکر است و خدمت جامعه‌ی روحانیت به شریف‌ترین موضوع از افراد بشر که ارزش و فضیلت بشر به خاطر او است یعنی نیروی مقدّس فکر می‌باشد».

نتیجه‌ی گفتار

ما از ده مقدّمه‌ای که در بالا یادآور شدیم به این نتیجه می‌رسیم که پر اهمیت‌ترین علمها علوم روحی و شریف‌ترین شغلها، شغل روحانیت و بزرگترین خدمات، خدمت روحانیون واقعی برای بشر می‌باشد.

روحانی واقعی کیست؟

یکی از سؤالاتی که افکار جوانان ما را متوجّه خود ساخته و مکرّر از ما پرسیده‌اند که: روحانی واقعی چه شرایطی دارد؟ در پاسخ گفته‌ایم که: مکتبهای جهان هر یک شرایطی برای طبیبان روحانی معلوم کرده‌اند که ذیلاً به دو مذهب بزرگ از آنها اشاره خواهیم کرد.



۱- مذهب مسیحیت

یکی از مذاهب بزرگ جهان، مسیحیت است که همیشه مورد احترام جمع کثیری از پیروان خود بوده است در این دین به مسأله‌ی روحانیت فوق‌العاده اهمیت داده شده و نام رهبران روحانی آن عبارت از اسقف، پاپ، کشیش و کاردینال است که ذیلاً به شرح نام و خدمات آنان مختصراً اشاره می‌شود.

اسقف کیست؟

اسقف کلمه‌ی یونانی است که به معنی وکیل است و این نام بر تمام روحانیین مسیحی اطلاق می‌شود و در «قاموس کتاب مقدس» صفحه‌ی ۵۶ عیسی مسیح را نمونه‌ی اعلی و اعظم اسقفها معرفی کرده است.

شرائط اسقف

در رساله‌ی اوّل پولس رسول به تیمور تاوس پاپ سوّم می‌نویسد:

«این سخن امین است که اگر کسی منصب اسقفی را بخواهد کار نیکو می‌طلبد پس اسقف باید بی‌ملامت و صاحب یک زن و هوشیار و عاقل و صاحب نظام و مهمانواز و راغب به تعلیم باشد نه میگسار یا طپانچه‌زن یا طمّاع و سودجو و قبیح، بلکه حلیم نه جنگجو و نه زرپرست، مدیر بر اهل خانه‌ی خود به نیکوئی و فرزندان خویش را در کمال وقار مطیع گرداند زیرا هرگاه کسی نداند که اهل بیت خود را تدبیر کند چگونه کلیسای خدا را نگاهبانی می‌نماید و نه جدیدالایمان که مبدا غرور کرده به حکم ابلیس بیفتد امّا لازم است که نزد آنانی که خارج اند هم نیکنام باشد، که مبدا در رسوائی و در دام گرفتار شود.»



و در رساله‌ی پولس رسول به تیطس باب اوّل عدد ۴ می‌گوید:

«تیطس را که فرزند حقیقی من بر حسب ایمان عام است توفیق و رحم و سلام از جانب خدای پدر و نجات‌دهنده‌ی ما عیسی مسیح خداوند باد بدین جهت تو را در کریت واگذاشتم تا بقایا را اصلاح نمائی و چنانکه من به تو امر نمودم کشیشان در هر شهر مقرر کنی اگر کسی بی‌ملامت و شوهر یک زن باشد که فرزندان مؤمن دارد بری از تهمت فجور و تمرّد، زیرا که اسقف می‌باید چون وکیل خدا بی‌ملامت باشد و خودرأی یا تندمزاج یا میگسار یا طیانچه‌زن یا طمّاع سودجو و قبیح نباشد بلکه مهمان‌نواز و خیرجو و عاقل و عادل و مقدّس و پرهیزگار و متمسّک به کلام امین بر حسب تعلیمی که یافته تا بتواند به تعلیم صحیح نصیحت کند و مخالفان را توبیخ نماید».

پاپ کیست؟

پاپ از کلمه‌ی یونانی «پاپاس» که به معنی پدر است آمده در مشرق اروپا به عدّه‌ی زیادی از اسقفها و کشیشان این کلمه اطلاق می‌شود امّا در غرب کم‌کم لقب خاص اسقف روم گردیده.

ضمناً معلوم باشد که این اسم برای بزرگان روحانی و یا غیر روحانی از نظر مذهب مسیحیت مورد نهی است و البته نباید کسی به دیگری پدر «پاپ» بگوید زیرا از مسیح در انجیل متی «عدد ۹ باب ۲۳» نقل می‌کنند که به شاگردان گفت: «هیچکس را بر زمین پدر خود مخوانید زیرا پدر شما یکی است که در آسمانها است».



هشت چیز است که چهره‌ی پاپ اعظم را مشخص می‌کند

- ۱- عقیده و ایمان او به مذهب کاتولیک.
(پاپ در حقیقت نائب‌مناب و قائم‌مقام مسیح است یعنی پاپ فعلی دویست و شصت و سومین جانشین (پیرحواری) یا (سن پیر) است).
- ۲- پاپ رئیس کلیساهای کاتولیک جهان است.
- ۳- پاپ رئیس کشیشها و کلیه‌ی روحانیون کلیساهای کاتولیک است.
- ۴- پاپ بر جامعه‌ی مسیحیت که حدود پانصد میلیون نفر می‌باشد ریاست دارد.
- ۵- پاپ حافظ دیانت مسیح و وظیفه دارد که کتب مقدس و انجیل اربعه را از نسلی به نسل دیگر برساند.
- ۶- پاپ وقتی سخن می‌گوید نباید هیچ‌کس احتمال بدهد که او خطا کرده یا گمان اشتباه بر گفته‌های او نبرد زیرا تفسیرات و تأویلات پاپ بطلان‌ناپذیر است ولی او به هیچ وجه مجاز نیست که به عنوان کشف و الهامات آسمانی فرضیه‌های تازه‌ای به مذهب مسیحیت بیفزاید.
- ۷- پاپ دارای دولت و حکومت است و کلیه‌ی دول حتی شورویها حکومت او را به رسمیت شناخته‌اند.
- ۸- پاپ از نقطه‌ی تاریخی وارث و جانشین کشور واتیکان و قائم‌مقام مذهبی روم است.^۱

۱- اقتباس از سالنامه‌ی اطلاعات ۱۳۴۳.



شرائط پاپ

اگر چه انتخاب پاپ تحت قوانین و مقررات عریض و طویلی انجام می‌شود ولی برای انتخاب شونده شرائط زیادی مورد لزوم نمی‌باشد و گاهی حتی کشیشهای عادی و بلکه کودک ۱۲ ساله‌ای مانند (بنوای نهم) به عنوان پاپ انتخاب می‌شود. و آنچه در انتخاب شوندگان شرط است و فوق‌العاده کاردینالها به آن اهمیت می‌دهند سیاست اداره‌ی امور روحانی و نگهداری مملکت و قدرت زندگی کردن با مسیحیان جهان به نحوی که خود او صلاح بدانند، است.

اینجا است که مسأله‌ی تفتیش عقاید و آراء که در زمان پاپ «گرگوار نهم» شروع شد و به وضع نامطبوعی که در کتابها مستور است و دامن تاریخ را لگه‌دار کرده و با اصل محبت مسیحیت که حتی شریر را نباید مزاحم شد و اگر به «طرف راست انسان طپانچه زد طرف چپ را هم باید گرفت» حل می‌شود.

زیرا با این وضعی که پاپ بدون هیچ قید و شرطی انتخاب می‌شود و بعد هم مسیحیان نباید حتی احتمال اشتباه درباره‌ی او بدهند لابد خودسرانه هر چه اخلاقیات و افکارش به او اجازه بدهد انجام خواهد داد.

کاردینال کیست؟

کاردینالها ۸۵ نفرند که در دربار پاپ هر کدام شاغل کارهای پراهمیتی می‌باشند، یکی از آنها (بنام کاردینال اعظم) است که در موقع مرگ پاپ تا تعیین پاپ بعدی عهده‌دار تمام امور پاپ خواهد بود و حتی ریاست انتخاب پاپ را او به عهده دارد. و خلاصه باید گفت کلیه‌ی کارهای دربار پاپ را این عده به عهده دارند و هر چه آنان انجام بدهند صحیح است و حتی خود پاپ باید کاملاً از آنها مواظبت کند زیرا خود او همیشه مرهون لطف انتخابی آنان است.



انتخاب کاردینال

کاردینال باید یا شاهزاده و یا لاقل فرزند رؤسای یکی از کشورها باشد در عین حال برای نیل به درجه‌ی کاردینالی مراسم خاصی اجرا می‌گردد پاپ شخصا در انجمنی که از خلفا و مطرانها، تشکیل شده نام کاندیدا را اعلام می‌کند و در صورتی که پاپ بیمار باشد کافی است که در اتاق خود با حضور دو نفر نام کاردینال داوطلب را اعلام کند و در صورتی که از طرف پاپ نام وی برده نشود ولو اینکه انجمن رأی به کاردینالی او بدهد به هیچ وجه اثری ندارد و به مقام کاردینالی نخواهد رسید.

تشریفات دربار پاپ در واتیکان به قدری مفصّل است که این کتاب گنجایش نقل آن را ندارد. این اندازه مسلّم است که روحانیت واقعی در واتیکان مفهومی ندارد بلکه در واقع سلطنتی است که به پاپ داده شده است.

۲- دین اسلام

دین اسلام که یکی دیگر از مذاهب بزرگ جهان است نیز به موضوع روحانیت فوق‌العاده اهمیّت داده و بلکه این مسأله را از بزرگترین مسائل حیاتی و دینی خود می‌داند ولی در عین حال به هیچ وجه برای روحانیت خود تشریفات قائل نشده و با ساده‌ترین وضع مراسم انتخابی بزرگترین رهبر روحانی خود را انجام می‌دهد.

دین اسلام چون تمام امتیازات مادی و نژادی را الغاء کرده و تنها امتیاز انسانی را به علم و تقوی می‌داند و طبق دو اصل مذکور هر فردی که پاکدامن تر و دانشمندتر باشد مردم آزادانه می‌توانند آن را به عنوان رهبری روحانی خود انتخاب کنند.

شخص اوّل روحانیت

اسلام معتقد است که چون شغل مقدّس روحانیت از بزرگترین و مشکل‌ترین شغلها است و در اکثر موارد می‌بایست از منابع وحی استفاده نماید چنانچه ما هم در مقدمه‌ی همین نامه به آن اشاره نمودیم باید در مسائلی که مستقلاً عقل نمی‌تواند آن را



درک کند از پیشوای بزرگ اسلام که به اعتقاد مسلمانان هیچ اشتباهی ندارد آنها را تعلیم بگیرند.

ما در اینجا مجبوریم روش دو مذهب بزرگ اسلامی سنی و شیعه را درباره‌ی این مسأله در زمان فعلی که دسترسی به پیشوای معصوم و بزرگ اسلامی ندارند تشریح کنیم سپس هر دسته‌ای که از نظر منطق در این زمان به هدف اسلام و شرایط انتخاب روحانیت نزدیکتر بودند تأیید نمائیم.

احکام اسلام

احکام اسلام از نظر عموم مسلمانان به سه قسم تقسیم می‌شود:
 اوّل: اصول اعتقادات که اجمال آن را عقل مستقلاً باید درک کند.
 دوّم: فروع احکام که غیر مجتهدین باید از بزرگان روحانیت تقلید و پیروی کنند.
 سوّم: اخلاقیات که وظیفه‌ی روحانیین متخصص است که آن را تبلیغ کنند تا مردم به آن عمل نمایند.

اهل سنت و روحانیت

اهل سنت عملاً در اصول اعتقادات به عقل و قرآن و اجماع و احادیث نبوی مراجعه می‌کنند به این معنی که می‌گویند: «عقل اعتقادات اجمالی را بوجود می‌آورد قرآن و احادیث تا حدی راهنمای عقل است و به مجردی که چند نفر از امت پیغمبر مطلبی را تأیید کردند و بر سر آن اجماع نمودند اگر چه بر خلاف کتاب و سنت هم باشد جز دین است و باید مردم مسلمان کاملاً به آن اعتقاد کنند چنانکه در مسأله‌ی خلافت با اینکه قرآن البته به انضمام سنت صریحاً حضرت «علی» (علیه السلام) را خلیفه‌ی پیغمبر معین کرده بود ولی چون چند نفری در سقیفه جمع شدند و ابوبکر را به خلافت تعیین کردند ابوبکر خلیفه شد. به هر حال در اصول اعتقادات بزرگ روحانی آنان کسی است که امت او را تعیین کرده باشند و البته سائرین باید از او پیروی کنند.



در فروع احکام

اهل سنت در فروع احکام فقط چهار نفر روحانی بزرگ دارند که مجبورند تا آخر دنیا از آنها تقلید کنند حتی اگر دانشمندی صد برابر در فروع احکام علمش از آنها بالاتر باشد باز باید حتی خود او از آن چهار نفر تقلید نماید.

نه اینکه این مطلب بدون دلیل باشد بلکه می‌گویند اجماع امت که حتی در مقابل قرآن و حدیث ارزش دارد فقط این چهار نفر را به مرجعیت کامل می‌شناسد و آن چهار نفر عبارتند از:

«ابوحنیفه، انس بن مالک، احمد ابن حنبل و محمد بن ادریس شافعی».

در اخلاقیات و تزکیه‌ی نفس

اهل سنت غالباً در تزکیه‌ی نفس به مسلک متصوفه متوسل می‌شوند و از آن راه می‌خواهند سیر و سلوک خود را تکمیل کنند.

شیعه و روحانیت

شیعه‌ی دوازده امامی به پیروی از قرآن که می‌گوید:

((إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ))^۱

یعنی: گرامی‌ترین شما در نزد خدا پاکدامن‌ترین شما است. و نیز فرموده:

((يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ))^۲

(خدا بالا می‌برد درجات مردان با ایمان و کسانی را که دانش یافته‌اند) تنها برای دو کس احترام قائلند.

اول: افراد با ایمان که دارای علم و دانش‌اند.

۱- سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۱۳.

۲- سوره‌ی مجادله، آیه‌ی ۱۱.



دوّم: کسانی که دامنشان از آلودگیهای گناه و خطا و آنچه شایسته مقام انسانی نیست پاکتر باشد روی این حساب از نظر شیعه هر فردی که در این دو صفت کامل تر است دارای عظمت روحی بیشتری خواهد بود و شیعیان برای او احترام زیادتری قائلند.

شیعیان می‌گویند: به حکم عقل و قرآن رهبر روحانی جمیع شیعیان جهان در هر زمان آن کسی است که وجدانا از تمام افراد بشر در تقوی بالاتر باشد.

شیعه در اصول اعتقادات تنها به عقل اکتفا می‌کند و برای هدایت و راهنمایی عقل خود به گفتار قرآن و پیشوایان اسلام که از جانب خدا تعیین شده‌اند و در علم و تقوی به کمال رسیده‌اند مراجعه می‌نماید. شیعه در تزکیه‌ی نفس و علم اخلاق تنها به دستورات پیشوایان اسلام که از نظر شیعیان و بلکه جمیع مسلمین آنان به درجه‌ی اعلای انسانیّت رسیده‌اند عمل می‌کنند (و چنانکه در شماره‌ی دوّم یادآور شدیم از مسلک تصوّف اظهار تنفّر می‌نمایند).

وظیفه‌ی روحانین شیعه

روحانین شیعه موظّفند که در سه رشته تحصیلات خود را ادامه دهند.

اوّل: علم اصول اعتقادات که در این رشته از عقل در مرحله‌ی اوّل استمداد می‌کنند و آنچه عقل اجمالاً در مسأله‌ی خداشناسی و نبوّت و معاد و حتّی تا حدودی در مسأله‌ی امامت و خلافت حکم کرد آن را صددرصد صحیح دانسته و سپس برای تفصیل و تحقیق از خصوصیات و مسائل این علم میزانی برای معلومات خود معین کرده که مبدا جهل مرکب با علم و عقل مخلوط شود و آن میزان عبارت است از قرآن و گفتار ائمّه‌ی دوازده‌گانه‌ی خود که دانشمندترین و پاکدامن‌ترین افراد بشرند.

شیعه برای اجماع مسلمین (البته به آن صورتی که اهل سنّت می‌گویند) به خصوص در اصول اعتقادات کوچکترین ارزشی قائل نیست زیرا از نظر آنان اجماع همان اکثریت است و مسلّم همیشه اکثریت (که غالباً عامّه و اهل سنّت از آن تعبیر به



اجماع می‌کند) در قرآن به جهل و نادانی نسبت داده شده و حقا هم در همه‌ی زمانها غالباً و اکثریت از حقیقت دور بوده‌اند.

لذا آن دسته از روحانیین شیعه که در این رشته تحصیلات کافی داشته‌اند با قلم و گفتار به عالم تشیع خدمات ارزنده‌ای کرده و اصول اعتقادات اسلامی را با منطق علمی به جهان معرفی نموده‌اند.

یکی از دوستان تازه مسلمانم که سابقاً مسیحی بوده می‌گفت: «من وقتی از خرافات اصول اعتقادی مذهب مسیحیت به تنگ آمدم و خواستم از مذهب کاملتری تحقیق کنم به مذهب اسلامی رسیدم از همکار عزیزم آقای «عبدالقادر» که در دانشگاه با هم بودیم سؤال کردم: من به چه وسیله می‌توانم از اسلام تحقیق کنم؟ قرآنی در مقابلم باز کرد و من چند آیه از آن را قرائت کردم لذتی نصیب شد ولی به او گفتم: من که نمی‌توانم تمام قرآن را بخوانم تا از اصول اعتقادات اطلاع پیدا کنم خوب است شما بگوئید که آیا خدا را جسم می‌دانید یا خیر؟

در پاسخ من گفت: امام ما «محمد بن حنبل» خدا را جسم می‌دانسته و زیاد او را در خواب دیده است.

من در مرحله‌ی اول متأثر شدم که از چاه در آمده به چاله افتاده‌ام و همان خرافاتی که در مذهب مسیحیت وجود داشت دوباره نصیب شد، ولی وقتی با یکی از دانشمندان شیعه برخورد نمودم و اصول اعتقادی اسلام را با موازین علمی و عقلی برایم یادآور شد دیدم گمشده‌ی خود را پیدا کرده‌ام».

دوم: علم به فروع احکام

در این رشته روحانیین شیعه موظفند که از کلیه‌ی احکامی که در زندگی فردی و اجتماعی، عبادی و سیاسی و غیره برای بشر مورد لزوم است تحقیق کنند و در هر زمان احکام مورد نیاز آنها را در اختیارشان بگذارند.



مرجع تقلید کیست؟

چنانکه قبلاً یادآور شدیم اسلام به علم و پاکدامنی انسان فوق‌العاده اهمیت داده و لذا مذهب شیعه برای مرجع بزرگ روحانیت مهمترین شرطی را که قائل شده این است که: اولاً (بنا به فتوای اکثر فقها) اعلم باشد یعنی از کلیه‌ی مردم مسلمان در احکام اسلام و تحقیق از مدارک آن داناتر باشد و ثانیاً گرد معصیت و گناه نگردد و دامنش از تمام آلودگیها پاک باشد و حتی شرط می‌کنند که مادر و پدرش او را از راه غیر مشروع بوجود نیاورده باشند زیرا از نظر علم ژنتیک (وراثت) گاه پدر و مادر در موقع انعقاد نطفه در روحیه‌ی فرزند اثر سوئی به جای می‌گذارد.

قابل توجه آنکه شیعه درباره‌ی امام جماعت که فقط مردم می‌خواهند چند دقیقه‌ای یکی از اعمال عبادی خود یعنی نماز را با او بخوانند و در قیام و قعود از او پیروی کنند فرموده است که باید به حدی پاکدامن باشد که ترک گناه و انجام واجبات ملکه و عادت او شده باشد.

و خلاصه از نظر شیعه‌ی دوازده امامی تنها چیزی که به یک بشر امتیاز می‌بخشد و او را روحانی کاملی معرفی می‌کند علم و پاکدامنی است و تشخیص این دو موضوع هم در یک فرد به عهده‌ی افراد مسلمان است.

سوّم: علم اخلاق و تزکیه‌ی نفس

در این رشته روحانیین شیعه تنها از روش پیشوایان اسلام و کلمات آنان و آیات قرآن استفاده می‌کنند و کاملاً مکتب آنها از مکتب متصوّفه جدا است و حتی در بسیاری از موارد عنوان مبارزه با درویش را به خود می‌گیرند.

زیرا شیعه می‌گوید: دین مقدّس اسلام کامل‌ترین ادیان و مذاهب جهان است و تنها هدف «پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) این بوده است که مردم مسلمان را عملاً و اخلاقاً پای‌بند به صفات و اخلاقیات انسانی بنماید آن حضرت مکرّر می‌گفت: «بعثت لاتمم مکارم الاخلاق» یعنی: هدف از مبعوث شدن من تکمیل مکارم اخلاق بشر است.



بنابراین چگونه ممکن است اسلام در بزرگترین هدف خود احتیاج به مسلک التقاطی تصوّف داشته باشد. لذا شیعه اولین دستوری را که برای تزکیه‌ی باطن می‌دهد این است که باید یک فرد مسلمان در مقابل دستورات اسلام کاملاً تسلیم باشد و تمام قوانین الهی را موبمو اجرا کند وقتی این چنین شد مسلّم یک فرد مسلمان به بزرگترین هدف اسلامی که رعایت اخلاقیات فردی و اجتماعی است عمل خواهد کرد و تزکیه‌ی باطن و سیر الی الله آنان تمام شده است.

زیرا تمام صفات و اخلاقیات حسنه را «پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) ضمن آیات قرآن و روایات اسلامی به افراد بشر تذکر داده و وقتی یک فرد مسلمان خود را مقید به تمام دستورات اسلام بنماید باطن خود را از آلودگیها پاک کرده و دارای مکارم اخلاق شده است.

تا اینجا صرف نظر از تعصبات مذهبی از نظر عقل و منطق باید گفت تنها روحانیتی که معنی واقعی آن در خارج وجود دارد روحانیت شیعه است.

اما روحانیت مذاهب مختلف دیگر به قدری آلوده به خرافات است که بسیار مشکل است کسی آمادگی مطالعه و شرح حالات آنها را داشته باشد و لذا ما هم از نقل آن خودداری می‌کنیم.

بنابراین به این نتیجه می‌رسیم که روحانین واقعی بهترین خدمت را با امکان دو شرط ممکن است به اجتماع بنمایند.

۱- توجه دادن مردم به اهمیّت امراض روحی و نشان دادن راه معالجه و دادن نسخه‌های شفابخش برای درمان آنها.

۲- مواظبت شرائطی را که عقل و وجدان برای یک فرد روحانی لازم می‌داند.

نه مثل اکثریت افراد اجتماع که یا به فکر امراض روحی خود نیستند و یا اگر روی غریزه‌ی ذاتی گاهی بخواهند از علوم روحی استفاده‌ای بنمایند نزد نااهل می‌روند و حاضر نیستند به متخصص آن مراجعه کنند.

امید است این مقاله جوانان عزیز ما را متوجّه اهمیّت تزکیه‌ی روح بکند و تا می‌توانند از روحانین واقعی کمال استفاده را بنمایند.

آیا مشروبات الکلی برای انسان مضر است؟!

در نامه‌های زیادی سؤال می‌کنند که: آیا مشروبات الکلی برای انسان مضر است که اسلام آنرا حرام کرده است یا خیر؟ و آیا از نظر قانون هم مشروبات الکلی ممنوع است یا خیر؟

مشروبات الکلی و قانون

تردیدی نیست که قوانین دنیا بر دو قسم است:

- ۱- قوانینی که خدای جهان برای ایجاد نظم و امنیت عمومی و تأمین سعادت بشری بوسیله‌ی پیامبران فرستاده است.
- ۲- قوانین بشری که انسانها با عقل و فکر خود برای حفظ نظام اجتماع جعل کرده‌اند.

قوانین الهی و مشروبات الکلی

کتاب مقدس (عهد عتیق و جدید) در بسیاری از آیات مردم یهودی و مسیحی مذهب را از شراب و مسکرات بر حذر داشته و تا حدی به ضررهای آن اشاره کرده است.

در کتاب امثال سلیمان نبی باب بیستم عدد یک می‌گوید:



«شراب استهزاء می‌کند و مسکرات عربده می‌آورد و هر

که به آن فریفته شود حکیم نیست».

و در باب ۲۱ عدد ۱۷ می‌گوید:

«هر که شراب و روغن را دوست دارد دولتمند نخواهد

گردید».

و در باب بیست و سوم عدد ۲۹ می‌گوید:

«وای از آن کیست؟ و شقاوت از آن که؟ و نزاعها از آن

کدام؟ آنانی را است که شراب مدام می‌نمایند».

و از این قبیل کلمات در کتب عهد عتیق متجاوز از بیست مورد وجود دارد که حرمت صریح آشامیدن مسکرات بخصوص شراب را که در آن زمان بیشتر معمول بوده تصریح کرده است.

و در کتب «عهد جدید» در رساله‌ی پولس رسول به افسسیان باب پنجم عدد ۱۸ می‌گوید:

«و مست شراب نشوید که در آن فجور است».

بنابراین کتب عهدین شراب را حرام دانسته و از آن نهی کرده است ولی متأسفانه در عوض آنکه آیات حرمت شراب در انجیل بیش از کتاب تورات وجود داشته باشد و ادعای مسیحیان که می‌گویند: دین مسیحیت برای رفع نواقص تورات آمده اثبات گردد. در کتاب انجیل حتی یک آیه هم در حرمت مسکرات دیده نمی‌شود با آنکه در همین نشریه ثابت خواهد شد که مسکرات ضررهای فوق‌العاده‌ای برای روح و جسم بشر دارد.

علاوه بر این کتاب انجیل به وجود مقدس حضرت عیسی در مکرر از آیات نسبت می‌خوارگی می‌دهد و حتی می‌گوید که:

عیسی قبل از واقعه‌ی صلب نسبت به شراب بیانات عاشقانه‌ای می‌نمود و او را وداع می‌کرد که کتاب انجیل لوقا و متی و مرقس شاهد گفتار ما است.



این بحث که مقدمه‌ی اثبات تحریف انجیل است بماند شاید در جای دیگر آن را به میان آوریم ولی مسلم از گفتار فوق ثابت شد که کتب عهدین حرمت شراب را تصریح کرده و دو مذهب زنده عالم از نظر قانونی آن را نهی کرده است ولی چون در کتاب مقدس (عهد عتیق و جدید) آیات جواز شراب و مسکرات بیشتر به چشم می‌خورد و مکرر می‌گوید که: انبیاء عظام مانند نوح و عیسی می‌گساری کردند! پیروان حقیقی این دو مکتب از استعمال مشروبات الکلی خودداری نمی‌کنند.

اسلام و مسکرات

ا‌ما اسلام در متجاوز از صدها روایت و حدیث و مکرر از آیات قرآن، آشامیدن شراب و استعمال مسکرات را حرام دانسته و «پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) شدیداً مسلمانان ضعیف‌الایمانی که گاهی مخفیانه شراب می‌خوردند تأذیب می‌نموده است.

ابن حجر که از علماء اهل سنت است در کتاب فتح الباری صفحه‌ی ۳۰ می‌نویسد: «روزی ابوبکر و عمر و هشت نفر دیگر از اصحاب در منزل ابوطلحه زید بن سهل جمع شدند و در آنجا شراب آشامیدند و ابی‌بکر در حال مستی اشعاری در مرثیه‌ی کشته‌های بدر خواند، «پیغمبر» (صلی الله علیه و آله) از این جریان اطلاع حاصل کرد با حال غضب تشریف آورد و با تازیانه‌ای که در دست داشت خواست او را بزند. ابی‌بکر گفت: پناه می‌برم به خدا از غضب خدا و پیغمبرش، به خدا دیگر شراب نمی‌خورم».

اسلام در کتاب آسمانی خود (قرآن) مکرر فریاد می‌زند:

((رَجَسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَأَجْتَنِبُهُ))^۱

۱- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۹۰.

(شراب نجس است، پلید است، فرآورده‌ی دست شیطان است، از آن دوری کنید که در این صورت ممکن است رستگار شوید).

((إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ)).^ط

یعنی: مردم مسلمان، شیطان بوسیله‌ی شراب و قمار می‌خواهد بین شما کینه و دشمنی ایجاد کند و از یاد خدا بازتان دارد و نگذارد نماز بخوانید آیا باز هم شما متنبه نمی‌شوید؟

«پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«کلّ مسکر خمر و کلّ خمر حرام»

(بطور کلی مسکرات و مشروبات الکلی حکم شراب را دارد و شراب هم حرام است) بنابراین استعمال مشروبات الکلی از نظر قوانین آسمانی کاملاً ممنوع است.

قوانین بشری و مملکتی و مسکرات

در بسیاری از ممالک جهان که به زیانهای مواد الکلی پی برده‌اند آنرا تحریم کرده که ما به چند نمونه‌ی آن اشاره می‌کنیم.

در ایالات متّحده آمریکا

در ۱۵ اگست سال ۱۹۱۹ کمی قبل از تحریم مسکرات در ایالات متّحده آمریکا در شهر «شیکاگو» ۲۵۰ نفر از پزشکان و دانشمندان معروف اروپا و آمریکا در یک شورای

۱- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۹۱.



پزشکی قرارداد طبّی بین‌المللی متضمن ده ماده بر تحریم مشروبات الکلی صادر کرده و آنرا به ممالک اروپا و آمریکا اعلام کرده‌اند که متن قرارداد را از نظر خوانندگان می‌گذرانیم.

(این مجمع علناً اظهار می‌دارد که بعد از مطالعه‌ی دقیق درباره‌ی مضرات مشروبات الکلی ثابت شده که زیانهای زیر بر آن مترتب است).

سپس در آن مواد، ضررهای روحی و جسمی و اخلاقی و مالی را تذکر داده (که ما برای اختصار از درج آنها خودداری می‌کنیم) طالبین به کتاب: «الامراض الاجتماعیه» مراجعه فرمایند.

در آخر قرارداد می‌نویسد: «از این جهت این مجمع حکم می‌کند که شیوع مسکرات از بین برنده‌ی سعادت ملل عالم و بنیان‌کن اساس فضائل اخلاقی جامعه‌ی بشریت است»^۱.

در ایران

۱- ماده‌ی واحده‌ی مصوبه‌ی بهمن ماه ۱۳۳۳ متن قانون چنین است: «دولت مکلف است از تاریخ تصویب این قانون به فاصله‌ی شش ماه ورود و تهیه و خرید و فروش و مصرف کلیه‌ی نوشابه‌های الکلی را ممنوع سازد».

۲- فصل پانزدهم از قوانین جزائی ماده‌ی ۲۵۷ اصلاح شده در ۸ تیر ماه ۱۳۲۸ چنین می‌نویسد: «هر کس علناً استعمال تریاک یا شیره یا مرفین یا هروئین یا کوکائین یا بنگ و یا چرس بنماید و یا متجاهراً مشروبات الکلی استعمال کند به حبس تأدیبی از سه ماه تا شش ماه محکوم خواهد شد».

۱- الامراض الاجتماعیه.



در نروژ

پس از خاتمه‌ی جنگ بین‌المللی دوّم دولت نروژ شورائی تشکیل داد و سپس فروش و ساختن مشروبات الکلی را به کلی ممنوع نمود.^۱

در بلژیک

دولت بلژیک در سال ۱۹۲۸ قانون منع مسکرات الکلی را بطور کلی وضع کرده و حتّی خرید و فروش آن را برای دارو و استعمالات ضروری نیز ممنوع نموده است.

در دانمارک

دولت دانمارک برای آنکه مردم کمتر بتوانند از مشروبات الکلی استفاده کنند مالیاتهای سنگینی بر آن قرار داده است که در نتیجه مردم دانمارک تماما دست از استعمال مشروبات الکلی کشیده‌اند.

در آلمان

خبرگزار عمومی اعلام کرد که زمامدار آلمان «هیتلر Hitler» از استعمال مشروبات الکلی خودداری می‌کند زیرا به زیانهای آن متوجّه شده استپیدا است که این اطلاعیه برای منع تمام افراد مملکت از استعمال مسکرات بوده است.

در شوروی

در تاریخ ۱۳ نوامبر ۱۹۳۸ رسماً اعلام شد که باید افراد این مملکت از فروش مسکرات خودداری نمایند و در اثر تخلّف، ۲۵ مغازه‌ی آبخو فروشی بسته شد.

۱- الامراض الاجتماعیه.



در هند

در جریده‌ی الاهرام در تاریخ ۸ مارس سال ۱۹۳۷ تحت عنوان (مبارزه با مسکرات در هند) پیشنهادات دولت هند را در خصوص منع مسکرات مفصلاً نقل کرده و نتایج آنرا در پایان مقاله درج نموده است. و همچنین ممالک دیگری (مانند کویت که در سال ۱۳۴۵ رسماً منع استعمال مشروبات الکلی اعلام شد) منع مسکرات را به مردم اعلام نموده‌اند. بنابراین قوانین دینی و بشری در اصل حرمت استعمال مشروبات الکلی متفق است و زیانهای آن از نظر دانشمندان دنیا مسلم گردیده است. ما در اینجا برای توضیح فهرست‌وار به ضررهای مختلف آن از نظر علم و عقل اشاره می‌نمائیم:

زیانهای مشروبات الکلی

زیانهای مشروبات الکلی را می‌توان به شش قسمت تقسیم کرد:

- ۱- زیانهای دینی.
- ۲- زیانهای روحی.
- ۳- زیانهای جسمی.
- ۴- زیانهای اخلاقی.
- ۵- زیانهای اجتماعی.
- ۶- زیانهای مالی.

زیانهای دینی مسکرات

یکی از جوانان عزیز که مقاله‌ی مفصّلی در این باره نوشته است می‌گوید: «بزرگترین سنگ راه تکامل الکلی است!».

می‌دانید چرا؟ برای آنکه الکلی بهترین خدمتگزار شیطان است مگر نمی‌دانید قرآن کریم چه فرمود:



«رَجِسُ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ» و شیطان دشمن آدمی است که می‌خواهد او را از راه راست منحرف کند.

پیشوایان اسلام فرموده‌اند که: اگر تمام بدیهای عالم را در خانه‌ای جمع کنند کلید آنها شراب است.

زیانهای روحی مسکرات

تردیدی نیست که امتیاز انسان بر سائر حیوانات به عقل است و بشر با استعمال مسکرات ولو برای چند ساعت عقل خود از دست می‌دهد علاوه بر این تمام دانشمندان متفقند که «صدی پنجاه دیوانگان، مبتلا به مشروبات الکلی بوده و پنجاه دیگر مربوط به عوامل مختلف دیگر است».

دکتر «پارکر» آمریکائی می‌گوید: «نیمی از حوادث جنونی در اثر مشروبات الکلی است».

مرحوم «آیه الله العظمی آقای بروجردی» هم وقتی با دکتر «آرشه تونک» دبیر کل سازمان بین‌المللی مبارزه با الکل ملاقات فرمودند به همین نکته تکیه کرده و گفتند:

«انسان به سبب عقل اشرف مخلوقات شناخته شده و

منظور از خلقت وی پیمودن راه تکامل در خداشناسی است

و برای حفظ این ودیعه‌ی الهی دستوراتی داده شده و در این

باب «پیغمبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) استعمال و شرب

مواد الکلی را که منجر به مستی و اختلال عقل می‌گردد،

حرام فرموده و لزوم این تحریم برای عقل سلیم مسلم و

قطعی می‌باشد».^۱

و نیز به تجربه ثابت شده کسانی که مشروبات الکلی استعمال می‌کنند ذوق و هنر

خود را از دست می‌دهند.

۱- برای مطالعه شرح مفصل قضیه «ملاقات» به کتاب مناظره دکتر و پیر مراجعه فرمائید.



یکی از جوانان روشنفکر در این باره می‌نویسد: «الکل بهترین کارگر، بهترین هنرور و دقیق‌ترین صنعتگر را بالآخره از کار می‌اندازد».

زیانهای جسمی الکل

گفتار دانشمندان در این باره به قدری زیاد است که اگر بخواهیم مشروحا تمام آنها را نقل کنیم خود کتاب مفصلی خواهد شد.

ولی فهرست‌وار به آن عده از زیانهائی که دانشمندان دنیا درباره‌ی استعمال مشروبات الکلی گفته‌اند و مورد اتفاق آنها است اشاره می‌کنیم:

۱- سرطان گلو

یکی از جوانان فعال این خبر را از روزنامه‌ی اطلاعات شماره‌ی ۱۱۷۷۳ - ۱۴/۶/۴۴ تهیه کرده و به «کانون بحث و انتقاد دینی» فرستاده است.

نیویورک آسوشیتدپرس ۴ سپتامبر، پروفیسور «تریس» استاد طب پیشگیری دانشکده پزشکی نیویورک اعلام کرد: بررسی آمار نشان می‌دهد که نوشیدن مشروبات الکلی باعث بروز سرطان دهان و گلو می‌شود و این بیماریها در میان الکلی‌ها دو برابر بیش از مردم عادی است.

مطالعات نشان می‌دهد که در میان ۵۹۸ مبتلا به سرطان، ۳۴ درصد مشروب‌خور قهّار بوده‌اند در حالی که از دو گروه شاهد (افراد غیر مبتلا که برای مقایسه انتخاب شده‌اند) ۲۰ درصد مشروب زیاد می‌خورده‌اند و حال آنکه نسبت سیگار کشیدن در این دو گروه به ترتیب ۲ و ۱۲ درصد است این آمار نشان می‌دهد که مشروب خوردن تقریباً به اندازه‌ی سیگار کشیدن در ایجاد سرطان مؤثر است.

۲- مرض الکلیسم

مسیو «دوبوی» دکتر معروف فرانسوی در کتاب (طب جدید) خود می‌نویسد: «مسکرات در انسان مرضی ایجاد می‌کند به نام الکلیسم، - افراد مست در اوّل مستی



خود لذتی احساس می کنند که آن لذت فوراً به درد و سستی مبدل می گردد و همان لذت آنی است که دیگر انسان را برای همیشه مبتلا می کند».

۳- امراض قلبی

دانشمندان ثابت کرده اند که الکل و سیفلیس در خرابی قلب نقش مؤثری دارند.

۴- دوران خون

الکل چون در خون اثر می بخشد کم کم آن را فاسد می کند.

۵- امراض جهاز تنفس و سل حنجره و قصبه‌الریه در اثر خوردن مشروبات الکلی متورم گشته و صدای شخص الکلی بسیار خشن می گردد و سرفه‌های سخت می کند و در نتیجه مهیا برای پذیرفتن میکرب سل می گردد.

۶- امراض مغزی و عصبی

اثرات مشروبات الکلی در مغز بسیار محسوس و غالباً موجب پاره شدن شریان و ریختن خون به دماغ می شود و در نتیجه سکته و یا فلج بوجود می آید.

۷- مرض کلیه

طبق آمارگیری که بدست آمده اشخاصی که مبتلا به مرض کلیه می شوند هشتاد و هفت درصد بواسطه‌ی مشروبات الکلی است.

۸- اثر الکل در دستگاه گوارش

دانشمندان پزشکی معتقدند که الکل زبان را ضخیم کرده و آن را می ترکاند گلو و حلق را متورم می سازد و در معده اثر زیادی می بخشد و آن را خراب می کند و اکثراً به مرض «کاستریت» مزمن و «آنتریت» سخت و دل‌دردهای دائمی و اتساع معده و اسهالهای سخت و گاهی یبوست تولید می کند.

۹- امراض جلد

پوست اشخاص الکلی قرمز و اکثراً مبتلا به (اگزما) و جوش صورت و پیه گردن که گاهی محتاج به عمل جراحی می گردد.^۱

۱- مضرّات نوشابه‌های الکلی.

۱۰- امراض چشمی

مشروبات الکلی در طبقات چشم تأثیر فوق‌العاده‌ای دارد و اعصاب آن را ضعیف کرده و در معرض احتقان دائمی قرار می‌دهد.

۱۱- ضعف شنوایی

ضررهای خمر به گوش اثر می‌کند و سامعه را از کار انداخته و موجب حدوث صداهای مختلف هولناکی در گوش می‌شود.^۱

۱۲- اعضاء تناسلی

دانشمندان معتقدند که شیوع مسکرات سبب نقص در بقاء نسل بشر می‌شود و یا اولادهای الکلی‌ها در معرض امراض بسیاری واقع می‌گردند.

۱۳- مشروبات الکلی و امراض

مشروبات الکلی گلبولهای سفید خون را ضعیف می‌کند و در نتیجه بدن انسان را مهیّا برای پذیرفتن میکربهای امراض می‌نماید که در این صورت می‌توان گفت مشروبات الکلی غیر مستقیم تمام امراض مسری را در بدن ایجاد می‌کند. دکتر لتن در مجلس مشاوره‌ای که در لندن تشکیل شده بود چنین گفت: «مقاومت گلبولهای سفید خون در مقابل امراض مسری در اشخاص معتاد به الکل بسیار کم است».

یکی از جوانان روشنفکر چند جمله از دانشمندان اروپا را در این مورد تهیه کرده و در مقاله‌ی مفصّلی به «کانون بحث و انتقاد دینی» ارسال داشته که ما عین آن جملات را از آن نامه نقل می‌کنیم.

دکتر «اندرسون» طبیب مشهور و به نام (جلارجو) می‌گوید:

«مشروبات الکلی، اشخاص خیلی قوی و نیرومند را نیز

برای قبول بیماری (وبا) مستعد و آماده می‌کند چنانکه در

سال ۱۸۳۲ میلادی هنگامی که مرض (وبا) در (ورشو) پیدا

۱- الامراض الاجتماعیه.

شده بود نود درصد مردگان را میخواران تشکیل داده بودند و وقتی که بیماری (وبا) در (تفلیس) شیوع پیدا کرده اشخاص الکلی به بیش از بیست هزار نفر بالغ گردید». و همچنین مستر هوبر گفت: در ۱۸۳۳ نفر اشخاصی که از مرض (وبا) بدرود زندگی گفتند هشتاد درصد معتادین الکل بودند.

این فهرستی از زیانهای جسمی مشروبات الکلی بود که در این شماره درج گردید.

زیانهای اخلاقی

به گفته‌ی جوان روشنفکری همه‌ی دانشمندان معتقدند که الکل انسان را یک حیوان کامل می‌کند، فضائل اخلاقی که مرز بین انسان و حیوان است سلب می‌نماید و تنها هیکللی نابکار و خراب باقی می‌گذارد، دیوانه، مست، بیچاره، لابیالی، قی آلوده، بی‌اراده و لرزان و مرتعش، بی شعور، جانی، هرزه‌گو، بی‌شخصیت، کج خلق، بی‌ناموس و بدبین به جهان و و ... می‌نماید این مطالب بر تمام افراد واضح است زیرا همه روزه در جراید یک و چند جنایت از این عده مطالعه می‌کنند.

زیانهای اجتماعی

اساساً کسانی که مشروبات الکلی استعمال می‌کنند مردم آزار و قاتل و جنایت‌پیشه می‌باشند لذا در ممالکی که از این موجود خطرناک جلوگیری کرده‌اند طبق آمار دقیق پنجاه درصد قتل و ضرب و دعوا کاهش پیدا کرده است.

زیانهای مالی

مشروبات الکلی زیانهای مالی مستقیمی دارد که باید انسان با خرج بودجه سرشاری آن همه ضررها را به خود بخرد ولی باز زیانها غیرمستقیم الکل بیشتر است، زیرا ممکن است یک نفر الکلی چون عقل شعور کاملی ندارد بر سر میز قمار تمام سرمایه‌ی خود را ببازد و از بین ببرد.

آیا معاد جسمانی را می‌توان ثابت کرد؟

در چند نامه این سؤال (عنوان فوق) از کانون بحث و انتقاد دینی پرسش شده و چون ما در گذشته پاسخ این سؤال را در نشریه‌ی افکار جوانان منتشر کرده بودیم دوباره به عنوان تجدید طبع همان پاسخ را با مختصر کم و زیاد در این کتاب چاپ می‌کنیم امید است کما فی السابق قانع‌کننده واقع شود.

معاد چیست؟

در اینجا باید قبل از ورود به بحث از جسمانی بودن معاد معنی معاد را شرح دهیم و سپس معاد جسمانی را ثابت کنیم.

معاد در لغت به معنی بازگشت به محل سابق است.

و لذا بعضی می‌گویند: شاید نظر دانشمندان مذهبی از انتخاب این اسم برای آخرین سیر بشر به موضوع معاد جسمانی بوده و منظورشان برگشت روح در بدن می‌باشد و الا اگر قیامت، روحانی بوده «برگشت به محل سابق» مفهومی نداشت زیرا وقتی روح از بدن خارج شد (با این فرض) تا ابد در یک حالت است و لذا قاموس وقتی معاد را معنی می‌کند می‌گوید: «معاد به معنی عود ارواح بسوی اجساد است».



دلیل عقلی

ما در بحث لزوم دین ثابت کرده‌ایم که بشر از جانداران اجتماعی عالم است و علاوه همیشه به فکر جلب منافع خود و فرار از ضرر است و چون این صفت در همه‌ی افراد حکومت می‌کند بین آنان تضاد منافع بوجود خواهد آمد و در نتیجه زیانهای جبران‌ناپذیری از قبیل جنگهای جهانی و کشتارهای سنگین بار می‌آورد، لذا گفتیم برای جلوگیری از این اثرات سوء، بر خدای عادل و مهربان لازم است که قانون واحدی برای مردم بفرستد تا تمام افراد بشر ضعیف یا قوی بدون هیچ گونه امتیاز زیر سایه آن قانون واحد استراحت کنند و نیز ثابت است که خدایتعالی آن قوانین را به مقتضی هر زمان بوسیله‌ی پیامبران متعدّد فرستاده و ششصد و بیست و نه میلیون و پانصد هزار مسلمان و پانصد و نود میلیون مسیحی و حدود سی میلیون پیروان مذاهب رسمی دیگر که این ارقام اکثریت مردم دنیا را تشکیل می‌دهند به این موضوع معتقدند و می‌گویند: خدای بزرگ برای حفظ نظام اجتماع و تامین سعادت اخروی بشر، قوانینی بوسیله‌ی انبیاء فرستاده تا به آن عمل کنند.

بنابراین اگر خدای جهان به افراد بشر در مقابل انجام وظایفی که نموده‌اند ثواب ندهد و معصیت‌کاران را عقاب نکند و خلاصه حسابی در کار نباشد علاوه بر آنکه کسی به آن قوانین عمل نمی‌کند و آن دستورات، بی‌فایده و عبث خواهد شد به مردمان ضعیف و مستمند و کسانی که اطاعت پروردگار را کرده‌اند و در مقابل ناراحتیهای دنیا صبر نموده‌اند ظلم نموده و داد مظلومین را از ستمکاران جنایت‌پیشه نگرفته است پس باید خدای تعالی معاد را بوجود آورد و مردمان صالح را اجر دهد و داد مظلومین را از بیدادگران بستاند تا به عدالت رفتار کرده باشد، تا اینجا اصل معاد از نظر عقل واضح شد و شاید هم پس از اعتقاد به یکی از مذاهب رسمی عالم، تنها دلائل نقلی آن دین در موضوع ثبوت معاد کفایت کند ولی مطلبی که مورد بحث و گفتگو است و باید در اینجا مورد بررسی قرار گیرد معاد جسمانی است زیرا موضوع سؤال معاد جسمانی بوده و نباید از پاسخ نامه‌ها فراموش کرد.



معاد جسمانی

در جای خود ثابت است که انسان از روح و جسم ترکیب شده و هر کدام از این دو لذات و ناراحتیهای مخصوص به خود دارند و مسلّم جزا و پاداش روحانی و جسمانی کاملتر از پاداش روحانی محض است.

بنابراین خدای قادری که می‌تواند عمل کاملتر و بهتری را انجام دهد چرا آن را ترک کند و در مقابل عمل ناقصی که تنها جزای روحانی باشد انجام دهد.

دانشمندان بزرگ مسلمان می‌گویند: اکتفا به معاد روحانی در مقابل معاد جسمانی و روحانی از قبیل انتخاب مرجوح بر راجح است و تردیدی نیست که ترجیح مرجوح بر راجح بدون علت از شخص حکیمی آن هم مانند خدای بزرگ که قادر علی‌الاطلاق است زشت و قبیح خواهد بود.

دلیل نقلی

تردیدی نیست که پس از اعتقاد به یکی از مذاهب رسمی جهان (بخصوص اسلام و مسیحیت و یهودیت) انسان باید معتقد به عالم آخرت باشد زیرا در تورات مکرّر به معاد اشاره شده و انجیل لوقا باب ۲۰ عدد ۲۷ و انجیل متی باب ۲۰ و انجیل مرقس باب ۱۲ صریحا به معاد جسمانی استدلال کرده است و همچنین در قرآن بیش از صد آیه در موضوع معاد مطرح گردیده که در بعضی از آن آیات صریحا خدای تعالی در مقام اثبات معاد جسمانی برخاسته و منکرین آن را سرکوب می‌کند.

ما برای نمونه و اختصار تنها به یک آیه از آن همه آیات اشاره می‌کنیم و جواب شبهات سؤالاتی را که منکرین معاد جسمانی نموده‌اند به شماره‌های بعدی «پاسخ ما» که بزودی انشاءالله منتشر خواهد شد حواله می‌دهیم.

آفریدگار جهان در قرآن کتاب آسمانی مسلمانان می‌فرماید:

((وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ^ط قَالَ مَنْ يُحْيِي

الْعِظْمَ وَهِيَ رَمِيمٌ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ^ط

وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ)۱

یعنی: برای ما مثلی زند و خلقت خود را از یاد برد
گوید: استخوانهای پوسیده را کی زنده می‌کند؟ بگو: همان
که اوّل بار آن را ایجاد کرده و او است که به هر چیزی
احاطه علمی دارد.

از این آیه شریفه استفاده می‌شود که مردم آن زمان موضوع معاد جسمانی را جزء
بدیهیات و ضروریات مذهب اسلام می‌دانسته‌اند و لذا «ابی ابن خلف» استخوان
پوسیده‌ای را برای انکار معاد پیدا کرده و با «پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) به آن
وسیله وارد بحث می‌شود و از آن طرف «پیغمبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) او را رد
نکرده و فرموده که تو اشتباه کرده‌ای، معاد روحانی است و این استخوان از جسم و
بدن است اگر هم پوسیده شود ربطی به معاد روحانی ندارد و بلکه از طرف پروردگار
وحی گرفته که در جواب بگوید این استخوانهای پوسیده را همان که از عدم ایجادش
کرده دوباره زنده‌اش خواهد کرد و او احاطه‌ی علمی به تمام ذرات بدن یک انسان
دارد که کجای عالم افتاده است و از کجا باید جمع‌آوری شود.

«فخر رازی» در تفسیر این آیه‌ی شریفه می‌گوید:

دلیل اوّل منکرین معاد جسمانی استبعاد است یعنی
می‌گویند: چگونه خدای تعالی این استخوانهای پوسیده را
دوباره جان می‌دهد؟ پروردگار در این آیه‌ی شریفه آنان را
متوجّه قدرت خود کرده و می‌گوید: «همان کس که انسان را
از عدم بوجود آورده می‌تواند دوباره آن را خلق کند» دلیل
دوّم منکرین معاد جسمانی این است که ذرات بدن انسان در

۱- سوره‌ی یس آیه‌ی ۷۸ و ۷۹.



کره‌ی زمین پخش شده چگونه دوباره زنده میشود؟ خدای
تعالی آنان را متوجّه به احاطه علمی خود کرده و می‌گوید:
«خدا علمش به همه چیز احاطه دارد».

بنابراین معاد جسمانی از نظر عقل و قرآن ثابت است و احتیاج به استدلال بیشتری
ندارد.

چرا حسین (علیه السلام) کشته شد

نامه‌ای از آبادان (در تاریخ ۴۴/۱۱/۱۲) رسیده در آن

جوان محصلی نوشته است که:

آیا قیام «حسین بن علی» (علیه السلام) برای مردم

مسلمان و اسلام فائده‌ای داشته است یا خیر؟

پاسخ ما:

تردیدی نیست که انسان عاقل هر عملی را که انجام می‌دهد باید برای فائده و نتیجه‌ای باشد و هر قدر عمل اهمیت و زحمتش بیشتر است باید فائده و نتیجه‌ی آن هم زیادتر باشد.

اقدام «حسین بن علی» (علیه السلام) و یارانش برای شهادت در راه خدا با دانستن به آنکه کشته می‌شوند پر زحمت‌ترین کاری است که ممکن نیست یک بشر عادی بتواند آن را تحمل کند بنابراین شهادت «حسین بن علی» (علیه السلام) باید بزرگترین فائده را در برداشته باشد که فوق آن تصور نشود.

ما برای توضیح این مطلب و شرح فائده‌ی نهضت حسینی ناچاریم به گوشه‌ای از تاریخ اشاره کنیم تا با بصیرت بیشتری بتوانیم سؤال فوق را مورد بحث قرار دهیم.



حسین بن علی کیست؟

ما در اینجا نمی‌خواهیم بیوگرافی کاملی از «حسین بن علی» (علیه السلام) بنویسیم ولی در این فصل باید اهمیت آن حضرت از نظر اسلام و اصالت خانوادگی او از نظر تاریخ صحیح توضیح داده شود تا آنکه اگر یک فرد بی‌اطلاع از اسلام بخواهد این بحث را مطالعه کند بداند با چه شخصیتی سر و کار دارد و او به چه منظور این قیام مقدّس را انجام داده است.

قضاوت تاریخ صحیح

تمام مورّخین نوشته‌اند که: «حسین بن علی» (علیه السلام) به قدری در نزد پیغمبر اسلام محبوبیت داشته که آن حضرت گاهی او را روی دوش سوار می‌کرد و گاهی می‌فرمود: او پاره‌ای از جان من است و بلکه حیات و زندگی من بستگی به زنده بودن حسین دارد^۱ «حسین بن علی» فرزند «علی ابن طالب» (علیه السلام) و «فاطمه‌ی زهرا» (یگانه دختر پیشوای اسلام) است.

«حسین» (علیه السلام) به اتفاق تمام فرق اسلامی سوّمین جانشین پیشوای اسلام است و چهارمین معصومی است که بعد از «پیغمبر اکرم» (صلی اللّٰه علیه و آله) در عالم بشریت گفتار و کردارش حجّت بوده و مردم مسلمان باید از او پیروی کنند.^۲

«حسین» (علیه السلام) به صریح قرآن و تفاسیر سنّی و شیعه یکی از رهبران آسمانی مردم مسلمان است که هیچگاه خطا و اشتباه نکرده و کوچکترین عمل او مخالف با قوانین عالیّه اسلام نبوده است.

اینها اعتقاداتی است که کلیه‌ی دانشمندان فرق اسلامی نسبت به «حسین بن علی» (علیه السلام) داشته و حتّی در کتب خود مفصّلاً آنها را شرح داده‌اند.

۱- سنّی و شیعه روایت کرده‌اند که «پیغمبر اسلام» فرمود: «حسین منّی و انا من حسین».

۲- در کتاب منتخب‌الأثر حدود ۳۰۰ روایت از کتب فرق اسلامی نقل شده که «حسین بن علی» سوّمین جانشین پیغمبر اسلام است.



موقعیت حسین (علیه السلام)

«ماربین» مورخ و نویسنده‌ی اروپائی می‌گوید:

«بنی‌امیه و بنی‌هاشم دو طایفه‌ای بودند که با هم قرابت و خویشاوندی داشتند زیرا امیه و هاشم پسران عبدمناف بودند در عرب طایفه‌ی قریش و در قریش بنی‌هاشم و بنی‌امیه عزیز و محترم بودند. (بنی‌امیه از لحاظ ثروت و ریاست و بنی‌هاشم از لحاظ علم و معنویت) در صدر اسلام کدورت بنی‌هاشم و بنی‌امیه بالا گرفت تا وقتی که «محمد» (صلی الله علیه و آله) مکه را فتح نمود و طایفه‌ی قریش و بنی‌امیه را مطیع و فرمانبردار خود ساخت و ریاست روحانی و جسمانی عرب را در دست گرفت.

بدین لحاظ بنی‌هاشم تفوق و برتری پیدا کردند و بنی‌امیه مجبور شدند از بنی‌هاشم اطاعت نمایند.

این پیشامد آتش حسد را در سینه‌ی بنی‌امیه شعله‌ور ساخت و در صدد کشیدن انتقام از بنی‌هاشم برآمدند تا پس از رحلت حضرت «محمد» (صلی الله علیه و آله) موقع را مغتنم شمرده با کمال قدرت کوشیدند که جانشینی «محمد» (صلی الله علیه و آله) به اصول ولایتعهدی صورت نگیرد بالأخره برای تعیین جانشین اکثریت آراء مردم را انتخاب کردند و چون بنی‌امیه از لحاظ ثروت و ریاست در بین مردم نفوذ کاملی داشتند بنی‌هاشم را عقب زدند و در این میدان مبارزه بنی‌امیه کامیاب شدند و بر بنی‌هاشم غلبه پیدا نمودند و عثمان به خلافت رسید به مناسبت همین خلیفه تراشی بنی‌امیه مقام بلندی حاصل کرده جاده را برای آینده‌ی خویش هموار کردند و هر روز این جانشینان به ناحق

«محمد» (صلی الله علیه و آله) بر جاه و جلال خود افزودند و در امور اسلام مداخلات ناروایی می نمودند.

عثمان که مردی بی اطلاع و جاه طلب بود هر روز آلت دست دیگران قرار می گرفت، بنی امیه از موقعیت استفاده کرده و برای آیندهی خود جایگاه محکم و استواری بوجود آوردند و بنا بر عادت دیرینهی خود که دشمن بنی هاشم بودند کمتر خلوص عقیده و نیت پاک به اسلام ابراز می داشتند و در باطن ننگ می دانستند که پیرو دین اسلام باشند زیرا دین اسلام از فداکاریها و جانبازیهای بنی هاشم پا برجا مانده بود ولی چون مسلمین نفوذ کاملی داشتند بنی امیه صلاح را در این دیدند که در سایهی پیروی از اسلام مقاصد خویش را عملی سازند، همین که در دستگاه حکومت و خلافت وارد شدند و پایه جاه و جلال خویش را محکم نمودند علناً به مخالفت اسلام برخاستند و همه در دربار جمع شده و اسلام را به باد سخریه گرفتند (در اینجا ماربین اشاره به سخنان یزید و حرکات ناشایستهی او در دربار خلافت می نماید که ذکرش را در کتاب لازم نمی دانم)

بنی هاشم که کار را بدین منوال دیدند و از خیالات بنی امیه واقف شدند سکوت را جایز ندانسته و حرکات عثمان را به مردم نشان دادند و مسلمانان که این حرکات را مشاهده کردند بر عثمان شوریدند و او را به قتل رسانیدند و اکثریت آراء، خلافت «علی» (علیه السلام) را تصویب کرد و «علی» (علیه السلام) به خلافت رسید.

پس از این واقعه بنی امیه یقین کردند که باز بنی هاشم دارای سیادت و عظمت اولیه می شوند این بود که دوباره حکومتهای سابق بنی امیه که موقعیت خود را در خطر دیدند دست به تظاهرات شدیدی زدند و حاکم شام (معاویه) که



یک جرثومه‌ی شیطنت بود به بهانه‌ی قتل عثمان و به ادّعی‌ای اینکه کشته شدن عثمان با اشاره‌ی علی بوده علم مخالفت را برافراشت و اختلافات شدیدی بین مسلمانان بروز کرد و مانند عهد جاهلیّت شمشیرها بین اعراب بکار افتاد و جنگهای متعدّدی به وقوع پیوست تا اینکه «علی» (علیه السلام) را در محراب مسجد شهید کردند از آن به بعد کاملاً معاویه غالب و جانشینی محمد دوباره بدست بنی‌امیه افتاد.

ما این قسمت از تاریخ را به این منظور از زبان ماربین نقل نمودیم که خوانندگان محترم بدانند تعصّب اسلامیت در آن اعمال نشده و به قدری کینه‌توزی و کارهای زشت بنی‌امیه علنی بوده است که تمام مورّخین مسلمان و غیر مسلمان به آن گواهی می‌دهند.

خبائت بنی‌امیه

آری گفتار «ماربین» صددرصد صحیح است دشمنی بنی‌امیه نسبت به بنی‌هاشم از آن موقع کامل شد که خدای تعالی «پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) را از میان بنی‌هاشم انتخاب کرد.

البته معلوم باشد که بنی‌هاشم و بخصوص پیشوای اسلام از حقد و حسد بنی‌امیه بی‌اطلاع نبودند و حتی گاهی «پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) در ضمن نقل رؤیا و یا اخبار از غیب صدمات بنی‌امیه را نسبت به دین مقدّس اسلام به اصحاب و بخصوص بنی‌هاشم تذکّر می‌داد. مثلاً در ضمن آیه‌ی شریفه‌ی:

((وَمَا جَعَلْنَا الرُّءْيَا الَّتِي أُرِيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ

وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ))^۱

۱- سوره‌ی اسری آیه‌ی ۶۰.

«سهل بن سعید» و «امام باقر» و «امام صادق» (علیه السلام) گفته‌اند که: «پیغمبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) وقتی در عالم خواب دید بوزینه‌هائی بر منبرش بالا می‌روند شدیداً متأثر شد تا این آیه نازل گردید «ای پیغمبر رؤیائی که به تو نموده‌ایم با درخت ملعونی که در قرآن است جز برای امتحان این مردم نبوده است».

تمام مفسرین نوشته‌اند بوزینه‌ها و شجره‌ی ملعونه بنی‌امیه‌اند که بعد از «پیغمبر» (صلی الله علیه و آله) جانشینی آن حضرت را ادعا می‌کنند.^۱

عکس العمل بنی‌امیه

در اوائل بعثت «خاتم انبیاء» (صلی الله علیه و آله) که هنوز اسلام کاملاً نیرومند نشده بود بنی‌امیه هر چه می‌توانستند نسبت به آن حضرت اذیت و آزار می‌نمودند شاید قضیه‌ی شأن نزول سوره‌ی «کوثر» برای همه کس واضح باشد تمام مفسرین نوشته‌اند وقتی عاص و جمعی از بنی‌امیه «پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) را در میان مسجد دیدند گفتند: کسی که نسلی ندارد و در نتیجه دین او باقی نخواهد ماند می‌آید، این کلام به گوش «پیغمبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) رسید متأثر شد خدای تعالی سوره‌ی کوثر را نازل فرمود و اعلام کرد که:

((إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ)) (دشمن تو که

بنی‌امیه‌اند از بین می‌روند و تنها نسل تو و دین تو در جهان باقی خواهد ماند).

در این آیه خدای تعالی دشمنی بنی‌امیه را تصریح کرده و هم اشاره به اذیتهای بنی‌امیه نسبت به «پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) فرموده است.

۱- تفسیر مجمع‌البیان.



ولی رفته رفته با نیرومند شدن اسلام بنی‌امیه به ظاهر خاضع شدند و منتظر فرصتی بودند که نسبت به بنی‌هاشم و خاندان پاک پیغمبر کینه‌ی قلبی خود را ظاهر کنند لذا پس از وفات «پیغمبر» (صلی الله علیه و آله) که جمعی از مسلمانان ریاست‌طلب برای گرفتن حکومت اسلامی فعالیت می‌کردند و از طرفی بنی‌هاشم را مزاحم خود می‌دانستند و در نتیجه آنها هم بر اعداد دشمنان بنی‌هاشم افزوده می‌شدند بنی‌امیه وقت را مغتنم شمرده و مشغول تهیه‌ی نیرو و قدرت گردیدند تا آنکه توانستند «عثمان» را به خلافت برگزینند.

عثمان کیست؟

عثمان پسر عفان است و عفان فرزند ابی‌العاص بن امیه می‌باشد. عثمان چون دو دختر از رسول خدا گرفته بود ملقب به ذوالنورین شد. عثمان نسبت به اقوام و خویشاوندان خود (بنی‌امیه) بسیار مهربان بود ولی بنی‌هاشم و اصحاب خاص پیغمبر را اذیت می‌کرد و با آنها اظهار دشمنی می‌نمود به همین مناسبت بنی‌امیه او را مناسب‌تر از دیگران برای خلافت و انجام اغراض شخصی خود دیدند و لذا او را به کمک جمعی از مسلمانان ضعیف‌الایمان بر خلافت برگزیدند.

عثمان هم خدمت خود را کاملاً مطابق با خواسته‌های بنی‌امیه انجام داد و آن قدر کمک به آنان نمود که علاوه بر از بین بردن لگه‌های ننگینی که بر گردن بنی‌امیه افتاده بود توانست آنها را به فرمان‌داری برگزیند و ثروت‌های هنگفتی از بیت‌المال در اختیار آنان بگذارد.

مثلاً «معاویه بن ابی‌سفیان» را برای فرمان‌داری شام پر و بال می‌دهد و «فدک» ملک مخصوص «فاطمه‌ی زهراء» (علیها السلام) را (که ابوبکر آن را از آن حضرت به ظلم گرفته بود و به خیال خود به بیت‌المال مسلمانان ملحق نمود) به مروان بن حکم بن ابی‌العاص بن امیه می‌دهد و صدها از این قبیل اعمال که تمام مورخین اسلام در حالات عثمان نوشته‌اند انجام می‌دهد.



ماربین می گوید:

«دامن تاریخ اسلام را اعمال عثمان لکّه دار کرده است.»
پس از عثمان بنی امیه که در رأس آنان معاویه قرار گرفته بود بنای دشمنی با اسلام را گذاردند و از جهل مردم کمال استفاده را کردند و دشمنی خود را اظهار نمودند که علنا به «علی بن ابیطالب» (علیه السلام) رهبر پرهیزگاران سب و لعن می نمودند و کمر قتل یگانه فرزند «فاطمه ی زهراء» (علیها السلام) (یعنی «حسن بن علی» (علیه السلام)) را بستند و آخر کار هم زمام امور مسلمانان را معاویه به دست فرزندش یزید جنایتکار داد.

در کتاب شرح «نهج البلاغه» (جلد ۳ صفحه ی ۴۲۹) از «جاحظ» نقل می کنند که او می گفت:

«بنی هاشم پیوسته بر (بنی امیه) این مزیت و افتخار را دارند که ایشان خانه ی خدا «کعبه معظمه» را خراب نکردند، روی خود را از قبله برنگردانیدند، مقام ارجمند رسالت و پیامبری را پائین تر از خلافت و زمامداری برخی عناصر پلید، بشمار نیاوردند صحابه «پیامبر» (صلی الله علیه و آله) را گردن نزدند، اوقات نماز را دگرگون نساختند، دستهای مسلمانان را به خون بی گناهان آلوده ننمودند، روی منبر «پیامبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) خوراکی نخوردند و شرابی ننوشیدند، در حرم خدا غارت و چپاولگری نکردند، زنان پاکدامن مسلمین را در کشورهای اسلامی، به اسیری نبردند و ...».

همه ی مورّخین می دانند که یزید پلید تمام این اعمال را انجام داد و از همه بالاتر در میان مردم مسلمان فریاد زد:

لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء ولا وحی نزل



و به این وسیله زیر بار اساس اسلام زد. پیدا است که وقتی زمامدار مسلمانان چنین عقیده‌ای داشته باشد مردم ضعیف‌الایمان که همیشه اکثریت اجتماع را تشکیل می‌دهند تحت تأثیر قرار گرفته و رفته رفته دین اسلام از بین خواهد رفت.

باید چه کرد؟

در اینجا تنها عملی که چنین جنایتکاری را می‌تواند از بین ببرد تحریک عواطف و حسّ ترحمّ مردم است زیرا انسان هر قدر بی‌ایمان باشد باز وجدان و عاطفه‌ی او در مقابل دیدن و یا شنیدن اعمال ظالمانه‌ی فردی به مظلومی تحریک می‌شود علاوه باید حسین بن علی به مردم دنیا برساند، دینی که جدش برای هدایت بشر آورده غیر از مرامی است که بنی‌امیه در پیش گرفته‌اند.

باید «حسین» (علیه السّلام) به جهانیان اعلام کند که معاویه و یزید می‌خواهند خلافت را به صورت سلطنت درآورده که هم حفظ ریاست کرده باشند و هم اساس اسلام را درهم بکوبند. «حسین بن علی» (علیه السّلام) فریاد می‌زند:

«لو لم یستقم دین محمّد (صلی الله علیه و آله) الاّ بقتلی

فیا سیوف خذینی».

یعنی: اگر دین جدّم «محمّد بن عبدالله» (صلی الله علیه

و آله) پا برجا نمی‌شود مگر به کشته شدن من؛ پس ای

شمشیرها مرا قطعه قطعه کنید!

لذا از روز عاشورا شجره‌ی اسلام بنای رشد و ترقّی را گذارد و مردم دنیا به جنایت عمّال بنی‌امیه متوجّه شدند دانستند که قوانین اسلام با اعمال معاویه و یزید کاملاً منافات دارد.



گفتار دانشمندان بزرگ

ما در اینجا بهتر این است که برای ادعای خود شواهدی از افکار و گفتار دانشمندان مسلمان و غیر مسلمان ذکر کنیم تا عظمت قیام «حسینی» برای عموم خوانندگان واضح گردد.

۱- «عباس محمود العقاد» نویسنده‌ی معروف مصری می‌گوید:

«نتایج و موالید جنبش حسینی این شد که طومار زندگی بنی‌امیه را درهم پیچید زیرا پس از وی چهار سال نپائید که یزید درگذشت و شش سال بیشتر از کشتن حسین سپری نشد که کیفر آنان که در کربلا با وی کارزار نموده بودند پیش پایشان گذاشته شد بدان گونه که یکی از آنان نتوانست جانی از دست مجازاتهای سخت و یا کشته شدن، بدر برد، اینها همه بعلاوه‌ی ننگینی نام و زشتی فرجام بود».

دولت اموی پس از این جنبش به اندازه‌ی عمر یک انسان طبیعی نپائید و از شهادت حسین تا انقراض آنان بیش از شصت و اندی سال نگذشت...! و به راستی کشتن حسین تنها بیماری جانفرسای بود که در پیکر حکومتی بدان اقتدار جایگیر گشت تا سرانجامش از پای درآورد و همین خونخواهی حسین بود که نقش پرچم دولتهائی شد که بعدا پدیدار آمدند و برای تشکیل حکومت خود خواستند راهی به سوی گوش و دل‌های مردم باز نمایند.

۲- «کیسبون» مورخ مشهور (در صفحه‌ی ۵۲۵ تاریخ خود) می‌نویسد:

«در طی قرون آینده بشریت در سرزمینهای مختلف، شرح صحنه‌ی حزن‌آور مرگ حسین، موجب بیداری قلب خونسردترین مردم خواهد شد».

۳- «چارلر ویکنس» داستان نویس مشهور انگلیسی و صاحب کتاب «انتظار بزرگ»

و بسیار کتب دیگر می‌گوید:



«اگر منظور امام حسین جنگ در راه خواسته‌های دنیائی خود بود من نمی‌فهمم چرا خواهران و اطفالش به همراه او بودند.»

پس عقل چنین حکم می‌نماید که او فقط به خاطر اسلام فداکاری خویش را انجام داد.»

۴- «توماس کارلایل» می‌گوید:

«بهترین درسی که از سرگذشت کربلا می‌گیریم این است که حسین و یارانش ایمان استوار به خدا داشتند آنها با اعمال خود روشن کردند که تفوق عددی در جایی که حق با باطل روبرو می‌شود اهمیّت ندارد پیروزی حسین با وجود اقلیتی که داشت باعث شگفتی من است.»

۵- «پرفسور ادوارد براون» مستشرق بزرگ انگلیسی و صاحب «تاریخ ادبیات ایران»

می‌گوید:

«آیا قلبی پیدا می‌شود که وقتی درباره‌ی کربلا سخنی می‌شنود آغشته با حزن و الم نگردد حتی غیر مسلمانان نیز نمی‌توانند پاکی روحی را که این جنگ اسلامی در تحت لوای آن انجام گرفته انکار کنند.»

۶- «ل. م. یوید» می‌نویسد:

«درس امام حسین این است که در دنیا اصول ابدی عدالت و ترحم و محبت وجود دارد که تغییر ناپذیرند و همچنین می‌رساند که هرگاه بدی مقاومت کند و بشر در راه آن پافشاری نماید آن اصول همیشه در دنیا باقی و پایدار خواهد ماند.»

در طی قرون افراد بشر همیشه جرأت و پردلی و عظمت روح و بزرگی قلب و شهامت روانی را دوست داشته‌اند و در اثر همینها است که آزادی و عدالت هرگز به

نیروی ظلم و فساد تسلیم نمی‌شود این بود شهامت و این بود عظمت امام حسین و من مسرورم که در چنین روز با کسانی که این فداکاری عظیم را از جان و دل ثنا می‌گویند شرکت کرده‌ام هر چند که هزار و سیصد سال از تاریخ آن گذشته است».

۷- «ایرونیک» مورخ مشهور آمریکائی از واشنگتن می‌نویسد:

«برای امام حسین ممکن بود که زندگی خود را با تسلیم شدن به اراده‌ی یزید نجات بخشد لیکن مسئولیت پیشوائی و نهضت‌بخش اسلام اجازه نمی‌داد که او یزید را به عنوان خلافت بشناسد او به زودی خود را برای قبول هر ناراحتی و فشاری به منظور رها ساختن اسلام از چنگال بنی‌امیه آماده ساخت در زیر آفتاب سوزان سرزمینی خشک و در روی ریگهای تفتیده‌ی عربستان روح حسین فناپذیر بر پا است ای پهلوان و ای نمونه‌ی شجاعت و ای شهسوار من ای حسین؟!».

۸- «حستیس آه راسل» شاعر بزرگ انگلیسی قصیده‌ای درباره‌ی «حسین بن علی» (علیه السلام) سروده که ترجمه‌اش این است:

«آنها سر مبارک او را بالا نگاه داشتند، دهان مبارکش را با شلاقهای خود نواختند، ای دهانی که من بارها مهبط ملائک و هنگام طفولیت فروهشته بر لب پیامبر دیده‌ام، ای بدنی که زیر پای ستوران خوار شدی، این همان بدن پاکی بود که بینندگان را مسحور می‌کرد خونی که از رگهای مبارک بیرون ریخته و خشک شده معجون آسمانی است که تاکنون هیچ سم اسبی با چنین رنگ الهی رنگ نشده است ای زمین برهنه و بایر کربلا که در روی تو نه علفی است و نه چمنی برای ابد آهنگ حزن و آه بر تو پوشیده باد چرا که



در سرزمین تو بدن پاره‌ی پسر مقدّس «فاطمه» (سلام الله علیها) افتاده است که روح خویش را به خدا تقدیم نمود.

۹- «ساور جینی ناید» شاعر بزرگ هندی در ضمن شعری می‌گوید:

«شب شهادت در زیر پیراهن سیاه و پای برهنه با
چشمان اشکبار که باران اشک به یاد واقعه‌ی جانسوزی فرو
می‌ریزد و دستهای بهم پیوسته که فشار اندوه آنها را به
نوسان می‌آورد برای سینه‌های رنگین از خون آنها بر گردن
حزن‌آور بلند است و این داستان کهنه مکرر دردناک را بیان
می‌دارد مریدانت به خاطر این شب پر الم و اشک‌آور با یک
صدای پر حزن می‌گویند و می‌خوانند:

حسین ... یا حسین! چرا هزاران هزار دوستان تو این
طور اشک می‌ریزند ای مقدّس عالیمقام آیا به خاطر
فداکاری بی‌نظیر تو نیست تو پرچم زنده و پیمان عزیز دین
بزرگ پیامبر را اعلام کردی و در مقابل شگفتی جهانی عشق
عجیب خود را به نام خدا به اثبات رسانیدی».

۱۰- «ماربین» دانشمند و مورّخ معروف آمریکائی می‌گوید:

«حسین چون قصدی مانند کشته شدن که مقدمه‌ی یک
نهضت عظیم و عالی بود داشت بزرگترین و بی‌کسی
وسیله‌ی مظلومی دانسته و آن را اختیار کرد تا مصائب وی
در قلوب عالمیان مؤثر واقع گردد».

«حسین» (علیه السلام) به هفتاد و دو تن از یاران خود چنین گفت:

«من ننگ دارم که پسر معاویه شراب می‌خورد و اشعار
هوس‌آلود می‌سازد و قبایل بیمناک اسلام را با زر و زور
می‌ترساند و پایه‌ی حکومت بیداد را استوار می‌کند و دین
خدا بی‌پناه باشد، من باید قیام کنم و با خون خود دین اسلام

را آبیاری نمایم اگر شما از این راه پر خطر می‌ترسید فوراً برگردید و مرا به حال خود گذارید»

ولی یارانش کشته شدن و فداکاری را بر زندگی ترجیح دادند. «حسین» (علیه السلام) می‌دانست که بعد از کشته شدن، زنان و اطفال و بنی‌هاشم «که آل محمد بودند» اسیر خواهند شد و این واقعه در مسلمانان خاصه در عرب بیش از آنچه به تصور آید مؤثر است.

حسین در آخرین دقائق زندگی، طفل شیرخوار خود را قربانی حق و حقانیت نمود و با این عمل اندیشه‌ی فلاسفه و بزرگان عالم را متحیر ساخت، که چگونه در این دم آخر با آن همه مصائب جانگداز و افکار متراکم و عطش و کثرت جراحات باز هم از مقصد عالی خود دست برداشت و با اینکه می‌دانست بنی‌امیه ستمگر، بر فرزند صغیرش رحم نخواهند کرد، محض بزرگ نمودن مصائب خود، او را هم بر سر دست گرفت و به ظاهر تمنای آب برای طفلش نمود، ولی با تیر جواب شنید، گویا «حسین» (علیه السلام) از این حرکت قصدش این بود که جهانیان بدانند عداوت بنی‌امیه با بنی‌هاشم تا چه حد است و مردم گمان نبرند که یزید برای دفاع از خود ناچار بر این اقدامات سبعانه دست زده زیرا کشتن طفل شیرخوار در چنین حال با آن وضع دهشتناک جز عداوت سبعانه که منافی با قواعد هر دین و مذهبی است چیز دیگری نبود و همین نکته می‌تواند پرده از روی قبایح اعمال و نیات فاسده و عقائد بنی‌امیه بردارد و بر جهانیان خاصه مسلمانان ظاهر شود که بنی‌امیه نه تنها بر خلاف احکام اسلام حرکاتی می‌کردند بلکه از روی عصبیت جاهلانه می‌خواستند که از بنی‌هاشم خاصه بازماندگان



«محمد» (صلی الله علیه و آله) حتی یک طفل شیرخواره هم باقی نماند».

۱۱- «توماس ماساریک» در کتاب «ریدزر دایجسب» (چاپ نیویورک) می‌نویسد:
«با یک نظر دقیق در ترقیات دویست ساله‌ی پیروان علی در هندوستان که عزاداری را شعار خود نموده‌اند تصدیق خواهیم کرد بزرگترین عامل اصلی مزیت را آنها پیروی می‌کنند».

دویست سال پیش پیروان «علی و حسین» (علیهما السلام) در سرتاسر هندوستان در اقلیت بودند و همین حال را داشت ممالک دیگر، امروز در ممالک مترقی و ثروتمند مسیحی اگر چنین بخواهد ماتم و عزاداری را بپا نمایند با صرف میلیونها دلار باز هم به تأسیس چنین مجامع و مجالس عزاداری موفق نخواهند شد.

گرچه کشیشان ما هم از ذکر مصائب حضرت مسیح مردم را متأثر می‌سازند ولی آن شور و هیجانی را که در پیروان «حسین» (علیه السلام) یافت می‌شود در پیروان مسیح یافت نخواهد شد و گویا سبب این باشد که مصائب مسیح در برابر مصائب «حسین» (علیه السلام) مانند پر کاهی است در مقابل یک کوه عظیم پیکر».

۱۲- «موریس دوکبری» روی سخن را به مورخین نموده می‌نویسد:

«اگر مورخین ما حقیقت این روز را می‌دانستند و درک می‌کردند که عاشورا چه روزی است این عزاداری را مجنونانه نمی‌پنداشتند زیرا پیروان «حسین» (علیه السلام) بواسطه‌ی عزاداری «حسین» (علیه السلام) می‌دانند که پستی و زبردستی و استعمار و استثمار را نباید قبول کنند زیرا شعار پیروی و آقائی آنها ندادن تن به زیر ظلم و ستم بود».

قدری تعمیق و بررسی در مجالس عزاداری «حسین» (علیه السلام) که چه نکات دقیق حیات بخشی مطرح می شود و در معنی می آموزند در مجالس عزاداری «حسین» (علیه السلام) گفته می شود که: «حسین» (علیه السلام) برای حفظ شرف و ناموس مردم و بزرگی مقام و مرتبه‌ی اسلام، از جان و مال و فرزند گذشت و زیر بار استعمار و ماجراجوئی یزید نرفت.

پس بیائید ما هم شیوه‌ی او را سرمشق قرار داده از زیر دستی یزیدان نوعی (بیگانگان) خلاصی یابیم و مرگ با عزت را بر زندگی با ذلت ترجیح دهیم».

۱۳- «دکتر جوزف» مورخ معروف فرانسوی در کتاب «اسلام و اسلامیان»

می نویسد:

«شیعیان عقیده دارند که در روزهای عاشورا و تاسوعا بایستی فقرا را اطعام نمود از این جهت همه ساله از اموال خود به قدر استطاعت خویش به فقرا کمک می نمایند و بعضی اوقات این کمکها از میلیونها دلار هم می گذرد. دسته‌ی دیگر از شیعیان برای اقامه‌ی مجلس سوگواری وقفیاتی نموده اند که ارزش آن بالغ بر میلیونها دلار می گردد باید اعتراف نمود که شیعیان از بذل جان و مال خود در راه مذهب سوگواری «حسین» (علیه السلام) دریغ ندارند و پاداش آخرت و مزد دنیای خود را در سوگواری «حسین» (علیه السلام) می دانند بدین لحاظ شیعیان در ایام عزاداری «حسین» (علیه السلام) کسب و کار خود را رها نموده و به ذکر استماع مصائب «حسین» (علیه السلام) می پردازند و کوشش می نمایند که ذکر فضائل خاندان نبوت و مصائبی را که به ایشان رسیده به نیکوترین وجهی بیان نمایند.

از طرف دیگر چون تکرار یک مطلب موجب خستگی و عدم تأثیر است، روحانیون و وعظا سعی نموده‌اند هر یک به نوبه‌ی خود کلیه‌ی مسائل اسلامی را که مربوط به مذهب جعفری است در سر منابر ذکر کنند.

اکنون کار به جایی رسیده که مردمان عامی شیعه از بس مطالب مذهبی را شنیده‌اند از پیشوایان اهل سنت جلوتر رفته‌اند امروز در هر نقطه از عالم مسلمانان شایسته‌ترین افرادی می‌باشند که به معرفت علم واقف شده و به خصوص فرقه‌ی شیعه بر سایر فرق اسلام مزیت و برتری دارند».

۱۴- «امام شافعی» می‌گوید:

«خاطره‌ی کربلا بار اندوه در دلم سرازیر می‌کند و هنگامی که به یاد می‌آورم که «حسین» را با وجود بی‌گناهی غیرقابل تردید چنان بی‌رحمانه کشتند خواب بر چشمانم حرام می‌گردد و این خاطره محاسنم را سفید کرده و روزی نمی‌گذرد که با گذشتن زمان آه از سینهام بر نیاید و اشک بر گونه‌ام نخلطد. السلام علیک یا ابا عبد الله».

۱۵- «شیخ عبدالقادر گیلانی» در کتاب «غنیة الطالبین» می‌گوید:

«عاشورا روز گریه و ندبه است و چون هر مسلمانی باید در آن روز به یاد «حسین» باشد هیچ کس را شایسته نباشد به چنین روزی، خوشی جسمانی داشته باشد».

نظریه‌ی بزرگان سیاسی:

۱- «محمد علی جناح» مؤسس پاکستان می‌گوید:

«هیچ نمونه‌ای از شجاعت بهتر از آنکه امام «حسین» از لحاظ فداکاری و تهوّر نشان داد در عالم پیدا نمی‌شود به عقیده‌ی من تمام مسلمین باید سرمشق این شهیدی که خود را در سرزمین عراق قربانی کرد پیروی نمایند».

۲- «لیاقت علیخان» نخستین نخست وزیر پاکستان گفته:

«این روز محرم برای مسلمانان در سراسر جهان معنی بزرگ دارد در این روز یکی از حزن‌آورترین و تراژیک‌ترین وقایع اسلام اتفاق افتاد شهادت حضرت امام «حسین» (علیه السلام) در عین حزن، نشانه‌ی فتح نهانی روح واقعی اسلامی بود زیرا تسلیم کامل به اراده‌ی الهی به شمار می‌رفت شهادت یکی از عظیم‌ترین پیروان اسلام مثل درخشنده و پایداری برای همه‌ی ما است این درس به ما می‌آموزد که اشکال و خطرات هر چه باشد نبایستی از راه حقیقت و عدالت منحرف شویم».

۳- «پورشو تاملاس توندون» (هندو) رئیس سابق کنگره‌ی ملی هندوستان می‌گوید:

«شهادت امام «حسین» از همان زمان که طفلی بیش نبودم در من تأثیر عمیق و حزن‌آوری می‌بخشید من اهمیت برپا داشتن این خاطره‌ی بزرگ تاریخی را می‌دانم این فداکاری‌های عالی از قبیل شهادت امام «حسین» سطح فکر بشریت را ارتقاء بخشیده است و خاطره‌ی آن شایسته است همیشه بماند و یادآوری شود».



۴- «مهاتما گاندی» پیشوای هندوستان می گوید:

«من زندگی «امام حسین» آن شهید بزرگ اسلام را به دقت خوانده و توجه کافی به صفحات تاریخ کربلا نموده‌ام و بر من روشن است که اگر هندوستان بخواهد یک کشور پیروز گردد بایستی از سرمشق امام حسین پیروی کند».

۵- «کاپیتن ل ه نیست ج - پ» نوشته است:

«آن شب هنگامی که آتش اردوها در اطراف او در بیابان برق می‌زد پیروان خویش را به اطراف خود جمع کرد و طی سخنرانی طولانی و قلب‌نواز با آنها سخن گفت آنها را از وحشتهای روز بعد آگاه ساخت و فرمود: یقیناً قتل عام انجام خواهد شد و کسانی که با من بمانند شهید خواهند شد سپس عمل بسیار زیبایی انجام داد که نشانه‌ی آگاهی کامل او از ضعف بشری و قدرت روح فداکاری وی و علامت قلب رئوف آن بزرگوار بود تمام چراغهای اردو را خاموش کرد و سپس پیروان خود را گفت که: «هر کس جرأت و قلب ایستادگی و شهادت را در خود نمی‌بیند در تاریکی به طور ناشناس و بدون خجالت برود» صبح روز عاشورا در حالی که ابرهای ارغوانی در آسمان شرق جمع می‌شد ۷۱ نفر با ایمان دور امام را گرفته و همگی آماده‌ی مرگ و شهادت بودند».

این بود گوشه‌ای از گفتار دانشمندان و رجال سیاسی جهان درباره‌ی قیام «حسین بن علی» (علیه السلام).



نتیجه‌ی مطالب فوق

خوانندگان محترم! منظور از نقل گفتار دانشمندان و رهبران سیاسی عالم این بود که شما بدانید هدف «حسین» (علیه السلام) تنها حفظ دین اسلام بوده و می‌خواسته بوسیله‌ی خون خود بنی‌امیه را از بین ببرد.

نتیجه‌ی قیام «حسین» (علیه السلام) این شد که در طول تاریخ مردم متوجه به جنایات بنی‌امیه شدند و آنها را از سلطنت و خلافت خلع نمودند امام باقر و «امام صادق» (علیهما السلام) توانستند احکام و قوانین اسلام را برای مردم بگویند و حقیقت دین اسلام را به مردم معرفی کنند.

نتیجه‌ی قیام «حسین» (علیه السلام) این بود که تا به امروز مجالس عزاداری برای آن حضرت بر پا می‌شود و چنانچه «دکتر جوزف» فرانسوی در بالا متذکر شد مردم شیعه و مسلمانان، به این وسیله از علم و دانش اسلامی کاملاً با خبر باشند و نگذارند دشمنان اسلام دست تجاوز به طرف اسلام دراز کنند.

تاریخ صحیح به ما می‌گوید که: قبل از واقعه‌ی عاشورا را خلفای خودساخته برای آنکه بهتر بتواند از جهل مردم کاملاً استفاده کنند با علم و دانش مبارزه می‌کردند حتی مکرر نقل شده که ابی‌بکر و عمر و عثمان مجموعه‌ی سنن و احادیث نبوی را از بین می‌بردند و نمی‌گذاشتند مردم تازه مسلمان از حقیقت اسلام اطلاع کافی پیدا کنند.

ولی نتیجه‌ی قیام «حسین» (علیه السلام) این شد که «امام سجّاد» معارف الهی را در لباس دعا و «امام باقر» و «امام صادق» و سایر ائمه قوانین اسلام را بوسیله‌ی تعلیم به دیگران اشاعه دهند و مردم را با اسلام و دستورات عالی‌ی آن آشنا سازند.

نتیجه‌ی قیام «حسین» (علیه السلام) این بود که تمام فعالیت‌های بنی‌امیه را که برای از بین بردن نام «علی» و خاندانش انجام داده بودند خنثی کند و دوباره فضائل «علی» (علیه السلام) بر سر زبانها بیافتد و حتی خلفاء اموی و عباسی که دشمنان سرسخت بنی‌هاشم بودند و بنی‌العباس که جدّ خود را خلیفه‌ی واقعی «پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) گمان کرده بودند؛ در مجالس خود نام «علی» (علیه السلام) را با عظمت یاد کنند.



حتی گاهی دیده می‌شد که برای پیشرفت مقاصد سیاسی خود قوانین اسلام را ترویج نمایند.

ما اگر تصوّر کنیم که قیام و یا دفاع «حسین بن علی» (علیه السّلام) تنها همین فائده را برای مردم مسلمان داشته کفایت می‌کند تا چه رسد که دهها نتیجه را از نظر تاریخ صحیح و سیاسیون جهان برای این موضوع پر اهمیت نقل شده که فرصت نامه‌نگاری برای نقل تمام آنها اقتضا ندارد و لذا ما در اینجا نامه را خاتمه می‌دهیم و در پایان سلامتی و موفقیت شما را از خدای بزرگ خواستاریم. والسّلام

کانون بحث و انتقاد دینی



سؤالات زیادی که در این زمینه بوسیله‌ی نامه از ما شده ما را بر آن داشت که با مختصر اصلاحاتی پاسخی را که در کتاب «افکار جوانان» منتشر کرده بودیم اینجا نیز بیاوریم.

علت عقب افتادگی مسلمانان چیست؟

پاسخ ما:

تردیدی نیست که اگر تنها صفحات تاریخ اسلام را از نظر بگذرانیم به دو موضوع قابل توجه برخورد می‌کنیم. اوّل- روزگاری بر بشر گذشت که دنیای غرب و بلکه تمام ممالک متمدن فعلی عالم از اخلاق و پیشرفتهای علمی بی‌بهره بودند ولی ممالک اسلامی و مردم مسلمان بهترین نمونه‌های علم و اخلاق، تمدن و صنعت را در عالم به یادگار گذاردند. دوّم- دنیای غرب و عالم مسیحیت تنها در کشفیات و اختراعات شگفت، به پیشرفتهای سریع و فوق‌العاده‌ای موفق شدند که مردم مسلمان را به خود نیازمند نمودند.



مردم مسلمان در علوم معنوی و مادی در گذشته دانشمندان بزرگی داشتند که حتی روزگار، مانند آنها را به خود ندیده است ولی امروز جوانان مسلمان در علوم مادی باید از دانشگاه‌های اروپا استفاده کنند.

آن برای چه بود؟!

این برای چیست؟!

گذشتگان و آنهایی که عمل به دستورات اسلام کردند حقیقتاً موفق به بهترین پیشرفتهای علمی و معنوی گردیدند و پیشرو قافله‌ی تمدن بودند.

بنیانگذار تمدن:

تمام مورّخین در تاریخ تمدن دنیا نوشته‌اند که بنیانگذار علم و صنعت، و تمدن صحیح و حقیقی مردم مسلمان بوده‌اند.

قابل توجه آنکه هنوز هم که هست مردم مسلمان در حسن خلق و روشهای اخلاقی که قسمت عمده‌ی تمدن صحیح است بهتر از دیگران در ممالک اسلامی عملی کرده و آرامش و امنیت کاملی را بوجود آورده‌اند یعنی زمانی که دنیای غرب و عالم کمونیست و مسیحیت از اتمهای کشنده و بر هم زننده‌ی عالم می‌خواهند برای جان بشر استفاده کنند ممالک اسلامی برای نجات نسل جوان خود از بی‌سوادی و انحراف اخلاق قیام کرده.

درست است که ما مردم مسلمان عقب افتاده‌ایم ولی اگر به مجلات و اخبار خارجی روز دقت بیشتری کنیم می‌بینیم که به اقرار نویسندگان اروپائی قرن‌ها ما مردم مسلمان از نظر اخلاق و پاکدامنی پیشروی کرده‌ایم، آری دست اهریمن استعمار اگر بگذارد تا روز قیامت هم ممالک اسلامی در پرتو تعالیم دین مقدّس اسلام با آرامش و امنیت کامل زندگی خواهند کرد و هیچگاه به فکر از بین بردن یکدیگر نخواهند افتاد.



علت حقیقی:

مهمترین علتی را که می‌توان برای عقب افتادگی مردم مسلمان از علم و صنعت (نه از اخلاق و امنیت) یادآور شد عمل نکردن به قوانین دین مقدس اسلام است.

اشتباه نشود

شاید یک عده از مردم بی‌اطلاع گمان کنند ما می‌خواهیم بگوئیم که دین مقدس اسلام برنامه‌های مستقلی در علم و صنعت مادی بدست مردم مسلمان داده است و در نتیجه اشکال کنند و بگویند اگر چنین است پس چرا پیشوایان اسلام که همه این علوم را داشته‌اند آنها را به مرحله‌ی آزمایش در نیاورده تا مردم از آنها استفاده کاملی برای زندگی خود بنمایند!؟

خیر این چنین نیست ... اسلام هم مانند سایر ادیان آسمانی تنها هدف و مقصودش تأمین سعادت اخروی و حیات ابدی است ولی تاکتیک و تدبیر این هدف را به نحوی تنظیم کرده که یک نفر مسلمان در ضمن خداشناسی بسیاری از علوم مادی را خودبخود تعلیم می‌گیرد و یا مثلاً در ضمن خدمت به خلق به صدها وظیفه‌ی علمی و عملی که دنیای روز با رنج فراوان و زحمات زیاد به آن مطالب رسیده‌اند اشاره فرموده است.

مردم مسلمان که در گذشته بیشتر از این زمان از دستورات اسلام پیروی می‌کردند دانشمندان بزرگی مانند «جابر بن حیان» رهبر شیمی‌دانان جهان و «محمد بن زکریای رازی» و «بوعلی سینا»ها داشتند که دنیای صنعت و علم مرهون خدمات دامنه‌دار آنان است (برای اثبات این مدّعی به شماره‌های کتاب «پاسخ ما» و «مناظره‌ی دکتر و پیر» مراجعه فرمائید) ولی از روزی که مردم مسلمان از دستورات و قوانین اسلام در اثر تقلید کورکورانه از ممالک غرب عملاً از قسمت عمده‌ای از قوانین دین فاصله گرفتند مجبور شدند که دست نیاز به طرف دیگران دراز کنند.

ما مردم مسلمان تعقل نکردیم که اگر دنیای مسیحیت از دین خود دست کشیده و سپس موفق به بالا بردن سطح علم و صنعت شده‌اند برای این بوده است که آئین آنان



به حدی مانع از پیشرفتهای علمی آنها بود که «گالیه»ها تکفیر شدند و محکمه‌ی تفتیش عقائد صدها دانشمند روشنفکر را به جرم علم و دانش زیر تازیانه‌ها و شکنجه‌ها از پا در آوردند^۱ و لذا همان روزی که آنان از دین خود دست کشیدند روز آزادی فکر آنها شد که بدون قید و شرط و خوف از کشیشان بی‌رحم بتوانند از کتب اسلامی و علم و صنعت دانشمندان مسلمان استفاده‌ی کاملی ببرند.^۲

ولی دین مقدّس اسلام در ضمن تعلیمات علوم معنوی، رهبری تمام علوم مادّی را هم عهده‌دار شده که دانشمندان غرب معترفند که «اسلام هر کجا قدم گذاشت سطح معلومات آن سامان را به حدّ کافی بالا برد».

دکتر «گوستاولوبون» فرانسوی می‌گوید:

مسلمین «در طول چند قرن کشور اندلس را از نظر علمی و مالی به کلی منقلب نمودند و آن را تاج افتخاری بر سر اروپا قرار داده بودند و این انقلاب نه تنها در مسائل علمی و مالی بود بلکه در اخلاق نیز بوده است آنها خصائل ذیقیمت عالی انسانی را به نصاری آموختند».^۳

نتیجه‌ی بحث

بنابراین علّت عقب‌افتادگی ما مردم مسلمان اگر چه عمل نکردن به قوانین اسلام است ولی این ترک عمل هم علّتی دارد که آن تقلید کورکورانه از اروپائیها است غافل از آنکه آنان با ترک قوانین دینی خود از خرافات و ناراحتیهای فوق‌العاده نجات یافتند

۱- کتاب انگیزسیون تفتیش عقائد نوشته‌ی دانشمند هلندی مسیو «وان لون» این گفته را اثبات کرده است.

۲- کتاب «اتحاد و دوستی» این مطالب را مشروحا بیان کرده است.

۳- کتاب «اندلس سرزمین خاطره‌ها» صفحه‌ی ۳۵.



و ما مردم مسلمان با دست کشیدن از منابع علوم دینی آزادی حقیقی خود را از دست داده و در علم و صنعت و تمدن کامل به عقب برگشته‌ایم.

پاسخ یک سؤال

جوانی در ضمن نامه‌ای سؤال کرده بود که: «چرا دانشمندان بزرگ اسلامی اکثراً از ایران بوده‌اند با آنکه عربها زودتر از ایرانیان مسلمان شده‌اند؟»

در پاسخ می‌گوئیم:

مکتب اسلام عیناً مانند فرهنگی است که برای بالا بردن سطح معلومات مردم در یک محیطی که افراد آن استعدادهای مختلف دارند مشغول فعالیت می‌گردد معلوم است که در این صورت هر کسی به قدر استعدادش از آن استفاده می‌کند مردم وحشی جزیره‌العرب که قبل از اسلام جز خونخواری و آدمکشی کار دیگری نداشتند بوسیله‌ی اسلام دارای اخلاق انسانی شدند ولی مردم یونان و ایران که نسبتاً تمدن بودند وقتی قوانین اسلام در میان آنان گسترش پیدا کرد توانستند حداکثر استفاده را از آن ببرند و دانشمندانی مانند بوعلی سیناها تحویل جامعه دهند بنابراین اسلام مانند باران رحمتی بوده که هر زمینی به قدر استعدادش از آن استفاده می‌برد.

حال که درد و درمان واضح است باید در مرحله‌ی اوّل کوشید که این بیماری خطرناک را از جامعه‌ی اسلام دور کرد و به نسل جوان دنیا اعلام کرد که تنها راه نجات از انحراف اخلاق و صدها بدبختی خانمانسوز دیگر، عمل کردن به دستورات و قوانین دین مقدّس اسلام، اجرا کردن کامل مقرّرات آن است.

الغاء بردگی در اسلام

در نامه‌ی شماره‌ی ۲۸۹۱ سؤال شده که: «چرا پیغمبر اسلام بردگی را الغاء نفرمود؟»
ما این سؤال را در شماره‌ی ۲ پاسخ ما که به قطع جیبی چاپ شده بود پاسخ داده‌ایم ولی چون آن کتاب نایاب شده در این شماره همان مطالب را تجدید طبع می‌نمائیم.

پاسخ ما:

ما معتقدیم که اسلام با بهترین تاکتیک زمینه‌ی از بین رفتن بردگی را به خودی خود فراهم آورده است. توضیح آنکه در زمان ظهور اسلام کمتر مردی از عرب یافت می‌شد که دارای چند غلام و کنیز نباشد و همچنین کمتر خانه‌ای بود که در رأس کارهای آن بردگان قرار نگرفته باشند و از طرفی بردگان قبل از پیدایش اسلام در سخت‌ترین شرائط زندگی می‌کردند یونانیها معتقد بودند، اگر کسی به بنده‌ای حمله کند او حق ندارد عکس‌العملی از خود نشان دهد و مطلقاً (در مقابل آقا و غیر آقا) دست از پا خطا نکند.

«متسکیو» نویسنده‌ی «روح القوانین» می‌گوید:

«غلامان اسپارتی به قدری بدبخت بودند که نه تنها غلام یک نفر، بلکه غلام تمام افراد بشر می‌شدند و هر کسی هر چه می‌توانست آنان را شکنجه و آزار می‌داد کشتن غلامان

بدون هیچ قید و شرطی مجاز بود و کوچکترین تفاوتی را بین آنان و حیوانات قائل نبودند.

مردم جزیره‌العرب با آن توحش که دختران و نازدانه‌های خود را زنده به خاک می‌سپردند معلوم است که با بردگان چه خواهند کرد و تا کجا آنها را آزار خواهند نمود.

بنابراین اگر اسلام می‌خواست با آن شرائط، بردگی را دفعه‌الغاء کند با مشکلات فوق‌العاده‌ای روبرو می‌شد.

هیچ یک از صاحبان بردگان حاضر نبودند دینی را قبول کنند که این ثروت هنگفت را از آنان بگیرد و آنان را در کارهای خانه و غیره فلج کند. کنیزان و غلامانی که تا بحال جز خرید بازار و تهیه‌ی غذا برای آقا و عدم وسائل مستقل برای خود کار دیگر نداشتند اگر یک دفعه اسلام آنها را بی‌سرپرست می‌گذاشت ظلم فوق‌العاده‌ای به آنان کرده بود و علاوه این قانون جامه‌ی عمل به خود نمی‌پوشانید و دین مقدّس اسلام با شکست عجیبی روبرو می‌شد.

ولی «پیغمبر اسلام» (صلی الله علیه و آله) با سه ماده قانون توانست عملی انجام دهد که بردگی به خودی خود الغاء شود و نسبت به آنان عدالت‌گستری نمایند.

ماده‌ی اوّل

دامنه‌ی تکالیف اسلام به قدری توسعه داشت که بردگان را بطور مساوی شامل می‌شد و کلیه امتیازات طبقاتی از بین می‌رفت حتی طرح دعوی در محکمه‌ها برای آنان مانند سائر مردم آزاد بود.



یک نمونه‌ی تاریخی

هنگامی که «علی» (علیه السلام) به خلافت رسید و در مسجد به بالای منبر تشریف برد پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

«از آدم ابوالبشر فرزندی به عنوان غلام یا کنیز متولد نگردیده تمام فرزندان او از روز نخست آزاد بوده‌اند لکن امروز روی جهات و مقتضیاتی، جمعی مملوک و بنده‌ی شما قرار گرفته‌اند؛ مسلمانان، قدری از اموال که مربوط به مسلمین است نزد من جمع شده باید در میان شما از سیاه‌پوست و سفیدپوست، بردگان و آزادگان بطور مساوی تقسیم شود».

سپس «علی» (علیه السلام) به هر نفری از آن مال سه دینار داد مردی از انصار و یاران «رسول اکرم» (صلی الله علیه و آله) وقتی سه دینار را گرفت غلامش که در روز گذشته بدست همان مرد انصاری آزاد شده بود جلو رفت «علی» (علیه السلام) به او هم سه دینار داد مرد انصاری عرض کرد: یا «علی» این غلام را دیروز من آزاد نموده‌ام آیا سهم مرا با او یک اندازه قرار می‌دهی؟ فرمود:

«من در کتاب خدا دقت کردم تفاوتی بین فرزندان اسماعیل که کنیززاده بودند و فرزندان اسحاق که آزاده بودند ندیدم».

ماده‌ی دوّم

دستورات فوق‌العاده‌ی شگفت‌انگیزی برای رفق و مدارای با بردگان فرمان داد و خود رهبر عظیم‌الشان اسلام به آن عمل می‌نمود و نسبت به آنان اعمال رأفت می‌کرد تا آنان از آن ذلت و بدبختی نجات یافتند و جرأت کردند که از حقّ مسلم خود دفاع کنند.



یک نمونه‌ی دیگر

روزی آن پیشوای بزرگ «علی بن ابی طالب» (علیه السّلام) با قنبر خدمتگزار خود به مغازه‌ی پیراهن‌فروشی آمد فرمود: «دو پیراهن احتیاج دارم» صاحب مغازه، «علی» (علیه السّلام) را شناخت و اظهار ارادت کرد و گفت:

«هر نوع پیراهن بخواهید تقدیم می‌کنم».

وقتی «علی» (علیه السّلام) دانست که این مرد می‌خواهد روی ارادت با او معامله کند از آن شخص پیراهن نخرید که مبادا این موضوع مانع عدالت و دادگستری او گردد به مغازه‌ی دیگر رفت دو پیراهن خرید یکی را سه درهم دیگری را دو درهم پیراهن سه درهمی را به خدمتگزار خود داد و پیراهن دو درهمی را برای شخص خودش انتخاب نمود قنبر عرض کرد:

که این پیراهن برای شما لازم‌تر است در جمعیت‌های مختلف برای سخنرانی و قضاوت می‌روید و مورد توجه همه افراد واقع می‌گردید و بعلاوه شما زمامدار مسلمانانید باید لباسی بهتر از دیگران داشته باشید ولی من خدمتگزار شمایم به لباس گران قیمت احتیاج ندارم.

«علی» (علیه السّلام) فرمود:

قنبر! تو جوانی و جوانان به لباس زیبا بیشتر رغبت می‌کنند و بعلاوه من از پروردگارم شرم دارم که خود را بر تو برتری و فضیلت دهم فراموش نکرده‌ام که رسول خدا درباره‌ی بردگان فرمود: «السبوهم مماتلبسون واطعموهم مما تأکلون» یعنی: از لباسی که خود می‌پوشید خدمتگزاران خود را هم بپوشانید و از همان خوراکی که خود می‌خورید به آنها بخورانید.

دانشمندان بزرگ از این اعمال و رفتار اسلام نسبت به بردگان تقدیر کرده که «جرجی زیدان» مورخ معروف مسیحی در کتاب «تمدن اسلام» می‌گوید.



«اسلام به بردگان فوق‌العاده مهربان است پیغمبر اسلام درباره‌ی بندگان سفارش بسیار نموده از آن جمله می‌فرماید: کاری که برده تاب آن را ندارد به او واگذار نکنید و هر چه خودتان می‌خورید به او بدهید در جای دیگر می‌فرماید: به بندگان خود کنیز و غلام نگوئید بلکه آنها را پسر و دخترم خطاب کنید. قرآن نیز درباره‌ی بندگان سفارش کرده و می‌گوید: خدا را بپرستید برای او شریکی مگیرید با پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و همسایگان نزدیک و دور و دوستان و آوارگان و بندگان، جز نیکوکاری رفتاری نداشته باشید زیرا خداوند از خودپسندان بیزار است»^۱.

ماده‌ی سوّم

ماده‌ی سوّم شامل برنامه‌های وسیعی است که اسلام برای آزادی بندگان تنظیم فرموده تا در مدّت کوتاهی همه‌ی آنان خودبخود آزاد شوند (البته بدون آنکه برای کسی عکس‌العمل ناگواری داشته باشد).

یک: نگاهداشتن غلام و کنیز متقی صالح را عمل مکروهی قرار داده تا از یک طرف آنان در پی اصلاح خود برخیزند و از طرف دیگر مسلمانانی که مقید به جمیع دستورات اسلام بودند آنان را آزاد کنند.

روزی «پیغمبر اکرم» (صلی الله علیه و آله) به یکی از غلامان خود در اثر عمل خداپسندانه‌ای که انجام داده بود فرمود: «تو آزادی من دوست نمی‌دارم که مردی از اهل بهشت را خدمتگزار خود سازم».

دو: ثواب زیادی برای کسی که بنده‌ای را آزاد کند تعیین فرموده که مکرّر پیشوایان دین (علیهم السّلام) می‌فرمودند: «کسی که بنده‌ای را آزاد کند خدا او را از آتش جهنّم آزاد خواهد کرد».

۱- ترجمه‌ی «تاریخ تملّن» جرجی زیدان، جلد چهارم صفحه‌ی ۵۴.



اسلام برای کسی که حاضر نیست بنده‌ای را بدون قید و بند آزاد کند اجازه فرموده که به تدبیر یا به مکاتبه آنان را آزاد نماید این دستورات همه حاکی از علاقه‌ی شدید اسلام است بر آزادی بردگان.

قابل توجه آنکه در هفت صورت برده خودبخود آزاد می‌شود.

۱- اگر کسی قسمتی از بنده را آزاد کند تمام بنده آزاد می‌شود.

۲- اگر مردی، مالک پدر یا مادر، یا اجداد، یا فرزندان و یا عمو و یا عمه یا دایی و خاله یا برادرزاده و خواهرزاده خود شد بلافاصله آنان آزاد می‌شوند.

۳- هرگاه بنده‌ای نابینا شود یا زمینگیر یا مبتلا به جذام گردد حق مالکیت آقا از وی سلب می‌گردد و احتیاجات او باید از بیت‌المال تأمین شود.

۴- هرگاه بنده‌ای قبل از آقای خود در دارالحرب، اسلام اختیار کند آزاد می‌شود.

۵- هرگاه مولی گوش و بینی بنده‌ی خود را قطع کند به عقیده‌ی عدّه‌ای فوراً آزاد می‌گردد.

۶- هرگاه مولی و آقا از کنیز خود صاحب فرزند شود حق فروش از وی سلب می‌گردد و باید او را نگاه دارد تا از سهم ارث فرزند خود آزاد شود بدیهی است این موضوع وسیله‌ی آزادی عدّه‌ی زیادی از کنیزان را فراهم می‌سازد.

۷- اگر یکی از پدر و مادر آزاد باشد و دیگری برده فرزند آنها حتماً آزاد خواهد بود.

سه: در بسیاری از موارد اسلام، مسلمانان را مجبور کرده است که یک بنده یا بنده‌هایی را آزاد کنند به عنوان نمونه کفارهی روزه و قتل را می‌توان شاهد آورد.

۱- تدبیر این است که آقا، بنده‌ی خود را مشروط به وفات خود آزاد کند (مکاتبه) این است که او را مشروط به پرداخت قیمتش آزاد می‌نماید که اگر خود غلام نتوانست آن قیمت را تحصیل کند حاکم اسلام باید آن وجه را از بیت‌المال بپردازد و او را آزاد نماید.



از شما سؤال می‌کنم که آیا این برنامه‌ها و دستورات عمیق و پی‌گیر اسلام برای الغاء بردگی عادلانه‌تر است یا دستوراتی که در ممالک متمدن دنیا برای از بین بردن این موضوع عملی شده است.

در آمریکا برای الغاء بردگی یک جنگ چهار ساله خونین تشکیل شد و عده‌ی زیادی به خاک و خون کشیده شدند عاقبت نتوانستند رضایت مالکین آنان را جلب کنند و امتیاز نژادی را از بین ببرند.

ممکن است گفته شود که: اسلام اگر در واقع می‌خواست بردگی را از بین ببرد چرا به مسلمانان اجازه فرمود که اسیران جنگی را به عنوان برده خرید و فروش کنند؟ در پاسخ می‌گوئیم: اولاً جهاد در اسلام در مدتی بوده که یکی از پیشوایان معصوم رهبر آن باشند بنابراین چون در مدت کوتاهی این رهبران از انظار غائب می‌گردند دیگر شرائط جهاد (مانند عصر حاضر) وجود ندارد و جنگ واقع نمی‌شود و در نتیجه با آن برنامه وسیع اساس بردگی از بین می‌رود.

و ثانیاً اسلام منظورش اصلاح جامعه‌ی بشریت بوده و می‌خواسته همه‌ی افراد مردم را خداپرست نماید جمعی که این برنامه را مخالف منافع شخصی خود می‌دانستند و از آشفستگی اجتماع سوءاستفاده می‌کردند همیشه پشتیبان فساد و طرفدار جهل بوده‌اند اسلام در تمام جنگها با این گونه افراد مبارزه می‌کرد و حکم بردگی اسلام درباره‌ی فردی جاری می‌شد که او یک مرد صالح و مفیدی برای اجتماع نبود و آزادی او مانند آزادی افراد جانی که اگر از محیط زندان آنان را خارج کنند دست به فساد می‌زنند بوده است و از طرفی بردگی برای این افراد فاسد یک مهد تربیت اجباری بود زیرا قطعاً در مدت بندگی تحت تأثیر محیط جدیدی قرار می‌گرفتند و از آن توحش و آلودگی نجات می‌یافتند در تاریخ اسلام زیاد دیده می‌شود افرادی که از وحشی‌ترین اقوام و ملل جهان بودند بوسیله‌ی بردگی از راهنمائیهای اسلام برخوردار شده و در مکتب تربیتی مسلمین به سعادت و خوشبختی کامل رسیده‌اند.

یک نمونه‌ی تاریخی

«سعید بن مسیب» می‌گوید:

در یک سال قحطی هر چه مردم برای درخواست باران در صحرا اجتماع کردند و دعا نمودند از باران خبری نشد ولی غلام سیاهی را دیدم که سر به طرف آسمان بلند کرده مختصر دعایی نمود باران به قدر کافی از آسمان ریزش کرد. پس این عمل اسلام (حکم بردگی اسرای جنگی) هم روی پایه‌ی عدل و رأفت بوده است و علاوه بر خلاف آنچه دشمنان به اسلام نسبت می‌دهند بردگی دربارهی اسیران جنگی یک حکم اجباری نبوده بلکه این موضوع بسته به صلاحدید پیشوای مسلمانان است زیرا پس از خاتمه‌ی جنگ، او می‌تواند که یکی از سه موضوع را با در نظر گرفتن مصالحی دربارهی آنان اجرا کند.

اولاً به کلی همه‌ی آنها را می‌تواند آزاد نماید.

ثانیاً ممکن است بگوید در مقابل پرداخت غرامتی آنان را آزاد کنید.

و یا آنکه روی مصلحت اندیشی دستور قتل آنان را صادر کند.

قابل توجه آنکه زمامداران اسلام حتماً باید آنچه اصلح به حال مسلمانان است انتخاب کنند.

توضیح آنکه اگر در یک زمان شرایط محیط اقتضا داشت که صرف‌نظر از بردگان بنمایند بطور الزام باید از این عمل دست بردارند و یکی از آن حکم دیگر که اقرب به صلاح است اجرا شود.

بنابراین ادعا می‌کنیم که اسلام آن چنانکه در تمام موضوعات بهترین احکام را به مردم دستور داده دربارهی الغاء بردگی نیز جالب‌ترین قوانین را در میان مردم گذارده است.

برخورد با دیوانه‌ای که دیگر او را ندیدم

این تیتراژ شاید شما را متوجه به یک دیوانه‌ای کند که در کوچه با من گلاویز شده و بعد هم فرار کرده است.

نه از این هم بدتر!

ممکن است فکر کنید آبروی مرا در مجلسی برده و دیگر او را ندیده‌ام!

نه اینطور هم نیست!

خودم تعریف می‌کنم شما نمی‌توانید حدس بزنید.

در آن زمان که در قم تحصیل می‌کردم یکی از علماء بزرگ مبتلا به یک نوع جنونی شده که فکر می‌کرد که تا چند دقیقه‌ی دیگر «آب» می‌شود به همین جهت نه لباس می‌پوشید و نه حمامی می‌رفت و وضع خیلی بدی داشت.

روزها من به خاطر استفاده از معلومات او در مسجد اعظم (که تازه مشغول ساختمان‌ش بودند) با او تماس می‌گرفتم و چون مرد فیلسوف بزرگی بود بعضی مشکلات فلسفی و علمی را از او می‌پرسیدم، او گاهی پاسخ بعضی سؤالات را نمی‌داد وقتی علتش را سؤال می‌کردم می‌گفت: فرصت نیست! آب می‌شوم! آب می‌شوم! این جوابش طولانی است.

یک روز از او پرسیده بودم که: نظریه‌ی شما درباره‌ی «موريس مترلینگ» چیست؟ فلسفه‌ی او را می‌پسندید یا خیر؟

او در جواب همان کلمات را تکرار می‌کرد، جوابش طولانی است، فرصت نیست، آب خواهم شد.



مردی در کنار من نشسته بود چند دقیقه‌ای به اصرار من و انکار او گوش داد ناگهان از جا برخاست تخته پاره‌ای که از چوب بندیهای ساختمان مسجد در آن گوشه ریخته بود برداشت و محکم به شانهای آن دانشمند دیوانه کوبید و گفت: پاسخ می‌گوئی یا تو را بکشم؟!

آن دانشمند ابا اظهار ناراحتی نکرد و گفت: جواب می‌دهم ولی با یک جمله هر چه فهمید، دیوانه‌ی دوّم گفت: بگو.

من که فوق‌العاده ناراحت شده بودم و هم می‌ترسیدم زیرا یک چشمم به شانهای مجروح این دانشمند دیوانه بود و یک چشمم به قیافه‌ی جدّی و پر خشم دیوانه‌ی دوّم که با چشم و ابرو دستور می‌داد «گوش کن زمینه را برای فراهم آوردن» سخنی نگفتم و گوش می‌دادم که بینم این دانشمند دیوانه چگونه سؤال علمی مرا با یک جمله جواب می‌دهد گفت:

«مترلینگ دانشمند فیلسوفی بوده که غرور و نادانی را بهم آمیخته و میزانی برای تشخیص حق از باطل نداشته و آخر کار هم مثل من شده است».

من برای آنکه این جمله را فراموش نکنم فوراً عین کلمات او را یادداشت کردم. دیوانه چوب بدست به من گفت: قانع شدی؟
گفتم: بله.

گفت: خداحافظ و فرار کرد و تا این ساعت دیگر او را ندیدم.
من از جا برخاستم شانه و بازوی او را با زحمت پانسمان کردم ولی او دائماً می‌گفت: فرصت نیست؛ لازم نیست، من آب می‌شوم.
عصر آن روز این قضیه را با یکی از فضلاء حوزه‌ی قم در میان گذاشتم او گفت این جمله‌ای است که دیوانه‌ای گفته والاّ موریس مترلینگ از بزرگترین دانشمندان بلژیکی است که مانند و مثل در توحید و خداشناسی ندارد.



شما کتابهای «موریانه» و «زنبور عسل» و «مورچگان» او را که می‌خوانید توحیدتان کامل می‌شود، من در آن موقع مطالعه‌ای در کتابهای موریس مترلینگ نداشتم که او را تصدیق و یا تکذیب کنم. ولی بعدها هر چه بیشتر کتابهای او را مطالعه می‌کردم و با افکار او آشنا می‌شدم گفته‌ی آن دانشمند دیوانه را بیشتر تصدیق می‌کردم. و لذا در این بحث چند جمله‌ای که آن دانشمند بزرگ در حال جنون گفته توضیح می‌دهم.

۱- مترلینگ دانشمند فیلسوفی بوده است.

این جمله منکر ندارد زیرا تمام مورّخین و نویسندگان بزرگ نوشته‌اند. یکی از دانشمندان بزرگ و معروف «موریس مترلینگ» بلژیکی است که در سال ۱۸۶۰ میلادی متولد شده است. مترلینگ یکی از نویسندگان نامی جهان است. اولین کتابی که نوشت برنده‌ی جایزه‌ی «نوبل» شد. همه‌ی نویسندگانی که کتب او را دیده‌اند اقرار می‌کنند که در فرانسه کسی جذاب‌تر، سلیس‌تر، عمیق‌تر و شیواتر از موریس مترلینگ نویسندگی نکرده است.

«برکسون»، فیلسوف معروف در حق او می‌گوید: ما اگر بگوئیم:

«مترلینگ به منزله‌ی سقراط عصر حاضر است، سقراط

را خیلی بزرگ و مترلینگ را کوچک کرده‌ایم».

مترلینگ در حدود بیست کتاب در فلسفه و مطالب علمی نوشته است که هر یک از کتابهای او بطور متوسط در فرانسه ۱۵۰ مرتبه تجدید طبع گردیده و به همه‌ی زبانهای زنده‌ی جهان ترجمه شده است.

بنابراین تردیدی نیست که او یکی از بزرگترین فلاسفه‌ی عصر حاضر و از دانشمندان بنام دنیای کنونی بوده است.



۲- مترلینگ نادانی و غرور را بهم آمیخته

هر خواننده‌ای که بیوگرافی بالا را مطالعه کند، بدون تردید معتقد می‌شود که این مرد از بزرگترین فلاسفه و دانشمندان جهان بوده است. بلی چنین است ... همه گمان می‌کنند که مترلینگ مجهولاتی در زندگی نداشته و برای او همه چیز معلوم بوده است، نه اینطور نیست، بلکه او هر چه از عمرش بیشتر می‌گذرد مجهولاتش زیادتر می‌گردد و در همه چیز تردید می‌کند.

در کتابهای «اندیشه‌های یک مغز بزرگ» صفحه‌ی ۱۰ می‌نویسد:

«به من می‌گویند تو که نسبت به همه چیز تردید داری و شکاک هستی؛ آیا نسبت به تردید خود شکاک نمی‌باشی؟ و آیا تصوّر نمی‌کنی که شک و تردید تو نیز شک و تردید باشد؟»

در پاسخ می‌گویم: بلی، من نسبت به تردید خود شکاک هستم و گرنه نسبت به هیچ چیز تردید نداشتم. و به عبارت دیگر، اگر از تردید خود در تردید نبودم، اصولاً شک و تردید من معنی نداشت و باز به من می‌گویند که در کتابهای تو ضدّ و نقیض فراوان است و خیلی اختلاف‌گوئی کرده‌ای.

شگفتا، اگر من دانای حقیقت بودم و می‌دانستم این دنیا کیست و چیست؟ دیگر چیزی نداشتم که به شما بگویم، زیرا شما همه چیز را می‌دانستید برای اینکه اگر از آغاز عالم تاکنون یکی از افراد بشر به یکی از حقایق بزرگ پی برده بود ما اینک به تمام اسرار واقف بودیم، برای فهم معضلات و برای نفهیدن معضلات که خود فهم دیگری است باید همواره ضدّ و نقیض گفت و گرنه راه به مقصود نمی‌بریم».



نیم قرن قبل همه‌ی اسرار و رموز زندگی حشرات پشت پرده جهل مخفی بوده است و آن قدر شگفتیهای خلقت در وجود این حیوانات کوچک هنوز باقی است که شاید بشر، بعدها آن را بشناسد.

و در کتابهای خود مکرر می‌گوید:

«ما از عالم پر اسرار خلقت چیزی درک نکرده‌ایم».

و نیز می‌گوید:

«اگر ما صد مرتبه با هوش‌تر و چیز فهم‌تر از این بودیم دنیائی که به نظر ما می‌رسد چنان مشابهتی به دنیای کنونی نداشت و اگر هزار مرتبه از این چیز فهم‌تر بودیم تفاوت دنیائی که به نظرمان می‌رسید با این دنیا زیادتر می‌شد».

و نیز در یکی از نوشته‌های خود تحت عنوان «دو دانشمند» می‌گوید:

«روبرت میلیکان» بزرگترین دانشمند فیزیکی عصر حاضر در خصوص «برجمس جنیز» بزرگترین دانشمند فلکی عصر حاضر چنین می‌گوید: «یگانه چیزی که مورد اطمینان من و او است این است که هیچ یک از ما دو تن در خصوص اسرار جهان چیزی نمی‌دانیم».

این بود چند جمله از لسان خود مترلینگ در نادانی او در مقابل اسرار جهان.

بنابراین عمده‌ی نادانی مترلینگ از اصول عقائد و در مسأله‌ی شناسائی حقایق اشیاء است و چنانکه از کلمات او پیدا است در تمام قسمت‌های دینی تردید دارد.

ولی در عین حال در کتابهای خود با غرور عجیبی همین مسائل را به باد حمله گرفته و درباره‌ی آنها اظهارنظر کرده و سؤالاتی عنوان نموده که مردم را از دین و عقائد به مبدأ و معاد متزلزل کند و این مطلب در کتابهای او بخصوص در کتاب «اندیشه‌های یک مغز بزرگ» فراوان دیده می‌شود، که یک جمله از آن را در اینجا نقل می‌کنیم:

«مترلینگ» تحت عنوان «یک حشره» می‌نویسد:

«آنه لمتر» دانشمند جانورشناس معروف بررسیهای عمیقی در شناسائی وظایف الاعضاء جانوران مختلف دارد و از جمله یک نوع مگس نواحی گرم را مورد بررسی قرار داده و می گوید که: این مگس دارای سی هزار چشم است که عدسی هر یک از این چشمها از حیث شکل و حجم با دیگری متفاوت می باشد، بعضی از این عدسیها هشت پهلوی و بعضی دیگر سه پهلوی و چهار و پنج و شش پهلوی دارند، مقصود از ایجاد سی هزار چشم در یک مگس چیست؟ و آیا ممکن نبود که به طرزی ساده تر وسیله ی بینائی این مگس را فراهم می نمودند که بتواند همه جا را ببیند؟ آیا این موضوع جنبه ی افراط یا تفریط اختلال و پیچیدگی را ندارد؟!

ملاحظه فرمودید که مترلینگ چگونه با آنکه به نادانی خود در این مسائل اقرار کرده است این سؤال را بی جواب گذاشته است.

اگر مترلینگ غرور و نادانی را با هم نمی آمیخت پس با چه جرأتی القاء این شبهه را نموده و این سؤال را می کند؟!

آیا او احتمال نمی دهد که یک قرن بعد، افرادی از دانشمندان بوجود بیایند که برای هر یک از چشمهای این حشره ی کوچک خواصی درک کنند که در زندگی آن حیوان کاملاً مؤثر باشد یا نفعی برای بشر داشته باشد.

مثلاً از نظر علمی مسلم شده گلبولهای سفید که در خون حیوانات شناورند، به قدری دقیق و غیر قابل رؤیت است که باید آن را با میکروسکپهای قوی دید ولی در عین حال میلیونها نوع سم در وجود او خدا خلق کرده است که در مقابل هر یک از میکربهای مضر، سم مخصوصی بکار می برد.

اگر دانشمندی از نظر علمی به این همه انواع سمها پی ببرد ولی نداند گلبولهای سفید آن را چه می کنند و کجا مصرف می نمایند و بگوید اگر در وجود او یک نوع سم



وجود داشت کافی بود، این همه سم جنبه‌ی افراطی دارد و برای چه آفریدگار فقط به یک نوع آن اکتفا نکرده است؟

از شما سؤال می‌کنیم: امروز که دانشمندان به خواص آنها متوجه می‌شوند او را ملامت نمی‌کردند؟ مسلماً چرا.

پس ما به مترلینگ می‌گوئیم چنانچه مکرر خودت اقرار کرده‌ای و می‌گوئی همه‌ی کارهای عالم روی حکمت است و بسیاری از رموز جهان را ما هنوز درک نکرده‌ایم چرا باید این چنین سخنی در برابر یکی از اسرار عالم خلقت بگوئی که دانشمندان یک قرن بعد که به این رموز پی می‌برند به تو خرده گرفته و تو را مرد بی‌انصاف تشخیص دهند؟

من گمان می‌کنم که این جمله از مترلینگ یا اشتباهی بوده که در قلم آمده است و یا آنکه به قدری از مکتب مسیحیت و دین منزجر شده که می‌خواسته به هر وسیله‌ای که ممکن است افکار جوانان را از اعتقاد به مذهب و دین منحرف سازد.

ولی من گمان می‌کنم که اگر افکار مترلینگ را کلیسا با اعمال خشونت آمیزش از دین منحرف نمی‌کرد، هیچگاه این گونه غرور و نادانی را در هم نمی‌آمیخت و به دین و عقائد حمله نمی‌کرد.

شما اگر تاریخ را با دقت ورق بزنید، می‌بینید که هر یک از دانشمندان بزرگی که توانسته‌اند در جامعه اثری از خود باقی بگذارند کسانی بوده‌اند که خود را از قید و بند مسیحیت نجات داده تا جایی که اکثر آنان در نوشتجات خود سخت به کلیسا و مذهب مسیحیت حمله نموده‌اند.

موریس مترلینگ در کتاب «آثار و افکار» می‌گوید:

«من همان اندازه که در قبال خدمات کلیسا از لحاظ

حفظ علوم و ادبیات روم و یونان سپاسگزارم نمی‌توانم از ذکر این حقیقت فروگذاری کنم که کلیسا مدت بیست قرن چشم و گوش بشر را در راه شناسائی خالق بست و مانع از



این شد که مردم، آزادانه برای کشف حقیقت و معرفت خداوند فکر کنند و آن طور که باید او را بشناسند».

در اینجا ما هم با مترلینگ این دانشمند بزرگ همداستان شده و از این حقیقت تلخ سخت ناراحتیم، چرا باید این گونه دانشمندان بزرگ تا این حد از دین و مذهب منزجر شوند؟!

چرا باید معرفت خدا و حقایق و اسرار دینی را درک نکنند؟ آیا گناه انحراف آنان به عهده‌ی کیست؟!

آیا کشیشان و ارباب کلیسا می‌توانند وجدان خود را در مقابل این محرومیتها ساکت نگه دارند؟ آیا معلّمی که می‌داند یکی از شاگردانش استعداد فوق‌العاده‌ای دارد و هر وقت باشد خود را از این کلاس نجات می‌دهد نباید او را به کلاس بالاتر راهنمایی کند؟!

ما درباره‌ی دین مسیحیت همان را می‌گوئیم که عقل و وجدان و افکار عمومی معترف است.

۳- مترلینگ میزانی برای تشخیص حق و باطل نداشته

این جمله فوق‌العاده قابل توجّه است. زیرا هر دانشمندی که برای علم و دانش خود میزان و دلیلی نداشته باشد، نه تنها اطمینان به دانش خود ندارد بلکه مانند راننده‌ای که اطمینان به امن بودن راه ندارد همیشه متزلزل و گاهی به دره‌های خطرناک هم سقوط می‌کند.

مترلینگ از دریچه‌ی مسیحیت به دین و مذهب می‌نگریست و در ابتدا می‌خواست آن را برای خود در علوم معنوی میزان قرار دهد ولی با کمال تأسّف آن میزان، خود متزلزل شده بود و این چنین دانشمندانی را در دامن خود نمی‌پذیرفت.

ای کاش مترلینگ دین مقدّس اسلام را برای خود میزان شناسائی حق و باطل قرار می‌داد و آن چنانکه دانشمندان صدر اسلام و فلاسفه‌ی بزرگ اسلامی در صراط



مستقیم به همه‌ی حقایق پی بردند او هم از این انحرافات نجات می‌یافت و به حقایق عالم هستی پی می‌برد.

مترلینگ در کتاب «اندیشه‌های یک مغز بزرگ» می‌نویسد:

«کشیشان مسیحی به من می‌گویند که تو کفر می‌گوئی زیرا من به خدای محدود و کوچک و بچگانه‌ای که آنها در موقع کودکی به من معرفی نموده‌اند ایمان ندارم. بلکه خدای من، خدای بزرگ و نامحدود و بی‌پایان است. انصاف دهید آیا من کفر می‌گویم یا کشیشان که چنین خدای عظیم و بی‌پایان را به اندازه‌ی قهرمان افسانه‌های کودکانه تنزل داده و کوچک کرده‌اند».

ما در پاسخ این دانشمند بزرگ می‌گوئیم: اگر کشیشان مسیحی شما را در اثر آنکه به خدای نامحدود معتقد بوده‌اید تکفیر نمودند، ما مردم مسلمان را هم به همین جهت تکفیر می‌کنند، ولی انسان از تکفیر دیگران نباید بترسد و باید از خرافاتی که با عقل و علم مخالف است خود را نجات دهد.

ما از موریس مترلینگ و دانشمندان دیگری که به همین اتهام تکفیر شده‌اند به اسلام دعوت کرده و با ندای: **((قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ))** آنان را برای رفع نواقص علمی و اعتقادی خود در مکتب اسلام می‌طلبیم و دین مقدس اسلام را برای میزان حق و باطل به آنها معرفی می‌کنیم.

موریس مترلینگ اگر یک مقایسه‌ی دقیق بین مکتب اسلام و مکتب مسیحیت می‌کرد، یقیناً به این همه ناراحتی و انحرافها مبتلا نمی‌شد و خود را در مقابل عظمت قرآن و حقایق اسلام خاضع می‌کرد.

از باب نمونه، در همین مسأله‌ای که مترلینگ عنوان کرده (خداشناسی) خلاصه‌ای از نظریه‌ی مکتب اسلام و مسیحیت را به عرض خوانندگان محترم می‌رسانیم.



مسیحیت چگونه خدا را معرفی می کند؟

ما توضیح این مطلب را از کتاب «نمازنامه» عام کلیسای کاتولیک انگلستان که در لندن به چاپ رسیده می دهیم.

سؤال: قانون ایمان را بگو؟

جواب: «من ایمان دارم به خدای پدر، قادر مطلق، خالق آسمان و زمین و به پسر یگانه‌ی او، خداوند ما عیسی مسیح که به واسطه‌ی روح‌القدس در رحم قرار گرفت و از مریم باکره متولد شد و به حکم پنطیوس پیلاطس زحمت کشید و مصلوب شده به مرد و مدفون شده به عالم اموات نزول کرد و در روز سوّم از مردگان برخاست و به آسمان صعود نموده بدست راست خدای پدر قادر مطلق نشسته است و از آنجا خواهد آمد تا زندگان و مردگان را داوری نماید و من ایمان دارم به روح‌القدس و به کلیسای مقدّس کاتولیک و به شرکت مقدّسین و به آمرزش گناهان و قیامت ابدان و به حیات جاویدان، آمین»^۱.

دکتر «فندر آلمانی» در کتاب «مفتاح الأثر» می گوید:

«مسیحیان بنا بر تعلیم مزبور فیما بین اب و ابن و روح‌القدس امتیاز حقیقی مرعی می‌دارند و بهر اقسام شخصیتی را منسوب می‌سازند. واضح است که در آیات انجیل اشاره به امتیاز فیما بین اب و ابن و روح‌القدس رفته و در آیات تورات نیز به این سرّ الهی اشاره شده است»^۲.

۱- تمام مضامین بالا باستثنای ایمان بکلیسای کاتولیک از انجیل اقتباس شده.

۲- جلوه‌ی مسیح.



دو آیه هم از تورات بشنوید

«و خداوند از بلوطان ممری به روی ابراهیم ظاهر شد
و او در گرمای روز به در خیمه نشسته بود.
ناگهان چشمان خود را بلند کرده، دید که سه مرد در
مقابل او ایستاده‌اند»^۱.

شما وقتی این جملات را از این دو کتاب مسیحی که کاملاً از نظر مسیحیان در
خور اهمیّت است می‌شنوید و آن دو آیه را از انجیل می‌خوانید شاید با قدری تأمل
متوجه شوید که این خدای محدود و محتاجی را که آنان معرفی می‌کنند همان شرک و
بت پرستی است که همه‌ی انبیا با آن مبارزه می‌کرده‌اند، منتهی بت پرستان خدائی را به
ظاهر می‌ساختند و او را سجده می‌کردند ولی مسیحیان در متخیله‌ی خود او را ساخته
و عبادت می‌کردند.

هنوز این قوم، خدا را به صورت بشر فرض می‌کنند و او را به شکل پیرمردی که
از گذشت زمان مویش سپید و عمرش به انتها رسیده باشد نزد خویش مجسم
می‌سازند.

نقاشان آنها در قرون وسطی تابلوهای بسیاری از خود باقی گذارده‌اند که امروز از
شاهکارهای جهان به حساب می‌آید و در آنها این نظریه‌ی سخیف و کفرآمیز، یعنی
تجسم خدا به صورت یک بشر پیر عملی شده است.

ولی اسلام برای مبارزه با کوتاهی فکر و شرک و تثلیث قیام کرده و به مردم در
چهارده قرن قبل فهماند که پرستیدن مصنوعات خود خردمندانه نمی‌باشد به پیروان
خود دستور داده که هر چه بیشتر می‌توانند به خود تلقین کنند و به دیگران بیاموزند که
خدا یکی است، نمی‌زاید و زائیده نمی‌شود و او را شبیه و مانند نیست^۲ و خوشبختانه

۱- منظور از سه مرد، خدا و عیسی و روح القدس است.

۲- ((قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ))



هر چه علم و دانش پیشروی می کند این عقائد پوچ و خرافی از میان بشر بیشتر برچیده می شود.

«ژنرال دمهرهان» دانشمند معروف می نویسد:

«به سبب بی معنی بودن عقیده‌ی تثلیث در دنیای انگلوساکسون عقیده‌ی تازه‌ای تحت عنوان موحدین پیدا شده و در زمانهای اخیر در آمریکای جنوبی «کلیسای توحید» تأسیس یافته که از گسترش عقیده‌ی تثلیث جلوگیری می کند و این حقیقت را می پذیرد که حضرت عیسی به هیچ وجه با خداوند، قوم و خویشی ندارد، بلکه به قدرت آفریدگار از حضرت مریم پاک به دنیا آمده، مانند تمام افراد مدّتی زندگی کرده عاقبت بسوی پروردگار خود باز گشته است».

آری اسلام، در آن روزگاری که همه‌ی مردم، یا عیسی و روح القدس را با خدا در خدائی شریک می دانستند و یا بتهای سنگی و چوبی و مانند آن را بجای خدا می پرستیدند، فریاد زد:

«کلما میزتموه باوها مکم فی ادق معانیه مخلوق لکم».

یعنی: هر چه را در متخیله‌ی خود بپرورانید؛ در حقیقت او خالق شما نیست بلکه شما آفریدگار اوئید.

بنابراین، اسلام از روز پیدایشش مردم را به فطرت پاک خود دعوت کرده و آنان را از خدای کودکانه و موهوم دور نگاه داشته است، چنانچه موریس مترلینگ (اگر چه در بسیاری از اعتقادات مذهبی منحرف شده) ولی در این مسأله از نظر اسلام درست قدم برداشته و همان خدائی را که او آفریدگار جهان می داند، اسلام چهارده قرن قبل به مسلمین معرفی کرده است. ما در اینجا انصاف می دهیم که او در این مسأله، کفر نگفته است.



اینجا است که باید گفت مترلینگ که دارای آن مغز بزرگ است، حق داشت که نسبت به دین مسیحیت بدبین باشد و آن دین را ترک گوید.

و ای کاش مردم مسلمان آگاه بودند و حقایق اسلام را به او عرضه می‌داشتند؛ شاید او را با میزان قرآن، به شناسائی حقایق و رموز عالم خلقت بیشتر آشنا می‌کردند. خوانندگان محترم! شما اگر در تاریخ مسیحیت دقت کنید و مکتشفین بزرگ را به قضاوت بطلبید و از آنان سؤال کنید: چرا دانشمندان مسیحی مذهب در سه قرن قبل نتوانستند دست به طرف یکی از این صنایع و پیشرفتهای علمی امروز دراز کنند؟ چرا این موفقیتها آن روز نصیب آنان نگشته بود؟ و چرا در قرون اخیر این همه پیشرفت و موفقیت نصیبشان شد؟!

چرا مسلمانان در آن قرن‌ها از همه‌ی علوم مادی و معنوی بهره‌های فراوانی داشتند؟ و چرا حالا باید با این همه محرومیتها روبرو شوند؟

بدون تردید، هر کس تاریخ اسلام و مسیحیت را مطالعه کند این سؤالات برای او پیش می‌آید، من گمان می‌کنم که جواب سؤالات را هم در ضمن مطالعه‌ی تاریخ متوجه می‌شود و درک می‌کند.

دنیائی که ما در آن زندگی می‌کنیم هر چه از عمرش بگذرد و رهبران دینی (انبیاء الهی) از ما دورتر شوند در اثر آنکه وسائل مادی روح و عقل انسان را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد، بشر را بیشتر به طرف مادیات می‌برد و هر چه قوای فکری با مادیات بیشتر آشنا شود از مطالب معنوی و دینی دورتر می‌گردد.

بنابراین مسیحیان و مسلمانان هر دو در این زمان از دین و ایمان دور شده‌اند و چون مسلمانان در قرون پیش با دین اسلام بیشتر آشنا بوده‌اند و قوانین آن را بهتر بکار می‌بستند، به پیشرفتهای فوق‌العاده‌ای موفق شدند و دانشمندانی در علوم مادی و طبّی مانند «جابر بن حیان» شمیست و فیزیکدان بزرگ عالم و «بوعلی سینا» و «محمد بن زکریای رازی» دو نفر فیلسوف و طبیب معروف که همه‌ی فلاسفه‌ی قرون اخیر از افکار و تئوریهای آنان استفاده کرده‌اند «شیخ بهائی» که در علوم ریاضی و بلکه در تمام رشته‌های مختلف علمی وارد بوده است و صدها دانشمند بزرگ دیگر داشته‌اند، ولی



امروز که از دین خبری ندارند و گنجینه‌های علم و دانش (کتب اسلامی) را زیر پا گذارده‌اند و به طرف کتب خرافی اروپائیان رو کرده‌اند نوبت انحطاط و عقب‌ماندگی آنان فرا رسیده و روزبروز با این حال رو به بدبختی می‌روند! و نیز مردمان مسیحی مذهب چون در دامن کلیسا از همه‌ی ترقیات فکری و روحی محروم بودند و در قرون اخیر از آن دست کشیدند و آزادانه بدون اعتنائی به گرفته‌گیریهای کشیشان بی‌انصاف به مکتب اسلامی مراجعه نموده توانستند به موفقیت‌های روزافزونی برسند. برای نمونه به این دو خبر دقت کنید:

اول: از قاهره «شیخ محمود شلتوت» رئیس دانشگاه «الازهر» در پاسخ خبرنگار خبرگزاری خاورمیانه در ضمن اظهارنظر درباره‌ی فضانوردان شوروی در مدار کره گفت:

اسلام با مسرت از پیروزیهای علمی استقبال می‌کند.
«شیخ شلتوت» گفت: خداوند عالم در قرآن مجید به
بندگان خود فرمان می‌دهد که به آسمان و زمین نظر افکنند
و به عظمت و شاهکار خلقت پی‌ببرند.
رئیس دانشگاه الازهر در پایان افزود که موفقیت علمی
جدید بدون شک، افراد بشر را بیش از پیش به یکدیگر
نزدیک خواهد کرد وی اظهار امیدواری کرد که از این
موفقیت در راه خیر و صلاح بشر استفاده شود.

خبر دوم: از شورای بین‌المللی کلیساهای مسیحی:

این شورا ضمن اظهارنظر درباره‌ی پرواز اخیر
فضانوردان شوروی اظهارنظر کرد که خداوند خروشچف را
به خاطر این جسارت عظیم نخواهد بخشید و او را شدیداً
به کیفر این گناه بزرگ خواهد رسانید!



شاید برای هیچ کس پوشیده نباشد که ترقیات بشر در اثر استفاده از فرضیه‌های گذشتگان و اضافه کردن افکار آنان به فکر خود و تفکر در رموز و اسرار عالم و تحقیق کردن در دستورات آسمانی انبیا بوده است. دین مقدس اسلام به خلاف همه‌ی ادیان برای پیشرفت بشر؛ مردم را به این سه موضوع تشویق و راهنمایی نموده و برای کسانی که راه علم و دانش را می‌پیمایند بالاترین اهمیت را قائل شده است.

قرآن با عبارتی ساده ولی در عین حال عمیق، خردمندان را برای آنکه از میان کلمات و گفتارها، بهتر آن را انتخاب می‌کنند و بکار می‌بندند، می‌ستاید و می‌فرماید:

((الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ

الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ)).^۱

یعنی: آنان که سخنان را گوش می‌دهند و آن را در فکر خود می‌سنجند و گفتاری که بهتر با عقل و خرد موافقت دارد، بکار می‌بندند، اینان خردمندانند.

و از طرفی برای آنکه همگان بتوانند از افکار یکدیگر استفاده‌ی کاملی کنند، به بشر دستور ورود در اجتماع و مشورت و همفکری کامل را داده است.^۲

گاهی افکار مردم را به طرف آسمان و منظومه‌ی شمسی و کهکشانها متوجه ساخته تا همه‌ی مردم بتوانند از اسرار عالم بالا مطلع گردند و گاهی با جمله‌ی «تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنه» فکر کردن یک لحظه بهتر از عبادت نمودن هفتاد سال است، بشر را به تفکر و تعمق وادار کرده تا کورکورانه از دیگران تقلید نکنند و همه چیز را بوسیله‌ی عقل و وجدان و علم درک کنند و آن قدر جملات پر مغز و کلمات پر معنی در فضائل دانشمندان و اهمیت تحصیل علم در کتب اسلامی فراوان است که

۱- سوره‌ی زمر آیه‌ی ۱۸.

۲- برای اثبات این مدعا به کتاب «اتحاد و دوستی» مراجعه شود.



هر فرد مسلمان را به طور الزام وادار می‌کند که از علم و دانش بهره‌های فراوانی داشته باشند.

بنابراین اگر مترلینگ با آن همه اهمیت علمی نمی‌تواند در اصول اعتقادی درست فکر کند، حق دارد، چون در دامن کلیسا تربیت شده و از علم و دانش اسلامی محروم بوده و هر چه می‌داند فقط با فکر خود فراگرفته است.

شما هم اگر به جای او بودید که در مقابل شبهات اعتقادی پاسخی نمی‌شنیدید، بلکه اگر مانند او خودبخود مشغول تحقیق می‌شدید و از طرف کلیسا شما را تکفیر کرده و از دایره‌ی متدینین خارج می‌نمودند چنانکه جمعی از دانشمندان به این اتهام تکفیر شدند، قطعاً در مقابل این همه شبهات و تناقضات متحیر می‌ماندید و این کلمات کفرآمیز را به زبان جاری می‌کردید.

بنابراین نباید بر مترلینگ خرده گرفت و او را بی‌رحمانه از دایره‌ی معتقدین به خدا خارج کرد، بلکه با او مانند یک مریض بدست پزشک تازه‌کار و کم‌تجربه افتاده باید مدارا نمود و سخنان او را بررسی کرده و به سؤالات او پاسخ داد.

بنابراین باز تکرار می‌کنیم که اگر مترلینگ میزانی مانند قرآن و بیانات پیشوایان اسلام در دست می‌داشت، همان گونه که بوعلی سینا و سایر دانشمندان اسلامی در زیر سایه‌ی دین بدون انحراف به جمیع علوم مادی و معنوی دست یافتند، او هم موفق می‌شد و قطعاً کتاب «اندیشه‌های یک مغز بزرگ» را نمی‌نوشت.

۴- در آخر کار دیوانه شد

در حالات مترلینگ نوشته‌اند که او در اواخر عمر دیوانه شد و شاید ضد و نقیضهائی که در کتاب «اندیشه‌های یک مغز بزرگ» نوشته است در زمان مقدمات جنون او بوده است و الا از دانشمندی مانند مترلینگ فوق‌العاده بعید است که چنین ضد و نقیضهائی را بگوید. لذا آن دانشمند دیوانه می‌گفت: «که در آخر کار هم مثل من شده است».

اسرار خواب

چند نفر خواب بودند، یکی در این میان چشمها را به سقف دوخته و گاهی از این پهلو به آن پهلو می غلطید.

آه می کشید، ناله می کرد می گفت: این خواب لعنتی چرا امشب به سراغ من نمی آید. فکر نمی کرد که من هم مثل او بیدار خوابی به سرم زده والا آن قدر ناراحت نبود. من سرفه ای که علامت بیداری بود کردم او دانست که من هم بیدارم. گفت: شما هم بیدارید؟

من آهسته به نحوی که دوستان بیدار نشوند گفتم: بله بیدارم، خواب از سرم پریده و فکر می کردم که چرا خدا خواب را بر ما مسلط کرده و این مانع بزرگ زندگی را سر راه بشر گذاشته است. او گفت: به، شما از خواب می نالید و من از بی خوابی، خدا کند این مانع زندگی (به قول شما) به سراغ من هم می آمد.

در این گفتگو بودیم که دانشمند مجلس هم از خواب بیدار شد، کم کم خواب بعد از ظهر بهم خورد، رفقا همه بیدار شدند منظره ی باغ خارج شهر مشهد هم آن قدر زیبا بود که اگر خستگی روزهای بلند تابستان نبود نمی خواست بخوابیم.

در کنار سبزه و گل و استخر و منظره ی زیبای باغ پس از استراحت نیم ساعته و نشاط فوق العاده بهترین بحث و گفتگوی علمی که از دانشمند مجلس می خواست استفاده کنیم و ضمنا دوست عزیزمان را که از بی خوابی فوق العاده متأثر بود به نشاط وادار کنیم مسأله ی خواب و بحث در اطراف آن بود.



لذا وقتی دانشمند مجلس گفت: شما دو نظریه‌ی متضاد درباره‌ی خواب داشتید عقده‌ی دل دوست عزیزمان باز شد و گفت: بله، من از بی‌خوابی می‌نالم و آرزو می‌کنم نیم ساعت چشم‌هایم به خواب رود ولی این آقا می‌گویند خدا چرا این مانع زندگی را از سر راه بشر بر نداشته.

دانشمند گفت: خواب علاوه بر آنکه مانع زندگی نیست یکی از نعمتهای بزرگ پروردگار است که اگر خواب نبود، ادامه‌ی زندگی برای انسان مشکل بود. دیگر آنکه خواب یکی از بزرگترین ادله‌ی اثبات وجود خدا است و ضمناً عظمت حیاتی روح را اثبات می‌کند.

اگر کسی حقیقت خواب را بداند، نه از بی‌خوابی رنج می‌برد و نه از اصل خواب، بلکه خواب وقتی آمد، نعمت است و اگر نیامد هم نعمت است.

ما گفتیم: ممکن است که این مطالب مجملی را که بیان فرمودید اثبات کنید. دانشمند گفت: تحقیقا در متجاوز از پنجاه نامه و دهها ورقه رسمی سؤال از «کانون بحث و انتقاد دینی» پرسیده‌اند که:

۱- آیا خواب چه فایده‌ای برای بدن انسان دارد؟

۲- چرا خدای بزرگ این مانع زندگی را از سر راه بشر بر نداشته است؟

۳- آیا برای رؤیاهای و خواب دیدن‌ها می‌توان علل علمی قائل شد یا چنانکه بعضی از دانشمندان مادی می‌گویند خوابیدن بواسطه‌ی وجود محتویات و حالات مخصوص دستگاه عصبی است؟

۴- آیا می‌توان رؤیا را دلیل استقلال روح و اثبات وجود خدا دانست؟

ما به هر یک از سؤالات فوق پاسخ مناسب به حال سؤال‌کننده داده‌ایم ولی چون در اینجا مجلس دوستان است و همه‌ی آقایان مایلند یک بحث علمی در این باره بشنوند به همین سؤالات انشاءالله پاسخی خواهیم داد که با آخرین تحقیقات علمی



تطبیق کند و هر یک از ادیان که مطابق با نظرات علمی، سخنی گفته باشند بدون اعمال تعصب مورد تأیید واقع شوند.

خواب و استراحت

اولین سؤالی که در بالا از ما شده بود از فائده‌ی خواب برای بدن انسان بود. و در حدود سه ماه قبل هم یکی از دوستان بوسیله‌ی نامه همین موضوع را به این عبارت سؤال کرده بود:

به عرض می‌رساند: در قرآن کتاب آسمانی مسلمانان

می‌خوانیم که خدای تعالی فرموده است: ((وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ

سُبَاتًا)) یعنی: یکی از نعمتهای خدا برای افراد بشر خواب

است که خدا آن را قطع‌کننده بیداری قرار داده است.

با اینکه امروز دانشمندان بزرگ جهان می‌کوشند که

خواب را از بین ببرند و از شرّ آن خود را نجات دهند پس

چگونه اسلام آن را نعمت الهی می‌داند؟

پاسخ نامه:

ما در پاسخ این نامه نوشتیم که:

اولاً قرآن کتاب آسمانی مردم مسلمان، خود خواب را تنها نعمت الهی ندانسته و بلکه خوابی را که قطع‌کننده‌ی عمل روز است برای اکثریت افراد بشر نعمت بزرگی می‌داند.

توضیح این مطلب کاملاً آسان است زیرا از نظر روانی ثابت شده که انسان دارای

غریزه‌ای است که همیشه در بدست آوردن مال دنیا عجز و حریص بوده است.



قرآن در این باره می‌گوید: ((وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا))^۱ یعنی: انسان ذاتاً عجول است.

و لذا اگر شرائط به او اجازه بدهد تمام وقت خود را صرف فعالیت‌های مادی می‌نماید تا هر چه زودتر بتواند به ایده‌ها و آرزوهای مادی خود برسد و از طرفی واضح است که بدن انسان در شبانه روز چند ساعت به استراحت و آسایش احتیاج دارد.

چنانکه دانشمندان گفته‌اند: «اگر از انسانی تنها ده روز استراحت را سلب کنند هر قدر هم قوی باشد از پا در می‌آید».

در اینجا تنها عاملی که به فعالیت‌های افراد پر کار و به کوشش مردم حریص پایان می‌دهد و آنها را مجبور به مقداری استراحت در شبانه روز می‌کند غلبه‌ی خواب است. بسیار دیده شده که وقتی شوق به کاری برای چند ساعت خواب را از چشم انسان می‌برد بعد از اتمام کار انسان احساس خستگی عجیبی در خود می‌نماید که این خستگی جز بوسیله‌ی خواب و استراحت رفع نمی‌شود.

خواب برای افراد حریص و پر کار و کسانی که شوق به فعالیت دارند عیناً مانند مادر مهربانی است که تا به صبح فرزند خسته و زحمت کشیده خود را در آغوش می‌گیرد و یا او را وادار به استراحت می‌نماید.

ممکن است فرزند نادان، مادر را مزاحم خود تصور کند و حتی به مادر مهربان پرخاش نموده و او را از خود دور کند ولی وجود او که منبع مهر و علاقه است خود نعمت فوق‌العاده ارزنده‌ای است.

قرآن کتاب آسمانی مسلمانان با یک جمله همین مطلب علمی و روانی را بیان کرده و می‌گوید:

((وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا))^۲.

۱- سوره‌ی اسراء آیه‌ی ۱۱.

۲- سوره‌ی نبا آیه‌ی ۹.



یعنی: ای بشر یکی از نعمتهائی که به تو عنایت کردیم این بود که خواب را برای تو (مانند مادر مهربانی که فرزندش را در دامن می‌گیرد و او را مانع از زحمات طاقت فرسا و کشنده می‌شود) پایان دهنده و قطع‌کننده‌ی فعالیت‌های روزانه‌ی تو قرار دادیم.

در اینجا مناسب است که مقداری درباره‌ی خصوصیات خواب از نظر علمی بحث کنیم.

بی‌خوابی و نقصان عقل

در پایان جنگ دوّم جهانی رئیس بیمارستان «والتر راید نیویورک» تصمیم گرفت مطالعات دقیقی از خواب از نظر زیست‌شناسی به عمل بیاورد و پرده از روی اسرار خواب بردارد گروه زیادی از افراد حاضر شدند تحت مطالعه قرار گیرند و یکی از افرادی که توانست رکورد بی‌خوابی را بشکند شخصی به نام «پتر تریب» بود وی هشت روز و هشت شب و نصف روز یا به عبارت دیگر «۲۱۰ ساعت و ۱۳ دقیقه» بیدار مانده و دیده بر هم نهاد فشار خون او اندازه‌گیری شد آزمایش‌های دقیقی از او به عمل آمد همه چیز طبیعی بود بجز یک چیز، قوای عقلانی او نقصان یافته بود پس از آزمایش‌های مکرر معلوم شد آنچه موجب خواب است و آنچه که انسان را به خواب می‌برد و ایجاد خواب می‌کند مغز آدمی است و به این ترتیب بر کلّیه‌ی تئوری‌های گذشته خطّ بطلان کشیدند معلوم شد که عامل اصلی خواب فقط و فقط مغز آدمی است و مغز است که خواب را بوجود می‌آورد. و خواب تنها وسیله‌ی استراحت مغز است که اگر این استراحت از او سلب شود به جنون منجر خواهد شد.^۱

ضمناً شما بدانید که خواب و استراحت را هیچ یک از دانشمندان، دشمن وجود بشر نمی‌دانند و حتّی هیچ تصمیمی هم برای از بین بردن آن اتّخاذ نکرده‌اند بلکه

۱- اطلاعات سالانه، شماره‌ی ۱۳۴۴، صفحه‌ی ۲۰۷.



مريضهائی را که مبتلا به کم‌خونی هستند و کم‌می‌خوابند می‌خواهند به هر وسیله که شده آنها را معالجه کنند و ما برای آنکه اهمیت نعمت خواب را پس از خستگی کاملی مجسم کنیم و هم مطلب خود را ثابت نمائیم تا متوجه این جمله‌ی قرآن که در مقام تذکر نعمتهای خدا می‌گوید: «ما خواب را گماشته‌ی مانع شدن و قطع کردن زحمات و فعالیت‌های پی‌درپی شما قرار دادیم» گردیم، ناگزیریم به گوشه‌ای از آخرین نظرات علمی دانشمندان در این باره اشاره کنیم:

آخرین نظرات علمی

دانشمندان بزرگ جهان معتقدند که انسان سالم شبانه روز ناگزیر است که شش تا هشت ساعت بخوابد و هر مقدار از این وقت، کمتر استراحت کند در وجود خود یک نوع مسمومیتی ایجاد کرده که ممکن است در آتیه نتواند آن را جبران کند. یکی از مجلات علمی می‌نویسد:

دو مرد جوان که در یک مؤسسه کار می‌کنند هر روز مرتباً اوّل وقت همان صحبت‌های روز قبل را از سر می‌گیرند یکی که به موقع سر کارش حاضر می‌شود زبان به شکایت می‌گشاید و می‌گوید:

«باز هم دیشب بی‌خوابی کشیدم ۱۲ به رختخواب رفتم و ساعت سه، بیدار شدم از آن پس دیگر نتوانستم چشمم را ببندم» دیگری که هر روز به سر کارش دیر می‌رسد نیز به نوبه‌ی خود شکایت می‌کند و می‌گوید:

«اصلاً این ساعت شماطه به درد نمی‌خورد. هیچ وقت نشده حسابی زنگ بزند، گوئی صبحها به خواب می‌رود دیشب مطابق معمول خیلی زود خوابیدم با اینکه ده ساعت تمام خواب بودم ولی دلم می‌خواست باز هم بخوابم».

حقیقت این است که وضع این دو جوان استثنائی نیست در دنیا اکثریت با کسانی است که نمی‌توانند وقت خواب خود را بین شش ساعت تا هشت ساعت تنظیم کنند.



البته آنهایی که بر اثر افراط در مصرف قهوه و سیگار بی‌خواب می‌شوند و یا کسانی که بر اثر شب زنده‌داری به خواب عمیقی فرو می‌روند مورد بحث ما نیستند. به این مسأله هم باید توجه داشت اصولاً کسانی که بی‌خواب می‌شوند نمی‌توانند ادعا کنند که تمام شب را بیدار می‌مانند زیرا هیچ فرد سالمی نمی‌تواند بیش از سه روز بدون آنکه تعادل جسمی و روحی خود را از دست بدهد در برابر بی‌خوابی دوام بیاورد.

به این ترتیب آنهایی هم که از بی‌خوابی شکایت می‌کنند می‌خواهند ولی چندین بار بیدار می‌شوند و همین امر موجب بدخوابی آنها می‌شود از این مطلب که بگذاریم باید بگوئیم که سه عامل مهم در کم‌خوابی یا بدخوابی و خوابهای آشفته تأثیر فراوان دارد.

۱- خانه‌نشینی

۲- غذای غیرعادی

۳- کار فکری

خانه‌نشینی: که شخص را از فعالیت جسمی باز می‌دارد مهمترین عامل کم‌خوابی است زیرا «ارگانسیم» بدن کسانی که فعالیت جسمی ندارند کمتر به استراحت احتیاج پیدا می‌کند در حالی که روحشان به آن نیاز مبرمی احساس می‌کند این را هم باید بدانیم که عدم فعالیت جسمی اغلب موجب اختلال عصبی و مغزی می‌شود و همین مسأله بیشتر سبب کم‌خوابی می‌گردد.

بنابراین کسانی که فعالیت جسمی ندارند حتماً باید در مدت شبانه روز ورزش کنند پیاده‌روی برای آنها بهترین و مؤثرترین ورزش است اکنون همه‌ی پزشکان به بیماران خود توصیه می‌کنند راه بروید تا خوب بخوابید.

اما غذای غیرطبیعی: مقصود از تغذیه‌ی غیرطبیعی، افراط در خوردن غذاهای سنگین و چربی‌دار است ولی تنها هم نباید به غذاهای فوق‌العاده سبک مانند ماست یا ساندویچ اکتفاء کرد زیرا در این صورت گرسنگی ممکن است شخص را از خواب بیدار کند.



البته عوامل دیگری از قبیل فشار خون و بیماریهای دیگر موجب بی‌خوابی است که در این صورت باید به پزشک متخصص مراجعه شود.^۱

آقای «دکتر حمید صاحب‌جمع» در یکی از مجلات علمی ایران نکات بسیار تازه و جالبی را از اهمیت نعمت خواب ترجمه کرده‌اند که ذیلاً آنها را از نظر شما می‌گذرانیم.

«گر چه درباره‌ی خود خواب چیز زیادی نمی‌دانیم ولی درباره‌ی آنچه که ضمن خواب برای بدن اتفاق می‌افتد دانستیهای بسیاری بدست آمده است از آن جمله تعداد ضربات قلب از ۷۵ در دقیقه به ۶۰ تنزل می‌کند درجه حرارت بدن و متابولیسم بازال به آهستگی سقوط می‌کند و تعداد بعضی از ۱۶ در دقیقه به ۱۲ می‌رسد معهداً بعضی از فعالیت‌های فیزیولوژیست افزایش پیدا می‌کنند بنا به دلایل نامعلومی به خصوص غدد عرق خیلی فعال می‌شوند زمانی فیزیولوژیستها تصور می‌کردند که ضمن خواب، جریان خون مغز نقصان می‌یابد ولی اینک مسلم شده است که جریان خون مغز در فواصل معین زیاد می‌شوند.

ما به چه مقدار خواب احتیاج داریم؟

اختلافات در این زمینه قابل توجه است بنا به گفته‌ی دکتر «کلایتمان» که چهل سال است درباره‌ی خواب بررسی می‌کند می‌گوید:

بعضی اشخاص واقعا به ده ساعت خواب شب احتیاج دارند بعضی دیگر چهار ساعت کاملاً برایشان کافی است بعضی اشخاص در ضمن روز، چند بار چرت‌های پنج دقیقه‌ای زده و به این ترتیب رفع خستگی می‌کنند برای این

۱- نقل از تروردو فرانس روزنامه‌ی اطلاعات، شماره‌ی ۱۲۲۴۴.

که اینها به خواب بروند فقط چند ثانیه وقت لازم است گاهی اوقات اگر ما به قدر کافی خسته باشیم با چشمهای باز چند لحظه از خود غافل شده مغز خسته مان استراحت می کند.

آنچه به عنوان مقدار متوسط و کافی دنیا پذیرفته است هشت ساعت خواب یکسره در شب می باشد آیا بهتر این است که ما نیز مانند حیوانات مقدار خواب لازم را روزانه در چند نوبت کوتاهتر انجام دهیم؟ شواهدی در دست است که این کار برای بعضی ها واقعا مفید و قابل اجرا است. اگر خستگی بدن مختصر باشد با استراحت مختصری برطرف می شود ولی خستگی عمیق محتاج به استراحت طولانی تری است برای بعضی دانشجویان دو نوبت خواب سه ساعته، از یک نوبت هشت ساعته نیروبخش تر است یکی از مهندسان مشهور آمریکا عادت داشت که هر سه ساعت یکبار نیم ساعت چرت می زد که در نتیجه مقدار کلی خواب روزانه چهار ساعت می شد او بدین ترتیب یک سال با نهایت کفایت کار کرد ولی فقط به علت اشکالات حرفه ای این عادت را ترک گفت.

دوست عزیزمان سؤال کرد: «اگر ما خواب لازم را نکنیم چه می شود؟».

دانشمند گفت: مطالعه ای روی ۱۱۲۲ دانشجو نشان داد که در حدود یک سوّم تنها صبحها خسته از خواب بیدار می شوند زیرا خواب لازم را نمی کنند و به همین جهت موفق به پیشرفت لازم نمی گردند.

آمار نشان می دهد بیشتر از نیمی از ما حداقل در بعضی اوقات مشکلات خواب

داریم.

اگر حیوانات را از خواب محروم کنند شرارت می کنند.



اگر مدت چند روز از خواب شخصی مانع شوند نشانه‌های روانی شدیدی پیدا می‌کند.

توهمات مختلف بوجود می‌آید.

شخصی که محروم از خواب بود تصور کرد که زنی کنار یخچال ایستاده و خواست او را کمک کند که داخل شود زیرا یخچال را اتومبیل تصور می‌کرد. دیگری شکایت می‌کرد که کاشیهای کف اتاق مثل آبهای سطح دریا در حال تلاطم هستند.

اگر محرومیت طولانی از خواب چنین نشانه‌های سختی ایجاد کند، کمبود خفیف خواب هم ناراحتیهائی ایجاد خواهد کرد.

هر کس شاید رفتار غیر عاقلانه و بدون دلیل یک کودک خواب‌آلود را شاهد بوده است به همین نحو شخص بالغی که دچار فقر خواب شود همین نشانه‌ها را بروز می‌دهد.

دکتر «هانس سله» دانشمند و پژوهنده که تحقیقات و نظریه‌اش درباره‌ی «استرس‌ها» شهرت جهانی دارد عقیده دارد که استرس مداوم از هر منشائی که باشد ممکن است سبب ایجاد بیماریهای کشنده شود کسر خواب خود یک استرس است و تکرار آن ممکن است از همین طریق خطرناک شود.

در سال ۱۹۶۰ در نیواورلئان آمریکا بیماری مخصوصی شیوع پیدا کرد که آن را بیماری آیسلند نامیدند این بیماری شباهت زیادی به بیماری فلج اطفال دارد همراه با دردهای عضلانی، سردرد، لکنت زبان، ضعف، خستگی و غالباً ماهها و سالها دوام پیدا می‌کند.

دکتر «فیلیپ تیلر» بررسی دقیقی درباره‌ی این بیماری انجام داد و دریافت تا زمانی که بیماران، خواب کافی داشتند نشانه‌ها، حداقل بود ولی وقتی کمبود خواب پیدا می‌شد ناتوانی بیمار شدید می‌گردید.

این کشف «دکتر تیلر» را به فکر انداخت که آیا راستی سبب اصلی دردهای مهم اشخاص مسن کمبود خواب نیست؟ شاید کتابهای درسی پزشکی اشتباه می‌کردند که



پیرها به خواب کمتری احتیاج دارند در اوایل سال ۱۹۶۳ او بررسی در عادات خواب بیماران متجاوز از ۶۰ سال را شروع کرد از ابتدا کاملاً واضح بود که شکایت از خستگی، فشار و تشویش در میان آنهایی که کمتر از هشت ساعت در شب می خوابیدند زیاد بود.

دکتر تیلر برای این اشخاص ده ساعت خواب شبانه و یک ساعت چرت روزانه تجویز کرد اگر آنها نمی توانستند بخوابند حداقل می بایستی در حالی که تلویزیون و رادیو بسته است چشمهای خود را ببندند تحت این برنامه کسانی که وضع خواب نامرتبی داشتند به تدریج به شکل طبیعی خوابشان منظم شد حقیقت تکان دهنده ای که نتیجه شد این بود که چرت بعد از ظهر وضع خواب آنان را نیز اصلاح کرد اما مهمتر اینکه در مورد اغلب بیماران شکایتهائی که باعث مراجعه آنها به پزشک شده بود به کلی از میان رفت.

خواب درمانی در زمینه های دیگر نیز مورد استعمال پیدا کرده است دکتر «ادوار هار ریچه» خواب طولانی را اجرا می کند بدین ترتیب که بیماران را مدت ۱۰ تا ۱۴ روز می خواباند ولی هر صبح و عصر برای مدت کوتاهی آنها را بیدار می کند این روش در مورد بیمارانی که با دقت فراوان انتخاب شده اند و در تمام درمانهای دیگر شکست خورده اند بکار می رود در مورد بیماریهای مختلفی نظیر آسم تورم زخم روده تا بیماریهای پوستی نتایج نیکویی به بار آورده است.

در بیمارستان «موریال مونتریال» خواب درمانی طولانی در مورد بیماران روانی که در مقابل اشکال مختلف درمانی مقاومت کرده بودند بکار رفت از ۶۶ بیماری که بدین طریق درمان شدند ۳۸ نفر بهبودی مشخص یا خفیف نشان دادند.

«ویلیام کیتی» در کتابی که به عنوان مبارزه دانش پزشکی نگاشته است مشاهدات خود را بدین گونه شرح می دهد:

فشارهای روانی با ادامه ی کارهای روز زیاد شده در آخرین ساعات بعد از ظهر به نهایت شدت می رسد اگر این فشارها روز بروز ادامه پیدا کنند نتیجه، اسف آور است اما اگر

مردم این سیر صعودی را با یک چرت کوتاه در بعد از ظهر مانع شوند منحنی، سقوط کرده و به حد متوسط می‌رسد و شخص با حالت نشاط‌آور بقیه‌ی روز را مشغول بکار می‌شود.

«دکتر تیلر» از تحقیقاتش نتیجه می‌گیرد که هر چه فشار کار زیادتر شود احتیاج به خواب نیز زیادتر می‌شود هر چه شخص پر کارتر باشد بیشتر به خواب نیاز دارد. بدبختانه اغلب، درست عکس این موضوع اتفاق می‌افتد.

قوانین و آثاری که در بالا ذکر شد در مورد همه‌ی ما صادق است بخصوص در مورد مادران جوانی که می‌خواهند فرزندان‌شان را به شایستگی تربیت کنند خانه‌ی خود را اداره کنند و زندگی اجتماعی فعالی داشته باشند هر روز پزشکان بیشتر به این مادران جوان توصیه می‌کنند که همراه با فرزندان‌شان لحظاتی از روز، چرت بزنند خواب نیمروز عادت بسیار خوبی است زیرا بسیاری از مردم نمی‌توانند با یک نوبت خواب شبانه انرژی لازم برای ادامه یک روز را بدست بیاورند.

صاحب نظران علم پزشکی توصیه می‌کنند که عادت صحیح خوابیدن را باید آموخت هر شب باید سر ساعت معین به خواب رفت.

نباید شبها غذای سنگین خورد نباید به تلویزیون نگاه کرد، رادیو گوش کرد یا کتابهای مهیج خواند به یاد داشته باشید که صبحها در چه وضعی بیدار می‌شوید و شبها موقع خوابیدن نیز همان وضع را به خود بگیرید هنگام خواب عضلات خود را شل کنید و زیاد فکر نکنید.

و خلاصه به عنوان یک قاعده‌ی کلی باید گفت که خواب باید آن قدر کافی باشد که ما خودبخود از خواب بیدار شویم شاداب باشیم و آماده‌ی گذراندن یک روز و انجام وظایف خود باشیم باید خواب آن قدر کافی باشد که ما کار زیادی را بدون احساس خستگی بتوانیم ضمن روز انجام دهیم.



«دکتر کلیتمان» یکی از دانشمندان بزرگ، که ۳۵ سال زندگی خود را صرف تحقیق درباره‌ی خواب کرده است می‌گوید:

«در موقع خواب فعالیت‌های مغزی ادامه دارد فقط یک یا دو نقطه در مغز وجود دارد که از فعالیت متوقف می‌شود و هنوز هیچ دانشمندی موفق نشده که پرده از روی این راز بردارد ولی این اندازه است که جمیع دانشمندان بزرگ جهان منشاء خواب را کسر نسوج مختلف بخصوص بافتهای مغزی و مسمومیت آنها از مواد مختلف می‌دانند بدین معنی که در اثر کار روزانه سلولهای کلّیه‌ی نقاط بدن خاصه بافتهای عصبی و مغزی خسته می‌شوند و احتیاج به استراحت پیدا می‌کنند و انسان در نتیجه آن به خواب می‌رود».

در کنگره‌ی بین‌المللی پزشکی که اخیراً در پاریس تشکیل شد خستگی موضوع اصلی این کنگره بود و تمام دانشمندان پزشکی جهان به اتفاق آراء گفتند: در عصر ما تنها چیزی که می‌تواند بشر حریص را کنترل کند و او را از این همه ناراحتیها و خستگیهای روزانه و بلکه بیماریهای جسمی و روانی نجات دهد همان چند ساعت خواب است که خودبخود بر انسان مستولی می‌شود.

بنابراین قرآن کتاب آسمانی مسلمانان با جمله‌ی فوق به همان مطلبی که امروز کلّیه‌ی دانشمندان و بلکه هر انسان بیداری توجّه داشته اشاره کرده است. و مردم مسلمان توجّه به این مطلب را برای پیامبر (درس نخوانده و در محیط جزیره‌العرب پرورش پیدا کرده) یکی از معجزات او می‌شمارند و واقعا هم فوق‌العاده است.

زیرا عادتاً محال است که یک فرد استاد ندیده آن هم در محیط مردم وحشی جزیره‌العرب در چهارده قرن قبل زندگی کرده بتواند مطلبی بگوید که با آخرین نظرات علمی و کشفیات امروز سازش داشته باشد.



جالب توجه آنکه قرآن از اصل خواب تنها در سه آیه یاد کرده که در دو آیه‌ی آن با کلمه‌ی «سبات» یعنی: قطع‌کننده و پایان‌دهنده‌ی ناراحتیهای ذکر شده و در این دو آیه خواب را به عنوان یکی از نعمتهای پر ارزش معرفی کرده چنانکه در بالا از نظر علمی و روانی ثابت شد که این نحوه خواب کاملاً برای بدن لازم است.^۱

در یک آیه آنرا از نشانه‌های عظمت و قدرت پروردگار می‌داند و می‌فرماید:

((وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَاللَّيْلِ وَاللَّيْلِ))^۲

یعنی: و از نشانه‌های قدرت پروردگار خواب شما در شب و روز است.

چنانکه دانشمندان متفقاً می‌گویند که یکی از مطالب پریچ و خم علمی درک منشاء خواب است.

و علاوه خواب دلیل بر وجود خدائست که نظم عجیب جهان هستی را آفریده و به مصالح بشر بهتر از خود او متوجه است و می‌داند که بدن انسان در شبانه روز چند ساعت احتیاج به استراحت دارد و لذا خواب را بر او مسلط کرده است.

«ولتر» می‌گوید:

یکی از دلایل وجود خدا اینست که انسان جاهل را در شبانه روز چند ساعت بوسیله خواب وادار به استراحت کرده و الا بشر برای بدست آوردن مال دنیا در اولین فرصت خود را هلاک می‌کرد.

بنابراین پاسخ هر دو سؤال اول داده شد و دانستیم که خواب نعمت است نه شر و مزاحمی که لازم باشد خداوند آنرا از سر راه بشر بردارد.

۱- آیه‌ی اوّل در سوره‌ی نبأ آیه‌ی ۹ می‌فرماید: ((وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُباتًا)) آیه‌ی دوّم در

سوره‌ی فرقان آیه‌ی ۴۷ می‌فرماید: ((وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُباتًا)).

۲- سوره روم، آیه ۲۳.



همه رفقا گفتند: از توضیحات علمی دانشمند و بخصوص تطبیق آنها را با آیات قرآن فوق العاده تشکر نمودند.

دوست عزیز ما هم گفت:

حالا که شما درباره لزوم خواب برای بدن سخن گفتید لطفاً درباره رؤیا و خواب دیدن نیز توضیحاتی بفرمائید که فوق العاده مورد احتیاج است.

دانشمند: در مسأله رؤیا و خواب دیدن بقدری سخن زیاد است که اگر بخواهیم تنها نظرات دانشمندان بزرگ دنیا را در این باره که جمع کنیم خود کتاب مفصلی خواهد شد.

تنها نظریاتی که با آخرین تجربیات علمی مردود شده بیش از چهارصد نظریه است.

ما در اینجا نمی‌خواهیم وقت شما را به رد و قبول گفته‌های دانشمندان قدیم و جدید بگذرانیم ولی ناگزیریم برای توضیح حقیقت خواب چند جمله از آخرین نظرات علمی دانشمندان جهان را نقل کنیم و سپس نظرات اسلام و ادیان را در این مورد یاد آور شویم.

چرا خواب می‌بینیم

کتاب دانش که از نظر دانشمندان غرب مجموعه گرانبهائست از معارف بشری صفحه ۲۰۴ تحت عنوان فوق می‌نویسد:

«موقعی که بخواب می‌رویم بدن ما سست می‌شود و استراحت می‌کند ولی ذهن ما هیچوقت کاملاً از کار نمی‌افتد آن قسمت از ذهن که ما را بوقایعی که در اطرافمان رخ می‌دهد متوجه می‌سازد بخواب می‌رود ولی یک قسمت دیگر آن بفعالیت خود ادامه می‌دهد بدین معنی که این قسمت از ذهن تصاویر خیالی را که خواب نامیده می‌شود در نظر ما مجسم می‌سازد موقعیکه بیدار می‌شویم ممکنست خوابهائی را که دیده‌ایم و



بعضی از آنها مانند وقایع حقیقی زمان بیداری در نظرمان جلوه کرده‌اند بنحاطر داشته باشیم.

بعضی از خوابها پس از بیداری بنظرمان خیلی کوتاه می‌آیند و بعکس برخی دیگر طولانی و با دوام جلوه می‌کنند حتی اتفاق افتاده است که یک خواب مانند داستانی که در چندین شماره مسلسل مجله‌ای منتشر می‌شود چندین شب متوالی ادامه پیدا کرده است در بعضی از خوابها ما خود را قهرمان اصلی وقایعی که مشاهده می‌کنیم می‌یابیم و در برخی موارد دیگر فقط تماشاچی وقایعی که رخ می‌دهد می‌باشیم بعضی از خوابها ممکنست دارای صحنه‌های مضحک باشد بطوریکه بعضی اوقات با حال خنده از خواب بیدار می‌شویم برخی از خوابها بعکس غم‌انگیز یا وحشتناکند.

هنوز بسیاری از اسرار خواب بر ما مجهول است بعضی از اشخاص معتقدند که اصولاً خوابهای انسان هیچ مفهومی ندارد.

خیلی از دانشمندان روانشناس معاصر عقیده دارند که اگر ما می‌توانستیم خوابهای خود را درک کنیم به وسیله‌ی آن بر روحیات خود پی می‌بریم مشخصات خوابهای انسان در طی طول عمر تغییر می‌کند. خوابهای اشخاص بالغ معمولاً خیلی پیچیده‌تر و غامض‌تر از خوابهای کودکان است کودکان غالباً در خواب خود را مشغول انجام کارهایی می‌بینند که مایلند در بیداری بتوانند آنها را انجام دهند و نیز آنها مانند افراد بالغ راجع بوقایعی که اتفاق افتاده است خواب می‌بینند ولی وقایعی که در خواب مشاهده می‌شود هیچ‌وقت کاملاً با وقایعی که حقیقتاً اتفاق افتاده تطبیق نمی‌کنند بلکه برعکس از آن جالب‌ترند خوابهای انسان غالباً تحت تأثیر وضع جسمی او قرار می‌گیرد. گرما یا سرمای شدید، ناراحتی ناشی از سوء هاضمه، طرز نامناسب قرار گرفتن بدن در بستر و امثال آن ممکنست در خوابهاییکه شخص می‌بیند مؤثر باشد صداهای بلند و غیرعادی نیز ممکنست باعث تغییر صحنه‌هاییکه در خواب می‌بینیم گردد غالباً صداها و احساس گرما و سرما بدون آنکه ما را بیدار کنند بذهن خفته ما راه می‌یابند در این صورت ممکنست صحنه‌های خواب ناگهان عوض شده و بر اساس عوامل تغییر شکل بدهند مثلاً چنانچه در موقعی که خوابیده‌ایم در اثر وزیدن باد ناگهان در



اطاق بشدت بسته شود و صدای آن به گوش ما برسد این صدا ممکنست صحنه‌ای را در خواب بوجود آورد که طی آن دزدی تیری رها می‌کند به عبارت دیگر صدای بسته شدن در به صورت صدای تیر در خواب منعکس می‌گردد همچنین پائین آمدن ناگهانی حرارت هوا ممکنست باعث شود که ما خود را در خواب مشغول راه رفتن روی توده‌ای از یخ ببینیم بعضی از خوابها باندازه‌ای روشن و زنده هستند که سالها به خاطر انسان می‌مانند بسیاری از خوابها اصولا پس از بیداری به خاطر نمی‌مانند و ما اصولا پی نمی‌بریم که چنین خوابهایی را دیده‌ایم».

سرویس مخصوص خبرگزاری فرانسه در آخرین اخبار علمی خود می‌نویسد:
«از چندی پیش روانپزشکان دریافته‌اند که انسان و حتی حیوان در صورتی که تعادل روانی داشته باشند در خواب (رؤیا) خواهند دید.

این مطلب در نتیجه آزمایش روی حیوانات و انسانهای داوطلب معلوم شده است. اگر در حین خواب حیوانها را متوالیاً بیدار سازیم و این تجربه را ۵الی ۸ روز ادامه دهیم بعلت انقطاعی که در رؤیاهای پیدا می‌شود اختلالات مرگ‌آوری روی می‌دهد در انسان نیز انجام این تجربه سبب بروز ضایعات عصبی می‌گردد اما رؤیاهای شیرین هستند یا کابوس مانند و روانپزشکان اکنون علیه کابوسها دست به کار مبارزه شده‌اند».

بالاخره خواب چیست؟

(خواب) یا بزبان علمی تر «رؤیا» موضوعی است که حالات روحی ما را نشان می‌دهد او دریچه اطمینان مهمی است که ما را از خطر نجات می‌دهد. بدین معنی که خوابهای ترسناک، وحشتهای زندگی روزمره را از مغز ما بیرون می‌برند و بقول دکتر «پیرواشد»: هیجانهای جراحتهاساز انسان که در ضمیر ناخودآگاهش وجود دارند بوسیله رؤیاهای از میان برداشته می‌شود.

حتی یک پزشک با شنیدن شرح رؤیائیکه یک مریض در خواب دیده است می‌تواند بنحوه و علت بیماری او پی ببرد و راه درمانش را بیابد رؤیاهای هر شخص مظهر اضطرابها، آرزوها، عقده‌های ناخودآگاه او هستند اما پزشک در به کار بردن این



روش باید محتاط باشد و با شرح و بسط این رؤیاهای بیمار را در ناراحتیهای خود غوطه‌ورتر نسازد.

در این شکی نیست که تعبیر خواب به معنای عامیانه آن هیچ پایه و ارزشی ندارد معذالک به عقیده گروه معدودی از روانپزشکان بعضی از رؤیاهای ما به خوبی حالات روحیمان را نشان می‌دهند.

«فروید روانشناس» معروف هم در موضوع خواب دیدن نظریه‌ای دارد که اکثر دانشمندان با دلایل قاطعی مطالب او را رد کرده‌اند.

جمعی از مادّیین که در موضوع خواب دیدن مطلبی نوشته و نتوانسته‌اند از عقیده خود دست بردارند می‌گویند: خواب دیدن به واسطه‌ی وجود تحولات و حالات مخصوص دستگاه عصبی است هر قضیه‌ایکه در فکر ما در حال بیداری تولید می‌شود اثری از خود در مغز ما می‌گذارد که بواسطه علل معینی ممکن است در موقع خواب تهییج شده و در شعور ما آشکار گردد.

«دکتر ارانی» در کتاب «خوابیدن و خواب دیدن» درباره تفسیر رؤیا می‌نویسد:
«برخلاف آنچه که قرن‌ها پیش تصور شده است خواب از آینده خبر نمی‌دهد و هیچ سرّی برای ما کشف نمی‌کند و اصولاً تعبیر ندارد برعکس اگر کاملاً معتقد به عقیده فروید باشیم باید اعتراف کنیم که خواب مطالبی از گذشته را برای ما شرح می‌دهد یعنی آنچه را که روزی برای ما اتفاق افتاده است و اکنون در ماورای فهم و ادراک ما مبهم و پنهان است مجدد برای ما آشکار می‌سازد» و در پایان برای نتیجه گفتارش می‌نویسد که:

«پس خواب محصول قضایای گذشته است نه علامت قضایای آینده».

بالاخره مطالعات دقیق راجع به خواب واضح می‌کند که خواب نیز مانند تمام قضایای روحی یک قضیه کاملاً مادی است و قوه ماوراء الطبیعه در آن مؤثر نیست.

در صفحه ۳۲ در کتابچه دیگر بنام «بشر از نظر مادی» می‌نویسد:



بواسطه خواب می‌توان از حالات گذشته روحی اطلاع پیدا کرد ولی به آینده نمی‌توان پی‌برد. چنین اعتقاد و پیش‌گویی بوسیله خواب نیز ارتجاعی و ایده‌آلیستی است.

«کتتلاسیون» بعنوان جالبترین تحقیق که تاکنون درباره خواب دیدن انسان و حیوان به عمل آمده است تحت عنوان (خواب دیدن یک ضرورت حیاتی است) می‌نویسد:
«هر کس بیشتر خواب ببیند سالم‌تر است از حیوانات فقط لاکپشت و رطیل خواب نمی‌بینند.

انسان هم سالی یک هزار بار خواب می‌بیند همه ما (خواب) یا (رؤیا) می‌بینیم و هر کس برای آنچه در خواب دیده است تعبیر و تفسیرهای متفاوتی می‌کند و بهر حال همه شایقند که معنای خوابهای خود را بدانند.

در این سؤال و جواب نکات بسیار جالبی را درباره خواب برایتان روشن کرده‌ایم.
آیا همه خواب می‌بینند؟

بلی آنها که می‌گویند خواب نمی‌بینند در واقع آنرا فراموش می‌کنند اکنون ثابت شده که خواب دیدن یک ضرورت حیاتیست، هر کس باید خواب ببیند حتی اگر بیشتر آنها را بعد از بیدار شدن فراموش کند.

مدت خواب دیدن چقدر است؟

تقریباً ۲۰ درصد مدتی را که در خواب هستیم خواب می‌بینیم این نسبت بندرت از حدود ۱۸ تا ۲۵ درصد تجاوز می‌کند کسانی که اختلال رشد عقلانی دارند تقریباً نصف افراد عادی خواب می‌بینند.

نوزادان در دو ماه اول زندگی ۱ تا ۳ برابر بزرگسالان خواب می‌بینند.

هنگام خواب دیدن بر ما چه می‌گذرد؟

ما معمولاً ۴ بار در شب خواب می‌بینیم یک خواب طبیعی هشت ساعته بدین نحو تقسیم می‌شود: یک ساعت خواب، ده دقیقه رؤیا یک ساعت و نیم خواب، سی دقیقه رؤیا و ...

خوابها رنگی هستند یا سیاه و سفید؟

بیشتر مردم رؤیاهایشان را سیاه و سفید می‌دانند ولی به عقیده روانپزشکان خوابهای ما رنگی هستند.

حیوانات هم خواب می‌بینند؟

رطیل و لاک‌پشت خواب نمی‌بینند میمون شبیه انسان خواب می‌بیند هر چه حیوان تکامل یافته‌تر باشد رؤیا و احتیاج به آن بیشتر است.

آیا می‌توان مدت رؤیا را تغییر داد؟

با بیدار کردن شخص می‌توان مدت رؤیا را کاهش داد ولی اضافه کردن آن در حال حاضر ممکن نیست.

آیا راه رفتن در خواب ممکن است؟

به هیچ‌وجه، این اشخاص در حالت نیمه بیدار هستند در خواب عضلات شل می‌شود و شخص قادر نیست راه برود.

چرا همه رؤیاهایمان را بیاد نداریم؟

هر شخص سالیانه تقریباً هزار رؤیا می‌بیند و امکان ندارد که همه‌ی آنها در خاطر او بماند.



اینها نکاتی هستند که درباره‌ی رؤیا تا به حال از نظر دانشمندان مادی روشن شده است ولی بشر در حالی که در کار کشف فضاست هنوز بسیاری از آنچه را که در درون وجودش می‌گذرد نمی‌شناسد، بهر حال «رؤیا» آئینه روانی انسان است.

ادیان جهان و رؤیا

اما نظر ادیان بزرگ جهان درباره خواب بسیار قابل توجه است اسلام زنده‌ترین مطالب را در همه موضوعات بیان کرده معتقد است که رؤیاها دلیل قاطعی برای استقلال روح است، خدا را ثابت می‌کند و در این باره بیشتر به خوابهایی که از امور مخفیّه و به خصوص آینده پرده بر می‌دارند استدلال می‌کند و بلکه بعضی از دانشمندان بزرگ کتابهایی^۱ در اینگونه رؤیاها نوشته‌اند و آنها را دلیل کاملی برای استقلال روح و اطلاع آن از آینده می‌دانند، ما دلیلی بر رد منکرین این‌گونه رؤیاها بهتر از وجدان و اینکه بهر حال همه ما در دوران زندگی خوابهایی دیده‌ایم که دلالت بر امور مخفیّه و یا حتی حل مشکلات علمی و حوادثی که در آینده بوقوع می‌پیوسته داشته و دیده‌ایم نداریم.

آیا می‌توان گفت کسیکه خواب می‌بیند که در فلان روز فلان جریان واقع خواهد شد و در همان موقع معین هم واقع می‌شود مربوط به امور مادی و خاطرات بیداری است؟! چگونه چیزیکه هنوز وجود نیافته ماده با آن ارتباط پیدا کرده باشد؟!

آیا کسیکه خواب می‌بیند که در فلان مکان ظرفی چنین و چنان دفن است و فلان مقدار طلا و نقره در آن موجود است و بعد از بیدار شدن به سراغ آنجا می‌رود و زمین را می‌کند و ظرف را با همان خصوصیات می‌یابد ارتباطی با آن از نظر تخیلات داشته؟ مسلم خیر آیا اینها مربوط به حواس ظاهری او می‌شود و روح در آن مؤثر نبوده است؟!

۱- از باب نمونه کتابهای «اسرار مرگ» نوشته فلاماریون فرانسوی و مجلدات کتاب

«دارالسلام» نوری معرفی می‌شود.



پاسخ واضح است زیرا بدون تردید ارتباط انسان با چیزیکه هنوز وجود پیدا نکرده (که در مثال قبل متذکر شدیم) محال است و همچنین تردیدی نیست که اتصال انسان با امور مادی که از حواس پنجگانه دور است مانند ظرفی که با فاصله زیاد آنهم زیر خاک قرار گرفته قابل درک جسمی نیست.

بنابراین آنچه که سبب این ارتباط می شود همان روح و نیروی معنوی است که از ماوراء الطبیعه الهام می گیرد و امور مخفیه و یا علم غیب را آشکار می سازد.

خوابهای عجیب

در قرآن از خوابهایی که از وقایع آینده خبر داده مکرر یاد شده است.

اول: قصه خواب حضرت «یوسف» که او به پدرش گفت من در خواب دیدم یازده ستاره و خورشید و ماه مرا سجده کردند.

پس از چهل سال وقتی دید یازده برادر و پدر و مادرش در مقابل او حاضر شدند و برادران او را سجده کردند گفت ای پدر این تعبیر خوابم بود که در قبل برای شما گفتم.

دوم: خواب آن دو نفر زندانی که با یوسف هم سلول بودند یکی از آنها گفت من در خواب دیدم که برای شاه شراب تهیه می کنم.

دومی گفت منم در خواب دیدم که بر روی سرم نان حمل می کنم و پرندگان از آن می خورند (تا آنکه می فرماید) یوسف فرمود اما تو ساقی سلطان خواهی شد ولی آنکه خواب دیده پرندگان از نانهای روی سرش می خورند مصلوب خواهد شد و پرندگان از مغز سرش می خورند.

سوم: ملک مصر به یوسف گفت نظر بده در خوابیکه هفت گاو چاق را هفت گاو لاغر خوردند و هفت خوشه گندم سبز و هفت خوشه گندم خشک.

یوسف گفت: هفت سال زراعت کنید و آنچه را درو کردید در خوشه نگه دارید مگر آن مقداری که برای خوردنتان لازم است زیرا پس از آن، هفت سال سخت پیش می آید که باید آنچه را ذخیره کرده اید بخورید.



اینها و چند خواب دیگر که از آینده خبر داده در قرآن ذکر شده مانند خوابیکه «پیامبر اکرم» (صلی الله علیه وآله) دید که وارد مسجدالحرام می شود و همان گونه شد. و خواب دید که بوزینه ها بر منبرش بالا می روند و تعبیر کرد که بنی امیه جای او می نشینند و آنچنان هم شد و حضرت «ابراهیم» خواب دید که باید فرزندش را قربانی کند و صحیح بود و ده ها خواب و رؤیا که در اخبار و احادیث نقل شده که همه آنها دلالت دارد که ممکن است انسان بوسیله رؤیا و خواب از غیب مطلع شود و امور خفیه بر او منکشف گردد.

دوستان در اینجا گفتند این مطلبی نیست که منکر داشته باشد زیرا همه افراد یا خودشان دیده و یا از افراد مورد وثوق نمونه این خوابها را شنیده اند. سپس دوستان هر کدام به نقل خوابی پرداختند که جدا هر یک از آنها برای اثبات مدعای ما کافی بود چند خواب دیده ام که شواهد صدقی برای مدعای ما دارد و نظرات فروید و فلاسفه ای که منکر این معنی هستند، رد می کند.

رؤیای عجیب

چند ماهی از فوت آیه الله «حاج شیخ هاشم قزوینی» (که یکی از علماء بزرگ مشهد مقدس بودند) بیشتر نگذشته بود.

در خواب دیدم ایشان به منزل ما آمده و من متوجه ام که او از دنیا رفته است و می دانستم که با روح خود در حضور من نشسته است به طوریکه دست به بدنش زدم تا ببینم لطافت روح او چگونه است اول از معظم له از شرح حال یکی از علماء که زنده بود و من می خواستم با او تماس داشته باشم سؤال کردم.

فرمود: «ولایت و محبتش به خاندان عصمت زیاد نیست» با آنکه به عقیده من از تمام افرادی که من می شناختم آن عالم جلیل بیشتر به «اهل بیت» (علیهم السلام) علاقه و محبت داشت ولی او می گفت باز هم بیشتر از این، مورد توقع است.



سپس به ایشان گفتم شما دو عالم را دیده‌اید حدود هفتاد سال در دنیا بوده و به نتایج اعمال در عالم برزخ رسیده‌اید بفرمائید در دنیا چه عملی بهتر است که ما انجام بدهیم تا برای آخرت‌مان مفید باشد.

فرمود: «بلی من اطلاع دارم» سپس دست مرا گرفت و از جا حرکت کرد و من هم با ایشان برخواستم در میان صحن منزل روضه خوانی بود اشاره کرد به مجلس و فرمود: این ... این ... با یکدیگر در اطاق قدم می‌زدیم کنار قفسه کتابها رفتیم دیدم با آنکه قرآن پدرم همیشه با خودش بود ولی حالا روی کتابهای من است ایشان قرآن را برداشتند و قبل از آنکه آنرا باز کنند فرمودند من می‌گویم که این قرآن مترجم است با آنکه هنوز بازش نکرده‌ام تا تو بدانی که من از علم غیب مطلعم سپس قرآن را باز کردند و آیه‌ای را بمن نشان داد و فرمود این ... آن آیه را من مطالعه کردم و قرآن را از ایشان گرفتم تا آیه را حفظش کنم دیدم در سرصفحه طرف راست این جملات از قرآن نوشته است:

((أَذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ

فَأَرْهَبُونَ))^۱

این آیه خطاب به بنی اسرائیل است ولی من در عالم رؤیا می‌دیدم که با جمله «عبدی» که مجزا نوشته بود مطلب را متوجه من نموده و خطاب بمن بود که بیاد بیاورید نعمتی را که انعام کردم بر شما و وفای بعهدم کنید تا من وفا کنم بعهد شما و از من بترسید.

من در اینجا انگشتم را لای قرآن گذاشتم و به معظم‌له نگاه می‌کردم ایشان فرمودند تو کاملاً تصدیق نکردی که من از غیب اطلاع دارم زیرا در دل با خودت می‌گوئی اینکه ایشان ندیده گفت این قرآن دارای ترجمه است از زیادی قطرش تشخیص داده بود ولی الان برای تو مطلب دیگری می‌گویم که نتوانی اطلاع مرا از غیب منکر شوی

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۴۰.



سپس دست برد و کتابی را از قفسه کتابخانه برداشت و آنرا باز نکرده گفت این کتاب چیست و در چه تاریخی چاپ شده و در چه موضوعی نوشته شده است من در عالم رؤیا کتابرا گرفتم دیدم مطالبی را که از آن کتاب شرح داده کاملاً با کتاب تطبیق می‌کند.

سپس از دریچه‌ایکه به اطاق مجاور باز بود به دو نفر زن که از نزدیکان من بودند و یک نفر آنها در سن هفتاد سالگی و دیگری در سن چهل سالگی بود نگاه می‌کرد و به من فرمود اینها هم عمرشان تمام شده، رفتنی هستند، سپس خود او وارد اطاقیکه آن زنها نشسته بودند شد و من از خواب بیدار شدم.

شواهد صدق

۱- در همان ساعت قرآن کشف الایاتی داشتم برداشتم تا آیه را از قرآن پیدا کنم آن آیه در وسط صفحه طرف چپ قرآن من واقع شده بود با خود گفتم بینم این آیه در قرآن پدرم که مترجم و در خواب از روی آن قرآن آیه را برایم تلاوت فرموده‌اند در کجای قرآن واقع شده لذا به طرف منزل پدرم رفتم و از او قرآن را خواستم ایشان مدتی عقب قرآنشان گشتند و فرمودند دیشب که از جلسه قرآن برگشتم همراهم بود (ضمناً پدرم در آن موقع هر شب جلسه قرآن داشتند و مقید بودند که قرآن را همراه داشته باشند) سپس با کمال تعجب وقتی من به منزل برگشتم دیدم قرآن ایشان در کتابخانه من روی کتابها همان جائیکه در خواب دیده بودم می‌باشد.

وقتی قرآن را باز کردم و آیه را پیدا کردم دیدم آیه در همان سر صفحه طرف راست واقع شده است.

این خود دو شاهد صدق بود که در این قسمت از «رؤیا» دیده شد.

۲- کتابیرا که برداشتند و خصوصیات از آن گفتند در بیداری هم همه آن خصوصیات در کتاب وجود داشت حتی تاریخ چاپ آن با آنچه در خواب فرموده بودند تطبیق می‌کرد و حال آنکه من به هیچ وجه سابقه‌ای از آن خصوصیات نداشتم.



۳- راجع به آن دو زن، من در آن وقت تعبیر کردم که ان شاء الله عمرشان زیاد می شود ولی با کمال تاسف پس از چهل روز اول زن جوان چهل ساله با آنکه کاملاً سلامت بود سگته کرد و فوت شد و پس از چند روز دیگر آن پیره زن هفتاد ساله از دنیا رفت.

ترجمه و شرح آیه

صبح آن روز خدمت استاد بزرگ آقای «شیخ مجتبی قزوینی» رضوان الله علیه رفتم خوابم را برای ایشان نقل کردم فرمود: رؤیای صادقه‌ای است. گفتم لطفاً آیه را برایم شرح دهید.

فرمود: طبق آیات متواتره و متعدد «نعمت خدا» برای ما مردم مسلمان که باید همیشه متذکر آن باشیم ولایت «اهل بیت عصمت و طهارت» (علیهم السلام) است. و عهد خدا هم همین بوده که در عوالم ارواح و ذر با بشر مقرر فرموده است. و کسیکه دارای ولایت و اطاعت از خاندان «عصمت» (علیهم السلام) باشد به بزرگترین سعادت‌ها نائل گردیده است.

سخنان استاد شرح زیادی دارد که فعلاً مقتضی نیست که مورد بحث واقع شود. منظور بیان خوابهای صادقه‌ای بود که گمان نمی‌کنم منکر داشته باشد.

بنابراین آیا ممکن است این ارتباط و اطلاع از امور خفیه مخصوصاً اطلاع از آینده سرچشمه‌اش تخیلات و خاطرات بیداری باشد؟! مسلم خیر؟

پس راهی برای ما جز اعتقاد بوجود روح و اتصال او به مبدئیکه دانا به غیب است باقی نمی‌ماند.

و این خوابها که وجدان هر کسی است در حقیقت خط قرمزی خواهد بود که روی تمام فلسفه‌های مادی و پیسگولوژی غیرالهی کشیده شده است.

آیه‌ای درباره حقیقت خواب

یکی از دوستان از دانشمند مجلس سؤال کرد که معنی آیه شریفه (۴۲) در سوره (۳۹) را شرح دهید.



دانشمند قرآن را از بغل در آورده و آن آیه را پیدا کرد و ابتدا آنرا تلاوت نمود.

((اللَّهُ يَتَوَقَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ۚ))^۱

یعنی: خدا، جان کسانی را که وقت مردنشان رسیده و نیز کسانی را که وقت مردنشان نرسیده در وقت خواب می‌گیرد آنرا که مرگ برای او مقدر شده نگه‌می‌دارد و آنرا که وقت مرگش نرسیده و تنها خواب رفته تا مدت معلومی برمی‌گرداند در این عمل نشانه‌ای از قدرت پروردگار است برای کسانی که عقل خود را به کار بیاندازند.

نکات علمی آیه

یک - سنخیت میان مرگ و خواب:

ما در جلد اول همین «پاسخ ما» به مشکلات جوانان با دلایل علمی استقلال روح را ثابت کردیم و گفتیم که روح انسان همان جسم سیال و لطیفی است که استعداد قبول کردن و محفوظ نگاه داشتن آنچه را که بشر بوسیله حواس خود درک می‌کند دارد و تمام سلولهای بدن غیر از ابزار و اسباب کاری برای او بیش نیستند. مسلم این موجود در موقع مرگ و همچنین در موقع خواب از بدن خارج می‌شود و شخص خواب از نظر ادراکات با کسی که مرده است هیچ فرقی ندارد. چنانکه دانشمندان علم احضار ارواح و خواب مصنوعی از روح هر دو به طور مساوی استفاده می‌کنند.

۱- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۴۲.

امروز دانشمندان شرق و غرب پس از آزمایشهای دقیق و تجربی که از آخرین لحظات زندگی نموده‌اند چنین می‌گویند:

«مرگ جز خلاص شدن از زحمات و ناراحتی‌های دنیا چیز دیگری نیست و همان طوریکه شخص خسته وقتی جای راحتی بدست می‌آورد خوشحال شده و چند لحظه‌ای چشمی گرم می‌کند و می‌خواهد برای شخص مریض هم بستر مرگ حکم همان محل استراحت را دارد که او را از ناراحتی دنیا نجات می‌دهد».

لذا «سر ویلیام اسلر» طبیب مشهور انگلیسی عکس‌العمل‌های حاصله در پانصد نفر اشخاص محتضر را دقیقاً مورد دقت قرار داده فقط یازده نفر آنها قدری ترس و دو نفر آنها علائم وحشت زیاد نشان دادند.

«جون ریل» پزشک بیمارستان گیز در لندن می‌گوید «مرگ آنقدر که خیال می‌کنیم موحش نیست اغلب اوقات خویشان و دوستان که شاهد آخرین لحظات عمر یک عزیزی هستند بیشتر از خود او در رنجند».

رنج آنها نشانه یک شفقت از روی ساده لوحی است آنها آن ناراحتی را که شخص بتصور خودشان در حال نزع احساس می‌کند در حال خداحافظی نهائی آن کسانیکه از دست ما می‌رود شاید احساس یک تاسف گذرنده بنمایند ولی ابداً وحشتی احساس نمی‌کنند».

خلاصه تمام دانشمندان دقیق و ذیصلاحیت در این مسأله معتقدند که وحشت مرگ صرفاً خیالی است البته تشنجات تغییر صورت محتضر در حال نزع بعضی اوقات منظره ناگواری دارند و ممکنست بعضی آن را علائم و نشانه درد و رنج تصور کنند ولی این تغییرات جز تشنجات عضلاتی چیزی نیست.

آخرین ضربان قلبی که می‌خواهد بایستد لحظه به لحظه خون جذب می‌کند آتش حیاتش کم‌کم خاموش می‌شود و بهر اندازه که قدرت حواس رو بنقصان می‌گذارد رنج بیماری کم می‌شود.



بنابراین همانطور که خواب پس از زحمت و مشقت روزانه آرامش بخش است همچنین مرگ بعد از رنجها و زحمتهای زندگی موجب آرامش و راحتی انسان است چنانچه «پیغمبر اکرم» (صلی الله علیه وآله) فرموده است:

«کما تنامون تموتون و کما تستیقظون تبعثون»

یعنی: همانطور که می‌خوابید خواهید مرد و همانطور که بیدار می‌شوید در روز رستاخیز زنده خواهید شد.

ضمناً معلوم باشد که از نظر دانشمندان علوم روانی افراد گناهکار و کسانیکه دلبستگی به این دنیا دارند و یا نتوانسته‌اند تزکیه اخلاق بنمایند در موقع مرگ دچار اضطراب و وحشت فوق‌العاده‌ای می‌شوند، که در جلد دوم «پاسخ ما» آنرا نقل نموده‌ایم.

دو - اینکه روح دارای مکان و حرکت است

دانشمندان علوم روانی در آخرین تحقیقات علمی خود درباره حقیقت روح می‌گویند: «روح جسم سیالی است که دارای جمیع اعراض است بخلاف تصور دانشمندان و فلاسفه قدیمی که به مجرد روح بوده‌اند و می‌گفتند روح به هیچ یک از اعراض متصف نمی‌شود».

سه - خواب و مرگ طبیعی بدست خدا است

و کسی نمی‌تواند آنها را بکلی از بین ببرد لذا دانشمندان جهان با کوشش و فعالیت‌های فوق‌العاده‌ای که در باره از بین بردن خواب و مرگ نموده‌اند هنوز موفق به برداشتن کوچکترین قدم مؤثری در اینراه نشده‌اند.

چهار - فرق نگذاشتن بین خروج روح از بدن و مردن انسان زیرا تردیدی نیست که انسان دارای دو روح است.

یکی روح نباتی که انسان با اشجار و گیاهان در این روح شرکت دارد.

دوم روح حیوانی که عقل و علم و سایر صفات انسانی بر او بار است روح حیوانی در موقع مرگ و خواب از بدن خارج می‌شود ولی روح نباتی فقط در وقت مرگ از بدن فاصله می‌گیرد و موقع خواب بحال خود باقی است.



حضرت «باقر العلوم» (علیه السلام) پیشوای پنجم شیعیان جهان که کلیه دانشمندان بزرگ روز در مقابل علوم او کوچکی می‌کنند با توجه باین آیه حقیقت خواب را از نظر روانی چنین توضیح می‌دهد:

«انسان وقتی که به خواب می‌رود نفس او (یا روح حیوانی که حامل عقل و علم است) از بدن جدا می‌شود و به گردش و سیر در فضا می‌پردازد و روح نباتی او در بدنش باقی می‌ماند و البته در این موقع ارتباطی بین نفس و روح نباتی باقی است چنانکه خورشید با زمین بوسیله شعاعش ارتباط دارد اگر خدای تعالی اجل انسان را مقدر فرموده باشد روح نباتی به روح انسانی ملحق می‌شود و انسان می‌میرد و اگر وقت مرگش نرسیده باشد روح انسانی به روح نباتی در بدن ملحق می‌گردد».

سپس در همین حدیث درباره خوابهای مختلف می‌گوید و هر چه انسان در ملکوت آسمان با افاضه غیبی مشاهده می‌کند تغییر ندارد.

دوست عزیز ما سؤال کرد:

که اگر روح انسان در موقع خواب مانند موقع مرگ از بدن خارج می‌شود پس چرا ما خوابها را صحیح نمی‌بینیم یا مانند بیداری در وقت خواب از جهان خارج اطلاعی نداریم.

پاسخ:

دانشمندان جهان در آخرین تحقیقات علمی خود در این مورد نظراتی داده‌اند ولی احتمال دارد که چون انسان عادت کرده و یا شرایط جهان مادی اقتضا می‌کند که همیشه مدرکات خود را با حواس ظاهری انجام دهد لذا وقتی اسباب و وسائل و ابزار کار معمول را از دست او می‌گیرند نمی‌تواند صور اشیا خارجی را آن چنان که هست درک کند مانند شخصیکه با چشم و گوش بسته از منزل خارج شود و نمی‌تواند آن طوریکه لازم است اشیا را درک کند.



و یا بگوئیم آنچنان که وقتی انسان کاملاً متوجه محل مخصوصی است و یا با علاقه شدیدی به کاری اشتغال دارد آنچه اطراف او واقع می‌شود درک نمی‌کند همین‌طور چون روح در موقع خواب توجه فوق‌العاده‌ای به بدن دارد و با علاقه زیادی مایل است او را حفظ کند لذا گاهی ممکن است از جهان خارج بی‌اطلاع باشد.

و ممکن است گفته شود که چون روح انسان بسیار لطیف است و در خواب ممکن است هر دقیقه‌ای به قدر سالها که در بدن باشد بتواند سیر کند و قطعاً آن همه محفوظاتی را که در آن عالم می‌بیند نمی‌تواند با ابزار سلولهای مختصر مغزی به حال بیداری تحویل دهد لذا همه آنها را بایگانی کرده و جسته‌گرفته بعضی از آن مطالب را به یاد می‌آورد چنانکه اگر یک فرد محصل از اول صبح شروع کند بخواندن و تمام کتابهای درسی خود را با سرعت فوق‌العاده‌ای از نظر بگذراند ممکن نیست که همه آنها در حافظه‌اش باقی بماند.

و یا وقتی سوار ماشین سریع‌السیری می‌شویم با اینکه چشمان را کاملاً به کنار جاده دوخته‌ایم در عین حال نمی‌توانیم خصوصیات اطراف جاده را به خصوص مانند تعداد سنگهای کوچک و گیاهان دو طرف جاده را به خاطر بسپاریم (و یا اگر طبق تحقیقات اخیر که همه آنچه را که دیده‌ایم محفوظمان باشد نمی‌توانیم بیاد بیاوریم).

روح هم وقتی از بدن خارج می‌شود شاید گاهی ده‌ها هزار برابر سرعت سیر یک ماشین را داشته باشد کجا می‌تواند هر چه دیده است تحویل دهد.

پس بنابراین باید گفت همان‌طوریکه وقتی در هواپیمای جت نشسته‌ایم و با سرعت فوق‌العاده‌ای بمقصدی می‌رویم پس از پایان مسافرت اگر بخواهیم آنچه را که از ابتدا حرکت تا مقصد بیادمان مانده است با هم ترکیب کنیم شاید گاهی مطالب مضحکی تحویل بدهیم که دوستان را از خنده روده بر کنیم و گاهی هم ممکن است آنها را از اخباری مطلع سازیم که بدون این وسیله نمی‌توانستیم آنها را آگاه کنیم.

روح هم همین‌طور است و بلکه چون سرعت سیرش هزارها برابر بیشتر است از رؤیاهای خود گاهی جز مطالب پیچیده و گاهی مضحک چیز دیگری بیادش نمی‌ماند



و گاهی هم ممکن است ترکیب محفوظاتی که در خواب دیده است به نحوی انجام شود که اخبار فوق العاده قابل توجهی کسب کرده باشد.

و از همین جهت است که هر قدر انسان با مادیات در بیداری بیشتر تماس داشته باشد و یا علاقه روحی نسبت به چیزی از خود نشان بدهد در خواب نیز از همان قسمت رؤیا را فراموش نمی کند عیناً مانند شخصیکه در وطن خود دارای حرفه ایست و یا علاقه ای به چیزی دارد در موقع سیر و سفر چیزیکه از آن مسافرت بیادش می ماند همان مطالبی است که به آن علاقه داشته است.

و ممکن است بگوئیم تنها وقتی انسان خواب می بیند روح او مشغول سیر است ولی در موقعی که خواب نمی بیند روح او هم آرام کنار بدن استراحت کرده و تنها توجهش را به بدن داده که مبادا خطری متوجه او شود.

و لذا در این موقع ممکن است با تلقین به طوریکه شخص خواب بیدار نشود مطالبی را به او آموخت.

چنانچه در ۲۱ فروردین ماه ۱۳۴۴ قمری آکادمی علوم شوروی اعلام کرده بود:

«محصّلین در خواب بهتر درس یاد می گیرند!»

و سپس تحت این عنوان نوشته بود: آرزوی محصلین برای اینکه بتوانند درسهای خود را در هنگام خواب فراگیرند در شوروی صورت تحقق یافته است یک دانشجوی دانشگاه «کیف» برنامه درس انگلیسی یک سال را ظرف ۲۸ شب فراگرفت طرز کار بدینقرار است که وقتی شاگرد به خواب رفت مطالب درس را با صدای مخصوص در کنار گوش او نجوا می کند شاگرد می تواند باین ترتیب هر شب سی کلمه فراگیرد ولی امیدواری این است که ظرفیت فراگرفتن در خواب تا ۵۰ الی ۶۰ کلمه در شب افزایش یابد حتی یکی از اعضای آکادمی علوم شوروی عقیده دارد که طی خواب شبانه می توان چهارصد کلمه را فراگرفت هر شاگردی به طور متوسط ۸۹/۵ درصد مطالبی را که در حین خواب با او می آموزند فرامی گیرد قرار است بزودی نتیجه این تجربیات در دسترس همگان قرار گیرد.



با توضیح مطلب فوق واضح می‌شود که یک عده از فلاسفه و دانشمندانیکه خواب را تنها توهمات و خیالات می‌دانند و می‌گویند که انسان در بیداری به آنچه علاقمند است در خواب همان را و همش برای او مجسم می‌کند تا کجا اشتباه کرده‌اند.

بنابراین ما تا اینجا پاسخ سؤال سوم را صریحا بیان کرده‌ایم و ضمنا پاسخ سؤال چهارم که آیا رؤیا دلیل بر استقلال روح است یا خیر؟ از لابلای نوشته‌ها بدست آورده‌ایم و معلوم شد که یکی از بزرگترین دلائل استقلال روح رؤیاها و خواب دیدنها است زیرا اگر روح جز همان فعالیت‌های اعصاب مغزی چیز دیگری نبود در رؤیا صدها اطلاع از آینده معنی‌ایی نداشت و معقول نبود که دیگر روح در خارج سیری داشته باشد و از مطالب پنهانی اطلاعی بدهد و یا با نداشتن وسیله مغزی و حس شنوایی درسهای خود را فراگیرد.

بنابراین رؤیا دلیل کاملی بر استقلال روح و در نتیجه خدا را ثابت می‌کند.

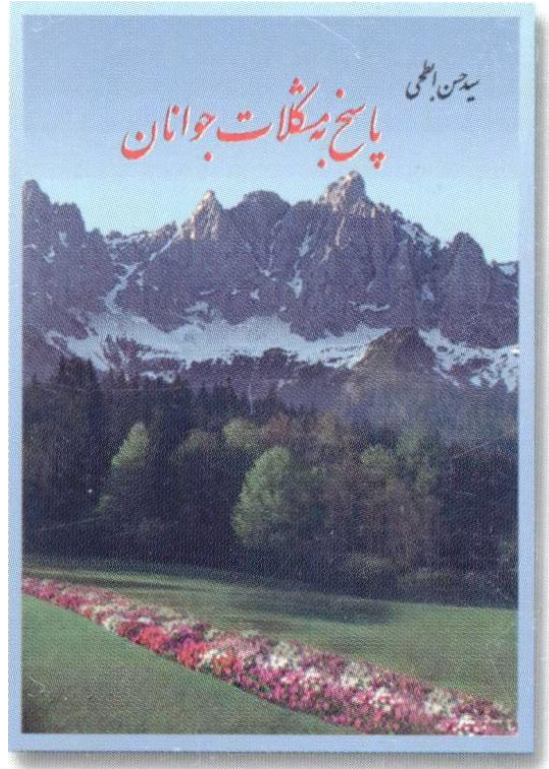
پایان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَشْكُو اِلَيْكَ فَقَدْ نَبَّيْنَا صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ وَغَيْبَةَ وَّلِيِّنَا وَكَثْرَةَ عَدُوِّنَا وَقِلَّةَ
عَدَدِنَا وَشِدَّةَ الْفِتَنِ بِنَا وَتَظَاهُرَ الزَّمَانِ عَلَيْنَا فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ وَاَعِنَّا عَلٰى ذٰلِكَ بِفَتْحٍ مِنْكَ
تُعَجِّلُهُ وَبِضُرٍّ تَكْشِفُهُ وَنَصْرٍ تُعِزُّهُ وَسُلْطَانٍ حَقٌّ تَظْهِرُهُ وَرَحْمَةً مِنْكَ تُجَلِّلُنَاهَا وَعَافِيَةً مِنْكَ
تُلْبِسُنَاهَا بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ.

بنام خداوند بخشنده‌ی مهربان

پروردگارا ما بدرگاه تو شکایت می‌کنیم از فقدان پیامبران و پنهانی بودن ولیمان (امام زمان علیه السلام) همچنین از زیادی دشمنانمان و کمی تعدادمان و فتنه‌های سختی که برماست و چیرگی زمانمان بر ما، پس (ای خدا) بر محمد ((صلی الله علیه و آله)) و آتش درود بفرست و ما را در همه‌ی این امور یاری کن با گشایشی از جانب خود و با برطرف ساختن رنج و سختی و یاری همراه با عزت و سلطنت حق‌ای که تو آشکار گردانی و رحمت و لطفی از تو که همه‌ی ما را شامل گردد و لباس عافیتی که ما را بپوشاند بلطف و رحمت ای مهربانترین مهربانان.



شایک ۴-۸-۰۸-۳۳۱-۶۶۴